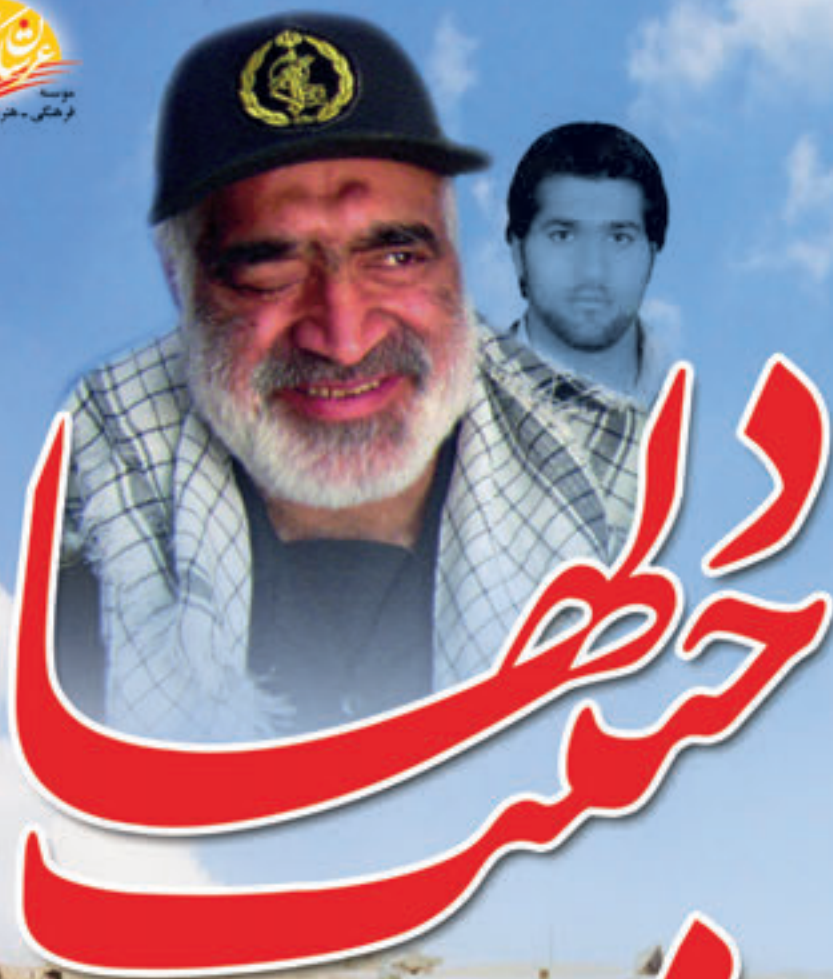


یادنامہ اربعین عروج ملکوتی
سردار حاج حبیب لکزایی



دعوت

دفتر اول



به کوشش:
رضا لکزایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حبیب دہا

دفتر اول

یادنامہ اربعین عروج ملکوتی
سردار حاج حبیب لکڑایی

تہیہ:

مؤسسہ فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

بہ کوشش:

رضالکڑایی

یادنامه اربعین عروج ملکوتی

سردار حاج حبیب لکزایی

همزمان با عاشورای حسینی ۱۴۳۴



حبیب دلها



تهیه: مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

به کوشش: رضا لکزایی

ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری ابناء الرسول (ص) تهران

طراح و صفحه آرا: محمود کریمی

نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

قیمت: ۱۰,۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-529-718-1

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۲۹-۷۱۸-۱

مرکز پخش: قم، بلوار جمهوری اسلامی، مجمع جهانی اهل بیت (ع)،

دفتر مؤسسه ابناء الرسول (ص) تهران

تلفن: ۰۲۵۱-۲۱۳۱۳۲۰

www.ahl-ul-bayt.org - info@ahl-ul-bayt.org

فهرست نویسی فیفا: براساس الگوی قدیم

مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی
حبیب دلها، یادنامه سردار حاج حبیب لک زایی / تهیه و تدوین مؤسسه فرهنگی
هنری عرشیان کویر تاسوکی؛ به کوشش رضا لک زایی - تهران: ابناءالرسول، ۱۳۹۱
۳۶۸ص: مصور(رنگی)
ISBN: 978-964-529-718-1
۱۰۰,۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا
۱. لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲-۱۳۹۱- سرگذشتنامه. ۲. لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲-۱۳۹۱-
یادنامه ها. ۳. جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- شهیدان - خاطرات. ۴. شهیدان -
ایران - سیستان و بلوچستان - مقاله ها و خطابه ها. ۵. شهیدان - ایران - بازماندگان -
خاطرات. الف. لک زایی، رضا، - گردآورنده. ب. عنوان.
DSR ۱۶۶۸/۶۴ح ۲
۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
۱۳۹۱

فهرست نویسی فیفا: براساس الگوی جدید

سرشناسه: مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی
عنوان: حبیب دلها؛ یادنامه اربعین عروج ملکوتی سردار حاج حبیب لک زایی
تکرار نام پدیدآورنده: تهیه و تدوین مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی
مشخصات نشر: تهران: ابناءالرسول(ص)، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۳۶۸ص: مصور(رنگی)
ISBN: 978-964-529-718-1
بهاء: ۱۰۰,۰۰۰ ریال:

وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲-۱۳۹۱- سرگذشتنامه
موضوع: لک زایی، حبیب، ۱۳۴۲-۱۳۹۱- یادنامه ها
موضوع: جنگ ایران و عراق، حبیب، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- شهیدان - خاطرات
موضوع: شهیدان - ایران - سیستان و بلوچستان - مقاله ها و خطابه ها
موضوع: شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات
شناسه افزوده: لک زایی، رضا، - گردآورنده.
رده کنگره: ۱۳۹۱، ۶۴ح ۲، DSR ۱۶۶۸/۶۴
رده دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

تقدیم به

مولای شهیدان راه دین و وطن

امام خمینی (ره)

و مقتدای جانبازان و ایثارگران

امام خامنه‌ای

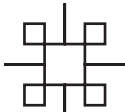
فهرست

۱۳	اول دفتر
۱۵	مقدمه ناشر
۱۷	مقدمه مؤلفان
۲۳	فصل اول: همراه با حبیب
۲۵	گفتار اول: حیات حبیب
۲۷	از ملک تا ملکوت
۳۵	گفتار دوم: حبیب از زبان حبیب
۳۷	حبیب دلها؛ از هامون تا شلمچه
۶۳	گفتار سوم: سخن حبیب
۶۵	سخنرانی سردار حبیب لکزایی در مجلس ایثارگران
۷۱	گفتار چهارم: جرعه‌ای از جام حبیب
۷۳	مقاله سردار حبیب لکزایی درباره تهاجم فرهنگی و مصادیق آن
۸۵	گفتار پنجم: در سوگ حبیب

- روز شمار اخبار شهادت سردار شهید حاج حبیب لکزایی ۱۸۷
- فصل دوم: گرامی داشت حبیب** ۹۳
- گفتار اول: سخن محبان حبیب** ۹۵
- سردار لکزایی؛ جلوه رحمت و وحدت ۹۷
- دفاع از دین؛ پیام شهید لکزایی ۱۱۱
- سردار لکزایی؛ تندیس اخلاص ۱۱۹
- بلوچستان یتیم شد ۱۲۵
- سبک زندگی سردار شهید حبیب لکزایی ۱۳۳
- سردار لکزایی؛ برخاسته از خانواده علم و شهادت ۱۴۸
- سردار لکزایی محبوب خدا بود ۱۵۰
- سردار لکزایی بر پیمان خود با خدا وفادار ماند ۱۵۳
- سردار لکزایی عاشق اهل بیت و امام حسین علیهم السلام بود ۱۵۵
- سردار لکزایی به احیای فریضه امر به معروف اهتمام ویژه‌ای داشت ۱۵۷
- تبسم شهید در لحظه خاکسپاری، نشانه دل آرام و قلب سلیم اوست ۱۵۹
- سردار لکزایی یکی از شهدای ویژه استان است ۱۶۱
- سردار لکزایی تلاش کرد پای وهابیت بین اهل سنت باز نشود ۱۶۳
- شهید لکزایی الگویی برای خدمت خالصانه در نظام اسلامی بود ۱۶۵
- سردار شهید لکزایی سیمای کامل استان سیستان بود ۱۶۷
- سه ویژگی مهم شهید لکزایی ۱۶۹
- سردار لکزایی در پیشبرد اهداف عالی انقلاب سنگ تمام گذاشت ۱۷۲
- سردار لکزایی پدری مهربان برای مردم سیستان و بلوچستان بود ۱۷۳

- ۱۷۴ وحدت، امنیت و خدمت از اهداف سردار لکزایی بود
- ۱۷۶ سردار لکزایی، حبیب مردم سیستان و بلوچستان بود
- ۱۷۷ سردار لکزایی یک شخصیت الهی بود
- ۱۷۸ سردار لکزایی آرام و آرامش‌بخش بود
- ۱۸۰ سردار لکزایی نقش مؤثری در توسعه و پیشرفت استان داشت
- ۱۸۲ سردار لکزایی اقدامات مؤثری برای استان انجام داد
- ۱۸۳ **گفتار دوم: دمی با محبان حبیب**
- ۱۸۵ گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر نجف لکزایی
- ۱۸۹ گفتگو با سردار دکتر حسین صالحی اصل
- ۱۹۲ گفتگو با سردار کیاشمشکی
- ۱۹۶ گفتگو با سردار علی مولوی حقیقی
- ۲۰۳ گفتگو با سردار سرتیپ علیرضا عظیمی جاهد
- ۲۱۲ گفتگو با موسی سنچولی
- ۲۲۱ **گفتار سوم: در تسلاي داغ حبیب**
- ۲۲۳-۲۷۶ پیام های تسلیت
- ۲۷۷ **فصل سوم: با یاران حبیب**
- ۲۷۹ **گفتار اول: یاد و یادداشت**
- ۲۸۱ او به درجه سرداری ارزش داده بود
- ۲۸۴ درجه برایش مطرح نبود
- ۲۸۶ حبیب، حبیب دل‌ها بود
- ۲۹۰ سی سال با سردار شهید

- ۲۹۵ الگویی سرآمد برای پاسداران و مدیران
- ۳۰۰ به یاد پدر بسیجیان سیستان
- ۳۰۴ دن نوشته جمعی از هم‌سنگران شهید لکزایی در خداحافظی با او
- ۳۰۷ به بازی با کلمات نیازی نداشت تا حرف‌هایش را باور کنی
- ۳۰۹ عطر خوشبوی شهادت دوباره در خیابان های زاهدان پیچید
- ۳۱۲ سردار لکزایی سه سال بعد به فرمانده اش پیوست
- ۳۱۵ **گفتار دوم: ابیاتی در رثای حبیب**
- ۳۱۷ سردار ما همواره یاری مهربان بود
- ۳۱۸ سردار دل‌های غریب
- ۳۱۹ حدیث رفتن سردار
- ۳۲۱ **گفتار سوم: خاطراتی از حبیب**
- ۳۲۳ چرا به من نگفتی؟ حبیب من!
- ۳۳۶ من گوش می‌دهم
- ۳۳۸ همراهتان که پاسدار نیست
- ۳۴۰ می‌توانید بگویید: خدا یا! عاقبت به خیرش کن
- ۳۴۲ از او الگو می‌گرفتم
- ۳۴۷ **سپاس از حبیبان**
- ۳۴۹ سپاسگزاری خانواده سردار شهید حاج حبیب لکزایی
- ۳۵۹ **پیوست: حبیب در قاب خاطره‌ها**
- ۳۶۱ آلبوم تصاویر



■ اول دفتر

مقدمه ناشر

خطه سیستان، سرزمین دلاوران و یلان و مؤمنان است. مردم این وادی از نخستین مسلمانانی بودند که دل در گرو محبت اهل بیت پیامبر(ص) دادند و حتی در بامداد اسلام به خونخواهی حضرت سیدالشهدا(ع) سر به قیام برداشتند. از آن زمان تا کنون، مردان بزرگی که از سیستان سر برآوردند پرچمدار علم و ادب و جهاد بوده‌اند.

در سال‌های پرافتخار دفاع مقدس نیز، پاسداران و بسیجیان سیستانی صفحات پر افتخاری از قهرمانی را رقم زدند. دفاع مقدس برای تمام مردم ایران زمین هشت سال به طول انجامید؛ اما برای مردم سیستان ادامه داشت و همچنان ادامه دارد و امروز نیز این مردم سیستان، بلوچستان و خراسان هستند که همچنان مرزهای شرق کشور اسلامی را در برابر دشمنان این آب و خاک حفظ می‌کنند.

«سردار حاج حبیب لکزایی» یکی از فرزندان قهرمان سیستان بود که در طول حیات پربارش، با پایمردی تمام در این راه مبارزه کرد و نفس و نفیس را در طبق اخلاص نهاد و سرانجام به کاروان شهدا پیوست.

در فاصله کوتاه شهادت تا اربعین این سردار رشید اسلام، بستگان و دوستداران او - علیرغم عزادار بودن - تلاش کردند تا بخشی از میراث مکتوب وی و نیز آنچه پس از شهادتش به شکل کتبی و شفاهی در توصیف وی گفته شده است را گردآورند و به مشتاقان بی شمار او تقدیم کنند.

اگرچه این کار با شتاب‌زدگی انجام شد؛ اما مجموعه کاملی فراهم آمد. در این کار، اخوان محترم این شهید - آقایان «حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک‌زایی»، «فاضل محترم دکتر شریف لک‌زایی» و «برادر عزیز رضا لک‌زایی» - بیشترین بار را بر دوش کشیدند و البته از باب "اهل البیت ادری بما فی البیت" حق مطلب را نیز ادا کردند.

همچنین همکاران ما در مؤسسه فرهنگی هنری ابن‌الرسول (ص) و خبرگزاری اهل‌بیت (ع) - ابنا - زحمات زیادی را متحمل شدند که بویژه باید از برادران «محمود کریمی» و «حسین قربان‌تقی» سپاسگزاری نمایم. بی شک این کار نواقصی نیز دارد که بیشتر آن به دلیل سرعت روند آماده‌سازی بوده است و امیدواریم در دفاتر بعدی جبران شود.

سید علی‌رضا حسینی عارف

مدیر عامل مؤسسه فرهنگی هنری ابن‌الرسول (ص)

آذر ۱۳۹۱

مقدمه مؤلفان

اثری که اینک در دست شما است دفتر نخست مجموعه‌ای است که به پاسداشت حیات پربرکت «سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی» تهیه و منتشر شده است.

این یادنامه درباره شخصیتی پرکار، پرتلاش و متواضع است که منشأ خدمات بسیاری در استان سیستان و بلوچستان بوده است. بسیاری از این فعالیت‌ها و خدمات، حاصل دوره دوم عمر با برکت این شخصیت بود؛ در حالی که وی بیست و چهار سال دوم عمر خود را با جراحات‌های ناشی از دوران دفاع مقدس طی کرد.

اگر از خود او درباره این دوره پر درد پرسش می‌شد گفت: "این مدت لطف الهی به وی بوده است و بایستی از این لطف به نهایت استفاده نماید". از این رو تلاش مضاعف و مجدانه‌ای - به‌ویژه در عرصه ارتقای فرهنگی استان سیستان و بلوچستان - ایفا کرد.

در فصل نخست از اثر حاضر با عنوان "همراه با حبیب" بر آن بوده‌ایم که به شرحی مختصر از زندگی سراسر تلاش و فعالیت این سردار رشید سپاه

اسلام بپردازیم و ابعاد و زوایای آن را فهرست‌وار ارائه نماییم. سپس به انتشار مصاحبه‌ای خواندنی از شهید مبادرت کرده‌ایم که در آن به بخشی از فعالیت‌های خود در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی پرداخته است. آن گونه که اطلاع داریم این تنها مصاحبه‌ای است که به ارائه جزئیاتی از زندگی، تحصیلات و فعالیت‌های "حبیب دلها" می‌پردازد. افزون بر این، فصل نخست با یک سخنرانی منتشر نشده و نیز مقاله‌ای از شهید والامقام و گاهنامه زندگی ایشان و گزیده‌ای از اخبار مربوط به شهادت وی همراه شده است.

در فصل دوم با عنوان "گرامی‌داشت حبیب" قسمتی از مراسم مختلفی که در ایام پس از رحلت شهید برگزار شد آمده است. این بخش دربرگیرنده متن کامل و یا فشرده‌ای از سخنرانی‌هایی است که در مراسم بزرگداشت سردار شهید در شهرهای زاهدان، زابل، قم، مشهد و تهران ارائه شده است. تکمیل‌کننده این بخش، گزیده‌ای از پیام‌های بیشمار شخصیت‌های حقیقی و حقوقی است که نسبت به این سردار شهید ادای احترام کرده و تسلی بخش خانواده، بستگان، همکاران و هم‌زمان آن شهید والامقام بوده‌اند.

فصل سوم با عنوان "با یاران حبیب" یادداشت‌ها، مقالات و گفتگوهایی از همکاران و هم‌زمان حاج حبیب لکزایی است. به دلیل تعلقات و وابستگی عاطفی که همکاران این شهید والامقام به ایشان داشته‌اند نکات برجسته‌ای از حیات حبیب دلها در قالب یادداشت، مقاله، خاطره و شعر نمایانده شده است که برای مخاطبان و خوانندگان خواندنی است. این اشعار و متن‌های ادبی برخاسته از فطرتی است که نگاه عاطفی، معنوی و اخلاقی سردار حاج حبیب لکزایی را برجسته ساخته و روشن‌گر بخشی از واقعیات حیات ایشان است.

در نهایت گلچینی از میان تصاویر مختلف سردار شهید حاج حبیب لکزایی آمده که نشان‌دهنده فعالیت‌های ایشان و نیز تشییع باشکوه پیکر حبیب دلها در شهرهای زاهدان و زابل و مراسم مختلف برگزار شده برای این شهید والامقام است.

طبیعی است که این اثر به مثابه نخستین مجلد نتوانسته است پاسخگوی خیل عظیم انتظارات بحق خوانندگان و مردم شریف استان سیستان و بلوچستان باشد. به خواست خدا در دفاتر بعدی بر آن هستیم به تفصیل مطالبی را درباره حبیب دلها منتشر نماییم تا از همه عزیزانی که قلمی و قدمی در راستای عظمت‌بخشی به شعائر و ارزش‌ها برداشته‌اند قدردانی نماییم.

بی شک تدوین این مجموعه مرهون زحمات خیل عظیم عزیزانی است که اگر نبود عشق آنان، این دفتر به سرانجام نمی‌رسید. از این رو بر خود فرض می‌دانیم از همه آنان تقدیر و تشکر به عمل آوریم، به‌ویژه از نهادهایی که با مشارکت و همکاری خود زمینه چاپ و انتشار این اثر را پدید آوردند؛ از جمله: «حضرت آیت الله سلیمانی» نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه زاهدان، سرداران سپاه پاسداران و فرماندهی محترم این مجموعه انقلابی و رئیس سازمان بسیج مستضعفان به‌ویژه «سردار سید حسن مرتضوی» فرمانده سپاه سلمان، «حجت الاسلام والمسلمین عباس دانشی» مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان، مرکز تحقیقاتی مطالعاتی شهید قلنبر سیستان و بلوچستان به‌ویژه «سردار علیرضا عظیمی جاهد»، «دکتر احمدعلی کیخا» نماینده سابق مردم شریف سیستان در مجلس شورای اسلامی، فرزندان ارشد سردار شهید آقایان «سلمان، مصطفی و میثم لکزایی»، «حاج محمد و حاج علی پیغان»، ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر سیستان و بلوچستان، بنیاد مهدویت سیستان و بلوچستان، گلزار شهدای حضرت

رسول اکرم (ص) ادیمی و مجتمع فرهنگی سردار حبیب لکزایی. همچنین لازم است از «جناب آقای رضا لکزایی» به سبب زحمات و پیگیری‌های مجدانه و بی‌شمارش تشکر و قدردانی نماییم. اگر نبود این تلاش‌های خالصانه و شبانه روزی، این دفتر این گونه و با این سرعت به سرانجام نمی‌رسید.

از خبرگزاری اهل بیت علیهم السلام - ابنا (وابسته به مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام) به‌ویژه مدیر عامل این خبرگزاری «حجت الاسلام والمسلمین حسینی عارف» و همکارانشان، به سبب پوشش خبری بسیار خوب از لحظه عروج سردار حاج حبیب لکزایی تا مراسم مختلف قدردانی می‌نماییم. سرعت عمل و دقت این خبرگزاری در انعکاس اخبار و مطالب شهادت سردار قابل ستایش و ارج‌گزاری است ضمن اینکه این سرعت و دقت، یاری‌رسان ما در تنظیم این دفتر بوده است.

از خانواده و بستگان سردار شهید بویژه فرزندان آن عزیز سفر کرده و همکاران و دوستان و علاقه‌مندان و نیز «حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی» و همچنین همه عزیزانی که در تهیه و تدوین این اثر مساعدت نموده‌اند، تقدیر و تشکر به عمل می‌آوریم.

آنچه در این دفتر آمده شروعی است که ان شاء الله در مجلدات دیگری تکمیل خواهد شد. از این رو دست تمام عزیزانی که مطلبی از سردار دارند می‌فشاریم. طبیعتاً بخشی از مطالب اخذ شده از همکاران و دوستان حبیب دلها با همه تلاشی که شد به این دفتر نرسید و به خواست خدا در مجلدات بعدی چاپ و منتشر و در دسترس خوانندگان قرار خواهد گرفت. لذا از این عزیزان هم پوزش می‌طلبیم و هم سپاسگزاری می‌نماییم.

همین جا از همه عزیزانی که مطلبی اعم از خاطره، تصویر، فیلم، صوت و

اول دفتر ♦ ۲۱

... درباره سردار حاج حبیب لکزایی دارند تقاضا می‌کنیم که به یکی از شیوه‌های زیر با ما ارتباط برقرار نموده و مطالبشان را برای ما ارسال نمایند.

نشانی سایت: www.arshiyankavir.ir

نشانی پست الکترونیکی: arshiyankavir@gmail.ir

شماره تماس: ۰۹۱۰۹۶۱۶۱۵۲

آدرس پستی: زاهدان، صندوق: ۱۱۹۱-۹۸۱۵۵

شماره حساب نزد بانک ملت جهت دریافت کمک‌های مردمی:

۴۲۵۴۶۶۲ / ۶۸

مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی آمادگی دارد تا نسبت به اخذ مطالب همه عزیزان هماهنگی به عمل آورد. همچنین برای تهیه این کتاب و نیز مشارکت و همکاری در چاپ و انتشار آن نیز می‌توانید از همین راه‌های ارتباطی اقدام فرمایید.

مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی دست همه عزیزان را به منظور مشارکت و همکاری در انجام فعالیت‌های فرهنگی و هنری به گرمی می‌فشارد.

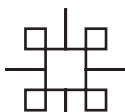
همچنین از همه مخاطبان درخواست داریم که ما را از نظرات خود مطلع فرمایند.

یاد و نام حبیب دلها گرامی و راهش پر رهرو باد

دکتر شریف لکزایی

رییس هیأت مدیره مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

آبان ۱۳۹۱



فصل اول

همراه با حبیب

■ گفتار اول

حیات حیب

زندگی حرکت است؛ و زندگی نامه سخن گفتن از حرکت زندگی. هر حرکتی ناگزیر جهت می‌خواهد؛ از نور به ظلمات و یا از روشنی به سوی تاریکی. جهت سومی قابل تصور نیست. بی شک، سیر زندگی سردار بی‌ادعای سپاه اسلام؛ شهید حاج حبیب لک‌زایی به سوی نور بود و به همین دلیل اهمیت و قداست داشت و قابلیت الگو شدن و پیروی کردن یافت.

حبیب شاگرد مکتب خمینی و نایب بر حق او بود و نگاهی گذرا به سلوک این شهید سعید، نماد پیمایش صراط مستقیم است.

از ملک تا ملکوت

گاهنامه زندگی سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی

ولادت:

۱۸ شهریور ۱۳۴۲

تحصیلات:

ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان در سیستان.

دارای دانشنامه دافوس، لیسانس مدیریت دولتی و فوق لیسانس مدیریت امور دفاعی.

فعاليت‌هاى قبل از پيروزى انقلاب (دوران نوجوانى):

همكارى با پدر جهت تشكيل جلسات مذهبى در منزل و مسجد و منازل افراد معتقد به اسلام و قرآن (كه به قرار دادن نام ايشان به همراه پدر در ليست ساواك براى اعدام منجر شد)؛

پاره كردن عكس خاندان منحوس پهلوى از كتب درسى؛
اجراى برنامه نوحه سرايى در ايام محرم و بويژه عاشورا و شب‌هاى قدر؛
شعارنويسى روى تخته و ديوارهاى مدرسه عليه رژيم طاغوت؛
شعارنويسى روى كاغذ و نصب در روستاهاى اديمى و توابع؛
نقش فعال در به اعتصاب كشيدن مدرسه و همكارى با معلمين انقلابى در اين خصوص؛

توزيع عكس امام خمينى در بين انقلابيون و علاقه‌مندان؛
توجه جوانان روستا مبنى بر جنايات رژيم پهلوى و شناساندن امام خمينى و ديگر انقلابيون به آنان؛
قبول نكردن كتاب عظمت بازيافته (كه به خانواده پهلوى تعلق داشت) در مدرسه؛

توزيع رساله توضيح المسائل حضرت امام خمينى در شهرستان زابل؛
تهيه اعلاميه‌هاى حضرت امام خمينى و ارائه به انقلابيون شهرستان زابل؛
حضور مستمر و دائم در حوزه علميه مسجد حكيم شهرستان زابل؛
ارتباط و همكارى با روحانيون تبعيدى به شهرستان زابل؛
انس با قرآن كريم و تدريس قرآن در دوران دبستان و راهنمايى؛
و ...

فعاليت‌هاى سال‌هاى پيروزى انقلاب (از سال ۱۳۵۷ تا تير ۱۳۶۰):

ایفای نقش در برپایی مجالس شکرگزاری و جشن در دهستان ادیمی به خاطر پیروزی انقلاب اسلامی؛

ایفای نقش در خصوص پایین آوردن عکس‌های خاندان منحوس پهلوی از دیوار کلاس‌ها و معدوم کردن آنها؛

تشکیل کتابخانه در دهستان ادیمی و روستاهای توابع و کمک به کتابخانه‌ها؛
تشکیل کلاس‌های قرآن در مدرسه و دهستان ادیمی و توابع؛

تشکیل انجمن اسلامی در آموزشگاه با هماهنگی و همکاری روابط عمومی سپاه زابل؛

ارتباط با جهاد سازندگی و توزیع مجله روستا در منطقه؛

ارتباط با سازمان تبلیغات اسلامی و کمک به این سازمان در خصوص اعزام روحانیون به روستاها؛

تداوم ارتباط با روحانیون و حوزه علمیه و اخذ کتاب، نشریات، پوستر و ...
و توزیع در منطقه؛

توزیع پوسترها، تراکت‌ها و اقلام فرهنگی سپاه زابل در مدارس ادیمی و توابع؛

تهیه نوشت‌افزار و توزیع در بین دانش‌آموزان بویژه نیازمندان؛

برخورد با ضد انقلابیون و افراد منحرف در آموزشگاه بویژه معلمان خاطی؛
سخنرانی، قرائت مقاله و مطلب در آموزشگاه؛

تلاش در جهت حضور مردم در انتخابات ۱۲ فروردین، قانون اساسی،
مجلس خبرگان و اولین مجلس شورای اسلامی در سطح گسترده؛

اطلاع دادن زمان و مکان راهپیمایی منافقین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به سپاه منطقه زابل؛

تشویق جوانان دهستان ادیمی و توابع و پر کردن فرم برای آنان جهت

۳۰ ♦ حبیب دلها

عضویت در سازمان بسیج مستضعفین؛
کمک به مربیان برای اجرای آموزش نظامی؛
شرکت در اردوی سپاه و دیدار با حضرت امام خمینی (ره)؛
فعالیت تبلیغی جهت موفقیت آیت الله سید محمد تقی طباطبایی در انتخابات
اولین دوره مجلس شورای اسلامی (ایشان در انفجار حزب جمهوری
اسلامی به شهادت رسید.)؛
و ...

فعالیت‌های سال‌های دفاع مقدس:

عضویت رسمی در سپاه در تاریخ ۸ تیر ماه ۱۳۶۰؛
تک تیرانداز گردان کمیل لشکر ۴۱ ثارالله در دشت عباس؛
حضور در جبهه، به همراه سپاه حضرت محمد صلوات الله علیه و آله؛
تلاش در جذب و اعزام نیرو به جبهه؛
تک تیرانداز گردان ۴۰۹ لشکر ۴۱ ثارالله در جنوب اهواز، غرب منطقه
عملیاتی والفجر ۱۰؛
نیل به درجه جانبازی در خرداد ۱۳۶۷ در منطقه عملیاتی شلمچه (در این
واقعه ایشان به میزان هفتاد و دو و نیم درصد جانباز شد و تا پایان حیات،
بیش از شصت ترکش در بدن داشت).

فعالیت‌های پس از دفاع مقدس:

فعالیت مؤثر در امر سیل زدگان در سال‌های ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰؛
ایثار و تلاش در عملیات نصر ۳ (این عملیات در سال ۱۳۷۰ برای مقابله
با اشتراری که اموال عمومی سنگین را از سیستان دزدیده و به آن سوی مرز
برده بودند، انجام شد.)؛
تشکیل بسیج خواهران در زابل؛

فصل اول/گفتار اول/حیات حبیب ♦ ۳۱

راه اندازی ۱۰ حوزه مقاومت و یک مرکز اقشار در سطح شهرستان زابل؛
راه اندازی قریب چهارصد پایگاه و واحد مقاومت پوینده و پیشگام در سطح
شهرستان زابل؛

تشکیل بسیج دانشجویی در شهرستان زابل؛

راه اندازی بسیج طلاب شهرستان زابل؛

راه اندازی بسیج اصناف در شهرستان زابل؛

راه اندازی چهار گردان عاشورا و دو گردان الزهرا در شهرستان زابل؛

تشکیل واحد مقاومت در تمامی آموزشگاههای دبستان، راهنمایی، دبیرستان،
پیش دانشگاهی خواهران و برادران در شهرستان زابل؛

راه اندازی بسیج در تمامی ادارات و شرکتهای شهرستان زابل؛

راه اندازی صندوق پس انداز و قرض الحسنه بسیجیان با هماهنگی مسئولین
ذیربط در شهرستان زابل؛

سرکشی مداوم از خانوادههای شهدا و حل مشکلات آنان؛

درخواست تعویق بازنشستگی از سوی مرکز عملیات نیروی انسانی سپاه در
سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ تا پایان سال ۱۳۹۲.

مسئولیت‌ها:

مسئول اکیپ گشت پایگاه زابل: از ۸ تیر ماه ۱۳۶۰ تا چهارم اسفندماه ۱۳۶۰؛
مسئول بسیج و مسئول مدیریت پایگاه زابل: از ۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ تا
شانزدهم آذرماه ۱۳۶۶؛

فرمانده حوزه مقاومت نجف اشرف بخش مرکزی شهرستان زابل: از ۲۰
آذرماه ۱۳۶۳ تا سی‌ام بهمن ماه ۱۳۶۴؛

مسئول ستاد گردان ۴۰۹ لشکر ۴۱ ثارالله در جنوب شلمچه: از ۲۵ اسفند ماه
۱۳۶۶ تا بیست و یکم مرداد ماه ۱۳۶۷؛

۳۲ ♦ حبیب دلها

فرمانده سپاه زابل: از سال ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۷۹؛
معاون هماهنگ کننده منطقه مقاومت استان سیستان و بلوچستان از
۱۳۷۹/۳/۳۰ تا ۱۳۸۶/۳/۲؛
جانشین فرمانده منطقه مقاومت استان سیستان و بلوچستان از ۱۳۸۷/۳/۳ تا
۱۳۸۷/۶/۲۴؛
جانشین فرمانده سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان از ۱۳۸۷/۶/۲۵ تا
هنگام شهادت (۱۳۹۱)؛

سرپرست سپاه سلمان بعد از شهادت «سردار شهید محمدزاده»؛
مدیر عامل بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج) سیستان و بلوچستان؛
دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر سیستان و بلوچستان؛
رئیس هیئت مدیره مؤسسه خیریه امدادگران عاشورای سیستان و بلوچستان؛
رئیس هیئت امنای گلزار حضرت رسول اکرم (ص) شهر ادیمی؛
عضو هیأت امنای هیأت رزمندگان کشور؛
عضو مجلس ایثارگران کشور از سیستان و بلوچستان؛
و ...

نشان‌ها و جوایز:

دریافت هدیه از مقام معظم رهبری به پاس تلاش در حراست از مرزها؛
تشویق از سوی ستاد فرماندهی کل قوا؛
تشویق از سوی فرماندهی کل سپاه؛
تشویق از سوی فرماندهی نرسا؛
تشویق از سوی فرماندهی نمسا؛
تشویق از سوی معاونت‌های نمسا؛
تشویق از سوی معاونت‌های منطقه، سپاه استان و نمایندگی ولی فقیه در

سپاه؛

تشویق از سوی فرماندهی نذاجا؛

تشویق از سوی فرماندهی ارشد سپاه در استان‌های کرمان و سیستان و

بلوچستان؛

تشویق از سوی دبیرخانه اجلاس ششم نماز؛

تشویق از سوی معاونت فرهنگی، اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان انقلاب

اسلامی؛

جانباز نمونه در زمینه مبارزه با تهاجم فرهنگی در سال ۱۳۷۴؛

پاسدار نمونه در سال ۱۳۸۷؛

اخذ درجه سرتیپ دومی (مصادف با سیزدهم رجب المرجب): ۱۴ تیرماه

۱۳۸۸؛

انتخاب به عنوان " فعال نمونه مهدوی " در هشتمین همایش بین‌المللی

دکترین مهدویت (تابستان ۱۳۹۱)؛

و ...

شهادت:

۲۵ مهر ماه ۱۳۹۱ (سردار شهید حاج حبیب لکزایی که بر اثر شدت گرفتن

آثار سوء جراحات زمان جنگ در بیمارستان بعثت نیروی هوایی ارتش

بستری شده بود در سالروز شهادت حضرت امام جواد - علیه‌السلام -

و مصادف با سومین سالگرد شهادت سرداران شهید نورعلی شوشتری و

شهید رجب‌علی محمدزاده (و به تعبیر خود سردار شهید لکزایی؛ شهدای

وحدت، امنیت و خدمت) چشم از جهان فرو بست.

■ گفتار دوم

حیب از زبان

حیب

چند سال قبل، خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - گفتگویی با "سردار حبیب لک زایی" انجام داد؛ اما بعد از آماده شدن، سردار اجازه انتشار آن را نداد. بعد از آن هم در فرصتهایی کوتاه، چند گفتگو درباره زندگی پرفراز و نشیب این سردار شهید با ایشان انجام شد که تا هنگام شهادت وی هیچ کدام منتشر نشده‌اند.

آنچه می‌خوانید مجموعه تنظیم‌شده این چند مصاحبه است راجع به دوران کودکی و نوجوانی سردار، سپس مبارزات وی با رژیم پهلوی، عضویت در سپاه و در نهایت جریان مجروح شدن وی. البته بخش دوم از این مصاحبه در دفتر دوم این کتاب منتشر خواهد شد.

بی‌شک خواندن زندگی‌نامه شخصیت فداکاری که برای دفاع از عقیده و وطنش از ناحیه چشم، سر، پا، گلو، پهلوی چپ و راست زخمی شد و بدنش تا لحظه شهادت پذیرای بیش از شصت ترکش بود، سرمشق خوبی برای جوانان این مرز و بوم خواهد بود.^۱

حبیب دلها؛ از هامون تا شلمچه

- اگر موافق هستید صحبت را با دوران کودکی شما آغاز کنیم. چند

سالگی وارد مدرسه شدید؟

- بسم الله الرحمن الرحيم. من هفت یا هشت سالگی وارد مدرسه شدم. در

۱. فایل صوتی این مصاحبه در خبرگزاری ابنا و مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی موجود است.

آن زمان هم سن ورود به مدرسه مثل الان هفت سالگی بود، اما چون افراد برایشان میسر نبود که از هفت سالگی به مدرسه بروند، از دوازده، سیزده سالگی وارد مدرسه می شدند. برای همین بعضی از کسانی که هم کلاسی من بودند پانزده، شانزده سالشان بود و محاسن داشتند! دختر خانمی هم به مدرسه می آمد که به سن تکلیف رسیده بود و شاید چهارده ساله بود.

البته اگر هم قانون به این افراد اجازه ادامه تحصیل نمی داد، در شناسنامه تاریخ تولدشان را تغییر می دادند تا بتوانند به مدرسه بیایند و مدرسه آنها را پذیرش کند. بعد همین بچه ها از ابتدایی به راهنمایی می رفتند لذا در مقطع راهنمایی هم کسانی بودند که حدود بیست و دو سال سن داشتند!

– از معلم ها و مدرسه و کلاس ها بگویید.

– محل زندگی ما (روستای "ادیمی" که الان شهر شده است) دبیرستان نداشت. دو دبستان داشت – دبستان سپاهی دانش و دبستان ادیمی – و یک مدرسه راهنمایی. دبستان ادیمی و راهنمایی در یک محوطه قرار داشتند، این طرف دبستان بود و آن طرف راهنمایی. هر پایه ای هم دو یا سه کلاس داشت. هر کلاسی هم ممکن بود تا چهل نفر دانش آموز داشته باشد که همه کلاس ها مختلط بود؛ هم در دبستان و هم در راهنمایی.

من سه کلاس اول، دوم و سوم ابتدایی را در "دبستان سپاهی دانش" در خود ادیمی خواندم. دبستان سپاهی دانش نزدیک منزل ما بود که البته چون زمین های اطرافش خالی بود، آن موقع به نظر می رسید که دور است اما الان که فکر می کنم می بینم که به خانه ما نزدیک بود.

سپاهیان دانش افراد تحصیل کرده ای بودند که باید دو سال سربازی خود را به عنوان معلم خدمت می کردند. لباس سربازی و لباس فرم آنها تا جایی

که خاطر من هست، کلاه لگنی و کت و شلوار قهوه‌ای تیره و کفش بود. بعد از "انقلاب سفید" یا "انقلاب شاه و ملت" این جریان رواج پیدا کرد و اسمشان سپاهی دانش بود.

کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم را هم در "دبستان ادیمی" خواندم؛ همین جایی که الان آموزش و پرورش شهر ادیمی قرار دارد. آن زمان ابتدایی تا کلاس ششم بود. بعد هم وارد راهنمایی شدم. راهنمایی هم تا کلاس ۹ داشت؛ یعنی کلاس هفتم و هشتم و نهم. اول تا سوم راهنمایی را هم در همین دبستان ادیمی خواندم که محل راهنمایی هم بود و کمی از منزل ما دورتر بود.

ساعت کار مدرسه هم دوشیفته بود؛ یعنی هم صبح و هم بعد از ظهر. از هشت صبح تا یازده، بعد تعطیل می‌شد و دوباره از ساعت ۲ بعد از ظهر تا چهار عصر.

من درس خوب بود. معلم‌ها هم تعدادشان کم بود. بیشتر معلم‌ها، قرآن بلد نبودند لذا قرآن کلاس خودمان و یک کلاس دیگر را من درس می‌دادم. درس‌های دیگرمان هم ریاضی، فارسی و علوم بود. در کلاس دوم و سوم تعلیمات دینی هم داشتیم و اگر معلم نمی‌آمد من به بچه‌ها درس می‌دادم. گاهی اوقات هم معلم در دفتر می‌نشست و از من می‌خواست که درس بدهم.

– معلم زن هم داشتید؟

– معلم‌ها هم مرد بودند و هم زن. معلم‌ها معمولاً از شهر می‌آمدند و سرویس داشتند. آن موقع جاده خاکی بود که یک ماشین جیب کوچک سرویس معلم‌ها بود و آنها را از شهر به روستا می‌آورد. سه، چهار تا معلم بیشتر

نداشتیم که دیلم داشتند. با اینکه معلم‌های خانم، مقنعه و چادر نمی‌پوشیدند و حجاب نداشتند اما احساس می‌کردم بین آنها هم آدم حسابی پیدا می‌شود. عده کمی هم بودند که مقنعه و چادر و حجاب داشتند؛ ولی منزوی و گوشه‌گیر بودند. الان فکر می‌کنم اینطور نبود که خودشان به این باور رسیده باشند که حجاب داشته باشند بلکه تحت تأثیر خانواده‌شان حجاب داشتند. برخی هم کت و دامن داشتند و برخی هم مسایل اسلامی را رعایت نمی‌کردند.

از ساعت یازده که مدرسه تعطیل می‌شد تا ساعت دو، معلم‌ها چون نمی‌توانستند به شهر برگردند؛ در روستا خانه کرایه می‌کردند. گاهی اوقات یک معلم خانم و آقا با هم یک خانه می‌گرفتند و کسی هم این کار را بد نمی‌دانست و چیزی نمی‌گفت. گاهی اوقات با هم والیبال بازی می‌کردند. همانطور که گفتم همه معلم‌ها مسائل شرعی را رعایت نمی‌کردند. کت و دامن و جوراب می‌پوشیدند؛ بدون روسری یا مقنعه. آن هم در روستا که همه لباس محلی بلند می‌پوشیدند و با این لباس خواهی نخواهی کاملاً حجاب داشتند.

صبح‌ها من قبل از معلم‌ها مدرسه می‌رفتم. زنگ را که می‌زدیم و بچه‌ها به صف می‌شدند، قرآن صف صبحگاه را می‌خواندم. بعد هم می‌رفتیم کلاس. وقتی من می‌گفتم زنگ را بزنند یکی از بچه‌ها با چکش روی یک تکه آهن می‌زد؛ این زنگ آن موقع بود. دعا هم می‌خواندیم. آخر دعا یادم هست که "خدا، شاه و میهن" داشت. کادر اداری مدرسه هم مدیر، معاون (ناظم)، دفتردار و خدمت‌گذار بودند.

مدیر حالت تشریفاتی داشت و ناظم همه کاره بود. البته مدیر و ناظم اصلاً هیچ زحمتی به خودشان نمی‌دادند و کوچکترین تلاشی برای تربیت بچه‌ها

نمی کردند. فقط چهارم آبان که روز تاج گذاری شاه بود، سخنرانی می کردند. آن هم تمامش تعریف و تمجید از پهلوی بود. تعریف و تمجید از انقلاب سفید که فقط اسمش را می شنیدیم و چیزی از آن نمی دانستیم؛ غیر از اینکه می فهمیدیم اسم دیگرش انقلاب شاه و ملت است! هیچ اطلاعات دیگری درباره آن نداشتیم و کسی هم بلد نبود که لااقل از او پرسیم.

– مدارس حالا با مدارس آن موقع چه تفاوتی دارند؟

– اصلاً قابل قیاس نیست. آن موقع محرومیت خیلی زیاد بود. آنقدر محرومیت بود که قابل مقایسه با حالا نیست. الان ادیمی خودش اداره آموزش و پرورش دارد. چندین دبستان، راهنمایی و دبیرستان دارد؛ برای پسران و دختران جدا. تعداد زیادی معلم دارد با مدرک لیسانس و فوق لیسانس. آن زمان اینها نبود. آن موقع در مدارس، بهداشت وجود نداشت؛ نه بهداشت محیط و نه بهداشت فردی. چیزی به نام سرویس بهداشتی، کتابخانه و یا نمازخانه وجود نداشت. حیاط مدرسه خاکی و ناهموار بود؛ مدرسه بزرگ بود. داخل مدرسه خار و بوته داشت. آسفالت نبود. پر از خار و خاشاک و ناهمواری بود. باران که می آمد گل می شد. در یک کلام می توانم بگویم که آن زمان چیزی به نام "زیبایی" وجود نداشت.

چون برق نبود، لامپ و پنکه و کولر هم وجود نداشت. بخاری نفتی هم که بود، ممکن بود روشن شود، ممکن هم بود روشن نشود. کلاس ها پنجره نداشت، اگر پنجره داشت و شیشه اش می شکست، کسی شیشه اش را درست نمی کرد. دیوارها گلی بود و اگر می شکست، شکسته می ماند. مثل الان نبود که دیوار مرتب باشد. سرایدار دائم نداشتیم و وقتی مدرسه تعطیل می شد همه می رفتند. سطح تحصیل و میزان آگاهی مثل الان نبود. آن موقع

فقر خیلی بیشتر هویدا بود.

تنبیه بدنی هم خیلی رایج بود. بچه‌هایی که درس نمی‌خواندند حسابی کتک می‌خوردند؛ با شلنگ، یا چوب درخت گز و یا خط کش بزرگ.

گچ هم مثل الان قالبی و استاندارد نبود، مثل قلوه سنگ بود. تخته سیاه چوبی داشتیم که روی دیوار نصب شده بود. البته خدا را صد هزار مرتبه شکر، تخته پاک کن داشتیم!

یادم هست که مدیر، با هزینه مدرسه، کارگر استخدام کرده بود تا بوته‌ها و خارهایی که در محوطه خاکی مدرسه بود را جمع‌آوری کند. بعد که آن کارگر بوته‌ها را جمع کرده بود، مدیر همه آنها را داده بود به خدمت‌گذار مدرسه.

من به رییس مدرسه در قالب اعتراض گفتم: "پول دادی به کارگر تا خارها را جمع کند، بعد هم مفتی دادی به خدمت‌کار مدرسه. خوب از اول به خدمت‌کار می‌گفتی که خارها و بوته‌ها را برای خودش جمع کند." آن موقع راهنمایی بودم؛ دوم یا سوم.

– آیا کاری هم برای اصلاح این وضعیت انجام می‌دادید؟

– بله. مثلاً در مدرسه سرویس بهداشتی درست کرده بودند اما آفتابه نداشت. به مدیر مدرسه پیشنهاد دادم به جای پول‌هایی که اینطور خرج می‌کنید – منظورم جریان کندن پولی بوته‌ها و تقدیم مجانی آنها به خدمت‌گذار مدرسه بود – چند تا آفتابه بخرید. مدیر که فکر کنم یا دیپلم داشت یا سیکل، گفت: "بلند شدی از طویله آمده‌ای اینجا و حالا برای ما تکلیف تعیین می‌کنی؟" گفتم: "درست می‌گویید. من آمده‌ام که اینجا تربیت بشوم؛ لذا چون می‌خواهم تربیت بشوم لازم است این سرویس‌ها راه‌اندازی بشود، تا

ما تمیز و مرتب و با طهارت باشیم". عصبانی شد و به من تشر زد که برو دنبال کارت.

کار دیگری که انجام دادم این بود که سیمان آورده بودند تا زمین والیبال را آماده کنند. ما می دیدیم که کاری انجام نمی شود، اما سیمان ها کم می شود. به مدیر مدرسه اعتراض کردم و گفتم: "چرا روز به روز سیمان ها کم می شود؟ شما کجا را درست می کنید که ما نمی بینیم؟" این بار هم ناراحت شد و داد زد که: "به تو چه ربطی دارد؟!".

کار دیگرم این بود که اسم معلم هایی را که غایب می شدند، می نوشتم؛ بعد هم رسماً یک دفتر درست کردم و حضور و غیاب معلمین را ثبت می کردم. البته مدرسه بر حضور و غیاب معلمین نظارت داشت، به این شکل که یک دفتری داشتند که باید حضور و غیاب معلمین در آن ثبت می شد و خود معلم ها آن را امضا می کردند، اما وقتی یک معلم بعد از یک یا چند روز غیبت می آمد، آن چند روزی را هم که نبود امضا می کرد. من چون به دفتر رفت و آمد داشتم آن دفتر را هم نگاه می کردم و می فهمیدم که برای خودشان حاضری زده اند. گاهی اوقات هم اتفاق می افتاد که خودم غایب شوم. آنها هم از فرصت استفاده می کردند و با طعنه می گفتند: "تو که حضور و غیاب دیگران را کنترل می کنی، چرا خودت غیبت کردی؟" من جواب می دادم: "من که غایب شوم، خودم از درس عقب می مانم و دودش فقط به چشم خودم می روم و فقط خودم ضرر می کنم اما معلمین که غایب می شوند دانش آموزان ضرر می کنند. چرا به معلم ها چیزی نمی گوئید؟" برای این حرفم پاسخی نداشتند.

مورد دیگر این بود که زمستان بود. مدرسه راهنمایی هم فقط در ادیمی وجود داشت. دانش آموزانی بودند که از "لورگ باغ"، "دوازده سهمی" و

... می آمدند و مجبور بودند برای رسیدن به مدرسه از دریاچه هامون عبور کنند. گاهی اوقات اگر آب زیاد بود با توتن^۱ می آمدند و گاهی اوقات هم از جاهای کم عمق عبور می کردند و خیس می شدند. آنها صبح می آمدند و چون راهشان دور بود، بعد از اتمام کلاس های صبح نمی رفتند و برای کلاس عصر که چهار تا شش بود، هم می ماندند و غروب برمی گشتند. صبح های سرد زمستان این دانش آموزان پس از اینکه از آب عبور می کردند، خیس می شدند و تا وقتی که پیاده می آمدند و به مدرسه می رسیدند تقریباً یخ می زدند. در مدرسه هم بخاری نداشتیم. البته داشتیم، اما مدیر و مسئولین مدرسه از نفت ها استفاده شخصی می کردند و کلاس سرد بود. از طرف دیگر شیشه های کلاس هم شکسته بود و کسی آنها را درست نمی کرد. من چند نکته را اینجا پیگیری کردم و رفتم به مدیر گفتم صبح ها بخاری ها را روشن کنید که بچه ها مخصوصاً این بچه هایی که از "لورگ باغ" می آیند، خیلی سردشان است. دوم هم اینکه برای این پنجره هایی که شیشه هایشان شکسته، شیشه بگذارید و یا حداقل پلاستیک بزنید، تا بچه ها سرما نخورند.

– آیا در دوران کودکی کار هم می کردید؟

– بله، قالی می بافتم. مادرم معمولاً قالی می بافت؛ هم قالی شخصی برای خودمان و هم چند سالی برای یک شرکت تولید فرش. دار قالی را شرکت فرش به پا می کرد و نخ و نقشه هم می داد. موقع تحویل قالی دستمزد را پرداخت می کردند. من هم قالی می بافتم. اگر مدرسه نمی رفتم روزها و اگر مدرسه می رفتم شب و بعد از ظهرها قالی می بافتم. من روزانه ده ردیف می بافتم. ده ردیفم که تمام می شد دیگر نمی بافتم و بقیه فرصت را به مطالعه

۱. یک نوع بلم ابتدایی که در سیستان استفاده می شود.

فصل اول/ گفتار دوم/ حبیب از زبان حبیب ♦ ۴۵

و کارهای دیگر می گذراندم. ضمن اینکه من شب می بافتم. انگار کسانی هم کمک می کردند که تند تند بافته شود. خودم آنها را می دیدم که از آن طرف می بافند! شبیه انسان بودند.

- مطمئن هستید یا تصور و توهم بود؟

- مطمئنم. چون ردیف قالی زود بافته می شد. آنچه که الان یادم می آید این است که من هر بار بیشتر از یک نفر را نمی دیدم که تند می بافت و کار زود انجام می شد. شبیه انسان بود.

- همیشه یک نفر بود؟

- نه! متغیر بودند. چندین سال به این منوال گذشت و من با آنها ارتباط داشتم. حتی در ایام امتحانات سؤالات را برایم می آوردند!

- با شما حرف می زدند؟

- بله. البته در خواب، نه در بیداری. خودمانی بودند. من زیاد از آنها نمی خواستم که سؤالات را برایم بیاورند. درس را می خواندم، بعضی مواقع که درس نمی خواندم یا گرفتار بودم، می گفتم ای کاش این قضیه حل می شد، همان وقت می دیدم که سؤالات را می آوردند. البته اینطور نبود که کاغذ دستم بدهند، بلکه سؤالات در ذهنم مرور می شد، بعد من همان سؤالات را مطالعه می کردم، و بعد می دیدم که همان سؤالات در امتحان آمده است.

- الان هم ارتباط دارید؟

- نه، الان ارتباط ندارم. نمی دانم چه شد. فکر می کنم ایمانم ضعیف شده. آن

موقع بین هشت تا دوازده سال داشتم.

- اولین باری که آنها را دیدید نترسیدید؟

- نه هیچ گاه نترسیدم. انگار که به من الهام بشود، اینطوری بود و گویی من هم توقع همچون کاری را داشتم. فکر هم نمی‌کنم که آن موقع این جریان را به اعضای خانواده و یا کس دیگری گفته باشم.

- آیا برای بافت قالی، نور کافی داشتید؟

- خیر؛ بی‌برقی حداقل تا سال ۱۳۵۹ وجود داشت. برق بعد از انقلاب به "ادیمی" آمد. به جز خود شهر زابل، هیچ جا برق نداشت. فقط در "لوتک" یک موتور برق بود که چند ساعتی در شبانه روز برق تولید می‌کرد؛ جای دیگری برق نبود. تلفن و جاده آسفالت هم وجود نداشت، جاده‌ها خاکی و شوسه‌ای بود. همانطور که گفتم نه در ادیمی و نه در تمام بخش "پشت آب" یک دبیرستان وجود نداشت. مدرسه راهنمایی هم در این بخش فقط یکی بود و اگر کسی راهنمایی را تمام می‌کرد باید برای خواندن مقطع دبیرستان به شهر می‌رفت. اینها وضعیت ادیمی در حدود سی سال قبل بود.

- با توجه به اینکه آن موقع برق نداشتید، چطور شب‌ها قالی می‌بافتید؟

ما چراغ گرد سوز داشتیم که روشنش می‌کردیم و در پناه نور آن قالی می‌بافتیم. به این چراغ گرد سوز، چراغ موشک هم می‌گفتیم.

- کار بدی دیگری هم انجام می‌دادید؟

- آن موقع آب لوله کشی وجود نداشت. وقتی رودخانه خشک می‌شد ما

وسط نهر که خشک شده بود، چاه می‌کنندیم و با دیگ که روی سرمان حمل می‌کردیم، به خانه آب می‌آوردیم و از همین آب، هم برای خوردن و هم برای استحمام و کارهای دیگر استفاده می‌کردیم.

به کسانی که خانه درست می‌کردند هم کمک می‌کردیم. آن زمان وقتی کسی می‌خواست خانه درست کند، یک بنا می‌آورد و در بقیه کارها همسایگان و دوستان و آشنایان کمک می‌کردند اهالی همه به هم رایگان کمک می‌کردند و فقط به بنا پول می‌دادند. اگر زمان مدرسه بود روزهای جمعه کمک می‌کردم. سه ماه تعطیلی هم هرکس خانه درست می‌کرد من می‌رفتم و کمک می‌کردم تا خانه‌اش ساخته شود. به همین جهت من بیشتر جمعه‌ها و سه ماه تعطیلی در ساختن خانه کمک می‌کردم.

چون آن موقع آجر نبود کسانی که می‌خواستند خانه درست کنند اول گل را در قالب‌هایی که از جنس چوب و به شکل آجرهای الان بود می‌ریختند و به تعدادی که لازم بود درست می‌کردند و می‌گذاشتند تا خشک بشود و بعد با آنها خانه بسازند. من حتی در ساخت خشت هم کمک می‌کردم.

– خاطره جالبی از دوران کودکی دارید؟

– بله. کلاس اول یا دوم دبستان بودم که روزی پدرم گفت بیا با هم برای کاشتن بذر به مزرعه برویم. من حوصله کار نداشتم اما چون پدرم گفته بود رفتم. برای اینکه زود تمام بشود تخم‌های خربزه یا هندوانه را مشت مشت کاشتم و یکی دو ساعت بعد به پدرم گفتم: "تخم‌ها تمام شد". پدرم با تعجب پرسید: "چطور تمام شد؟" گفتم: "تمام شد دیگر!". بعد که تخم‌ها کم کم سبز شدند، معلوم شد که چرا تخم‌ها زود تمام شده بودند؛ و من غافل از اینکه اینها قرار است سبز شوند. بعد که تخم‌ها سبز شدند با سبز

شدنشان مرا لو دادند و پدرم متوجه شد و گفت: "اگر می‌خواستی بروی، خوب می‌رفتی؛ چرا تخم‌ها را هدر دادی؟".
این نکته را هم بگویم که نحوه صحیح کاشت بذر این است که دو یا سه تخم می‌کاری که اگر یکی پوچ بود، دو بذر دیگر سبز بشوند. بعد از آن دو تا هم وقتی قدری بزرگ شدند، یکی را می‌کنی تا یک بوته بماند؛ در هر صورت یک بوته باید بماند و بقیه هر چند تا که باشد را در می‌آورند. بعد که سبز شد یک بوته را می‌گذاری و بقیه را می‌کنی.

– چرا به پدر نکفتید که حوصله کار ندارم؟

– حجب و حیا داشتم. در مقابل خواسته پدرم اصلاً امکان نداشت که "نه" بگویم یا جوابش را بدهم؛ چه برسد به اینکه جواب سربالا بدهم.
اصولاً در آن زمان مثل بچه‌های حالا نبودیم که جواب بدهیم و مثلاً بگوییم "نمی‌آیم" یا "شما برو بعداً من می‌آیم"! حرف پدر برای ما حجت بود و باید آن کاری که پدر گفته بود، انجام می‌شد؛ حالمان خوب نبود یا حوصله نداشتیم یا خوابمان می‌آمد یا می‌خواستیم بازی کنیم معنا نداشت، باید به حرف پدر عمل می‌کردیم. لذا وقتی گفت برویم. گفتم چشم. سر مزرعه رویم نمی‌شد که بگویم من می‌خواهم بروم. بعد به ذهنم رسید که تخم‌ها را مشت مشت زیر خاک کنم تا زود تمام بشوند و من هم بروم، غافل از اینکه بعداً همانجا و همانطور که کاشته شده‌اند، سبز می‌شوند. البته فکر کنم اگر همان وقت، خاک‌ها را کنار می‌زدیم و بذرها را برمی‌داشتیم امکانش وجود داشت که تخم‌ها هدر نروند.

– انگار بعدها خودتان کشاورزی می‌کردید؟

- بله. زمینی خریده بودیم که بالاتر از سطح رودخانه بود. من یک قسمت از زمین را که خاک‌های خوب و مرغوبی داشت و نزدیک رودخانه هم بود با تیشه کندم و خاک‌هایش را ریختم یک طرف تا بعد بشود از طریق رودخانه آن را آبیاری کنم. آبیاری‌اش کردم و برای اولین بار بادنجان و خیار کاشتم. خیارها دو نمونه بود، یک نمونه همین خیارهای معمولی بود، نمونه دوم مثل خربزه بزرگ می‌شد و شکل خربزه داشت اما مزه‌اش، مزه خیار بود. بوته بادنجان‌ها - که در بهار کاشته می‌شوند - از امسال تا سال بعد خشک نمی‌شد، چون وقتی هوا سرد می‌شد کود حیوانی می‌ریختم پیشان، تا ریشه‌ها گرم بماند. به محض اینکه هوا گرم می‌شد بادنجان‌ها مجدداً جان تازه‌ای می‌گرفتند و حیاتشان را از نو شروع می‌کردند و به بار می‌نشستند و بزرگ می‌شدند. وسعت زمین زیاد نبود اما آنقدر بادنجان بار می‌آورد که از مصرف خودمان و اقوام و بستگان زیاد آمد و من آن اضافه‌ها را می‌چیدم و می‌بردم و می‌دادم به مغازه‌ای که در روستا بود تا بفروشد. خدا صاحب مغازه را رحمت کند، اسمش «حسین» بود. بادنجان‌های اضافه را می‌بردیم و می‌گذاشتیم مغازه مش حسین تا بفروشد درحالی که زمین کمتر از دویست متر بود - شاید صد و پنجاه متر می‌شد - اما برکت زیادی داشت و بوته‌های بادنجان‌ش هم خیلی بزرگ می‌شد، به اندازه‌ای بزرگ می‌شد که اگر کسی وسطشان می‌نشست دیده نمی‌شد. گاهی هم پیش می‌آمد که آب رودخانه کم می‌شد و من با سطل زمین را آب می‌دادم.

هندوانه، خربزه، گندم، جو، شبدر و ... هم می‌کاشتیم. به برخی از اقوام - از جمله شوهر خاله‌ام - هم در کاشت زمینش کمک می‌کردیم. محصولات بقیه را آفت می‌زد و به اندازه محصولات ما برکت هم نداشت. هر چه که ما می‌کاشتیم برکت داشت و آفت هم نداشت، سالم می‌ماند. بعد گندم و جو

درو می کردیم.

– دامداری چطور؟

– حدود ده تا گوسفند هم داشتیم که از شیر و کره آنها استفاده می کردیم. من از آنها نگهداری می کردم و آنها را به چرا می بردم؛ گوسفندها می چریدند، من هم قدم می زدم و درس را می خواندم.

– آیا در زمان پیروزی انقلاب هم فعالیتی داشتید؟

– بله؛ اصولاً زمینه فعالیت های فرهنگی و سپس عضویت من در سپاه برمی گردد به مسایل مرتبط با انقلاب اسلامی. قبل از انقلاب و در همان زمانی که در روستای ادیمی زندگی می کردیم، در ایام محرم سالی که من کلاس سوم دبستان بودم یک روحانی برای تبلیغ دهه محرم به روستا آمده بود و این مدت را در منزل پدرم ساکن بود. چون مسجد ادیمی خراب بود و از طرفی دبستان سپاه دانش ادیمی، اتاق هایی بزرگ و مناسب داشت قرار شد مراسم محرم در یکی از کلاس های این مدرسه برگزار شود؛ اما در کلاس ها عکس خاندان پهلوی نصب بود. این روحانی و پدرم مشغول صحبت بودند. روحانی حواسش به من نبود که من هم در اتاق، کنار در نشسته ام و صحبت های آنها را می شنوم. آن روحانی می گفت مصلحت نیست که مراسم امام حسین (ع) در کلاسی که عکس خاندان پهلوی به دیوارش زده شده، برگزار شود. پدرم هم حرف او را تأیید کرد. آن روحانی ادامه داد: "عکس را که نمی شود برداریم؛ اما شاید بتوانیم مکان را عوض کنیم". بعد هم با تأمل و نگرانی پرسید: "اما چطور باید محل عزاداری را عوض کنیم که ساواک نفهمد؟".

به هر حال به این نتیجه رسیدند که بگویند مدرسه دور است و باید جای

نزدیک‌تری پیدا کنیم. ناگهان آن روحانی متوجه شد که من هم در اتاق نشسته‌ام و تمام حرف‌هایشان را شنیده‌ام، احساس کردم کمی نگران شده است و رو به پدرم گفت: "آقا! پسر شما هم که اینجا بوده و ما متوجه نبوده‌ایم". پدرم به من اشاره کرد و به آن روحانی گفت: "او به کسی حرفی نمی‌زند". البته بعد که با پدرم تنها شدم، پدرم از من قول گرفت که راجع به حرف‌های آنها به کسی چیزی نگویم. من هم قول دادم که حرف‌هایشان را مثل یک راز خیلی مهم پیش خودم نگاهدارم.

اما برای من یک سؤال ایجاد شد که چرا این روحانی نمی‌خواهد به اتاقی برود که عکس شاه در آن نصب شده است، مگر چه اشکالی دارد؟ لذا من نسبت به عملکرد شاه و خاندانش حساس شدم و شروع به بررسی کردم. در این بررسی من اینقدر فهمیدم که شاه به مردم ظلم می‌کند و افراد سالم و صالح را زندانی، تبعید و اذیت می‌کند.

از پدرم راجع به رژیم می‌پرسیدم و بعد هم راجع به آنچه به من می‌گفت فکر کردم. من ملاحظه می‌کردم ژاندارمری، پاسگاه و ساواک سخنرانی روحانی را ضبط می‌کنند و اگر علیه شاه صحبتی می‌شد برخورد می‌کردند. یک بار هم از همان روحانی سخنران تعهد گرفتند که نام «یزید» را در منبر نبرد و برای شاه هم حتماً دعا کند که آن روحانی گفت: "من برای تمامی مسلمانان دعا می‌کنم، اگر شاه مسلمان است دعاهای من شامل حال او هم می‌شود". که اینجا دوباره برای من این پرسش مطرح شد که چرا این روحانی به طور شفاف قبول نمی‌کند که با اسم و رسم برای شاه دعا کند؟ و یا شاه چرا باید بگوید کسی از یزید اسمی نبرد؟ و چه رابطه‌ای میان شاه و یزید وجود دارد؟!

از طریق عملکرد سازمان‌های حکومتی و صحبت‌های بعضی از معلمین به

این نتیجه رسیدم که شاه آدم خوبی نیست. برخی از معلم‌هایم می‌گفتند شاه مسائل شرعی را رعایت نمی‌کند. مثل حجاب، مصرف مشروبات الکلی، منتشر کردن تصاویر نامناسب در مجلات و فیلم‌ها و اینکه شاه از مؤمنین و صالحین حمایت نمی‌کند؛ لذا کنجکاوی‌ام شروع شد و سال به سال، اطلاعاتم افزوده شد و کم‌کم از همان قبل از انقلاب به این نتیجه رسیدم که طاغوت باید از بین برود.

– آیا فعالیت عملی هم داشتید؟

– بله؛ البته سن من کم بود اما در راهپیمایی شرکت می‌کردم و علیه طاغوت در کوچه و مدرسه شعار می‌نوشتیم. یک بار هم عکس شاه را که اول کتاب‌های درسی‌ام بود، پاره کردم و در سطل آشغال انداختم؛ غافل از اینکه دختر همسایه مرا زیر نظر دارد. آن دختر داستان را به پدرش گفته بود و او هم بلافاصله به پاسگاه رفته بود و از من شکایت کرده بود! آن موقع کلاس پنجم، شاید هم راهنمایی بودم. یکی دو روز بعد، وقتی زنگ آخر به صدا در آمد و می‌خواستم از کلاس بیرون بروم، معلم صدایم زد. رفتم کنار میز آقا معلم ایستادم، همه که رفتند کتاب‌هایم را گرفت و باز کرد و شروع کرد به ورق زدن. وقتی نگاهش به جای خالی عکس‌ها افتاد، با ابرو اشاره‌ای کرد به صفحاتی که الان نبودند و گفت: "به خاطر اینکه عکس‌ها را پاره کرده‌ای از تو شکایت کرده‌اند." من بیشتر از آنکه نگران بشوم، عاف‌گیر شدم. اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم به این آسانی لو بروم و خبرش به معلم‌ها هم برسد. آقا معلم نگاهی به قیافه مضطرب من کرد و با مهربانی گفت: "کاری کن این کتاب‌ها را کسی نبیند که برایت بد می‌شود" و بعد هم به من کتاب نو داد. خدا را شکر پیگیری‌های پاسگاه هم بی‌نتیجه ماند، چون من کتاب نو داشتم

و آنها نتوانستند ادعایشان را ثابت کنند.

در مجموع فعالیت‌هایم مشکل خاصی را برایم ایجاد نکرد. فقط بعد از اینکه انقلاب پیروز شد و پاسگاه نزدیک روستای ما هم دست نیروهای انقلاب افتاد، در یکی از اسناد اسم ۱۶ نفر را نوشته بودند که حکم اعدام آنها صادر شده بود. از این ۱۶ نفر، اولی اسم پدرم و دومی هم اسم من بود.

– پدرتان هم فعالیت انقلابی داشت؟

– بله؛ پدرم روحانی است و عاشورا و محرم سخنرانی می‌کرد. یادم هست «مرحوم حسین گلزاری» که انسان خداشناسی بود با پسرش و چند نفر دیگر در ایام محرم سال ۱۳۵۷ بعد از عزاداری که در منزلش برگزار می‌شد به عنوان محافظ و با بیل و کلنگ، پدرم را تا خانه می‌رساندند و بعد برمی‌گشتند.

– پس شما از پیش از انقلاب، انقلابی بودید؟

– بله؛ لذا از قبل از انقلاب مبارزه با طاغوت را آغاز کرده‌ایم و این تلاش به لطف خدا همچنان ادامه دارد.

– از آن دوران خاطره دیگری ندارید؟

– سال ۱۳۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب، حدود شش ماه خانه ما توسط شش نفر از نیروهای ژاندارمری محاصره بود. شب در می‌زدند و آب می‌خواستند. من که برای آنها آب می‌بردم شروع به سؤال پرسیدن می‌کردند و من بی‌خبر از همه جا به سؤالات آنها جواب می‌دادم. اما یک موضوع را به آنها نگفتم و آن اینکه یک بار وقتی کاه‌ها را جا به جا می‌کردم، زیر آنها یک کتاب پیدا کردم. کتاب را به پدرم نشان دادم و گفتم من این کتاب را از زیر کاهها پیدا

کرده‌ام. پدرم هم کتاب را از من گرفت و نگاهی به آن انداخت و بدون اینکه عکس‌العمل خاصی نشان بدهد گفت باشد. بعد کتاب را داد به من و گفت طوری که هیچ کس نبیند، این کتاب را به خانه پدربزرگت ببر. من کتاب را به خانه ایشان بردم. از آن زمان به بعد پدرم هر وقت می‌خواست آن کتاب را بخواند به خانه پدربزرگم می‌رفت.

– چه کتابی بود؟

– رساله توضیح‌المسائل حضرت امام خمینی(ره) بود که در صفحه اولش برای رد گم کردن اسم یک مرجع تقلید دیگر را نوشته بودند.

– آیا در اعتراضاتی که روحانیون منطقه به رژیم پهلوی داشتند کسان دیگری هم همراه آنان بودند؟

– بله؛ معلم‌ها در اعتراض به رژیم مدرسه‌ها را تعطیل کرده بودند که شایع شده بود معلم‌ها برای حقوقشان کلاس‌ها را تعطیل کرده‌اند!

– بعد که انقلاب پیروز شد شما چه کردید؟

– با توجه به آن زمینه‌ها، بعد از پیروزی انقلاب در بخش فرهنگی سپاه مشغول فعالیت شدم. من سه ماه تعطیلی در کوره آجر پزی کار کردم و توانستم با پول آن یک دوچرخه بخرم. بعد با دوچرخه راه شنی و خاکی بدون آسفالت را طی می‌کردم تا از روستا به شهر بیایم. عکس امام، کتاب، پوستر و هر چه که سپاه داشت برمی‌داشتم و ترک دوچرخه می‌بستم و حداقل در ۱۰ روستای منطقه توزیع می‌کردم. بعضی مواقع هم فاصله حدوداً ۱۰ کیلومتری روستا تا شهر را پیاده می‌رفتم و می‌آمدم. سال ۱۳۶۰ از من

دعوت کردند به جهت ارتباطی که با سپاه داشتم عضو این نهاد شوم و من قبول کردم.

- کی از روستای ادیمی به شهر زابل رفتید؟

- فکر می‌کنم سال ۱۳۵۹ به شهر زابل رفتیم.

- چرا به جبهه رفتید؟

- وارد سپاه که شدم جنگ شروع شده بود. من هم مثل بسیاری از جوانان این مرز و بوم علاقمند بودم که از انقلاب، اسلام و کشورم دفاع کنم. وقتی احساس کردیم انقلاب دوباره توسط طاغوت مورد تهدید و تجاوز قرار گرفته به مبارزه با آن پرداختیم. برای همین همان سال ۱۳۶۰ و در بدو ورود به سپاه، پس از گذراندن آموزش به عنوان تک تیرانداز در "عملیات فتح‌المبین" شرکت کردم. البته اول بنا بود رانندهٔ تانک بشوم، اما بنا به دلایلی به عنوان تک تیرانداز مشغول شدم.

- کی جانباز شدید؟

- در خرداد ۱۳۶۷ مجروح شدم. من در سال ۶۷ در گردان ۴۰۹ مشغول فعالیت بودم. این گردان در شلمچه حضور داشت و در خط مقدم بود و در نبرد شلمچه در همین تاریخ تا آخرین فشنگ مقاومت کرد.

- چطور شد که مجروح شدید؟

- اول چشمم مجروح شد. یادم می‌آید وقتی زخمی شده بودم، اسلحه بدون فشنگم را محکم گرفته بودم، یکی از رزمندگان به من گفت خوب

اسلحه‌ات را ببنداز. اما من محکم‌تر تفنگ را به سینه می‌چسباندم مثل مادری که فرزندش را به سینه می‌فشارد. اصلاً دلم نمی‌آمد که اسلحه‌ام را ببندازم، تا اینکه یکی از رزمنده‌ها اسلحه‌ام را از دستم گرفت و من به او تحویل دادم. من که جایی را نمی‌دیدم دست چپم در دست راست رزمنده‌ای بود که با شتاب می‌دوید و مرا با چشمی مجروح و بی‌سو، دنبال خودش می‌کشید که ناگهان خمپاره‌ای کنارمان منفجر شد و من دوباره مجروح شدم و افتادم و بیهوش شدم.

قبل از اینکه بقیه ماجرا را تعریف کنم این نکته را بگویم که رزمنده‌ای که دستم در دستش قرار داشت «آقای سید داوود احمدی» معروف به «شبستری» بود که اسیر شد. وقتی ایشان آزاد شد، از او نحوه اسیر شدنش را پرسیدم. جریان اینطوری بود که من که مجروح می‌شوم و می‌افتم، ایشان چند بار مرا صدا می‌زنند که پاسخی نمی‌شنود؛ لذا فکر می‌کند من شهید شده‌ام در همین اثنا ایشان احساس می‌کند که تانک عراقی که از کنارم عبور کرده، از روی بدنم رد شده و اگر احتمال ضعیفی هم می‌داده که من زنده باشم، مطمئن شده که شهید شده‌ام. خودش هم که پشت خاکریز می‌رود اسیر می‌شود. او در اردوگاه عراق برای من مجلس ختم برگزار کرده و فاتحه خوانده بود، این را هم خودش برایم تعریف کرد.

به هر حال به هوش که آمدم متوجه شدم گوشه‌ای افتاده‌ام؛ نمی‌دانستم شب است یا روز، نمی‌دانستم کجا هستم، اسیر شده‌ام یا خیر؛ هیچی نمی‌فهمیدم. احساس کردم پهلویم خیلی درد می‌کند و می‌سوزد؛ دستم را طرف پهلویم بردم که آن را کمی بخارنم و مالش بدهم که ناگهان احساس کردم انگشتانم وارد بدنم شدند، و دستم به چیز نرمی خورد و خیس شد! متوجه شدم ترکش‌های خمپاره پهلویم را پاره کرده‌اند و یک شکاف به اندازه یک کف

دست در پهلویم ایجاد شده است. به زحمت نشستم. اصلاً نمی توانستم تکان بخورم، می خواستم بلند شوم اما نمی توانستم. فکر کردم شمع عمرم کم کم دارد سوهای آخرش را می زند و دارم شهید می شوم. شهادتین ام را گفتم و منتظر شدم که شهید بشوم! پس از گذشت مدتی دیدم نه، انگار از شهادت خبری نیست. دوباره تلاش کردم بلند بشوم، این بار توانستم سرپا بایستم. نمی دانستم به کدام سمت باید بروم. یکه و تنها بودم. یکی از چشم هایم بشدت معروح شده بود، چشم دیگرم هم بر اثر ترکیبی که به پیشانیم خورده بود پر از خون بود و هیچ جا را نمی دیدم. تلو تلو می خوردم و پاهایم را با زحمت به زمین می کشیدم. پاهایم قبل از عملیات زخمی شده بود، به همین دلیل به جای پوتین، دم پای می پوشیدم، دمپایی ها هم از پایم درآمده بود و پاهایم بشدت می سوخت، اما نمی فهمیدم از آسفالت داغ است یا از قیر و باروت.

بعد یک ماشین ایستاد و به من گفت سوار بشوم. اما من نای سوار ماشین شدن را نداشتم. کسی از من پرسید: "از تیپ یا گردان الغدیر هستی؟" من هم که اصلاً حال توضیح دادن نداشتم گفتم: "آره". دستم را گرفتند و انداختند پشت ماشین. نمی دانم چند نفر دیگر در ماشین بودند. وسط راه که عراقی ها خمپاره می زدند، آنها مرا که زخمی بودم، در ماشین تنها می گذاشتند و خودشان سریع از ماشین پایین می پریدند و پناه می گرفتند!

خلاصه مرا به بیمارستان صحرایی تحویل دادند. کسی که نمی دانم کی بود، حالم را پرسید، از او آب خواستم، اما نه او و نه هیچ کس دیگر به من آب نداد.

پزشک ها رگی را که می خواستند نتوانستند پیدا کنند، گفتند ایشان خیلی حالش بد است و معالجه نمی شود، خونریزی زیادی هم کرده است. مرا

یک گوشه‌ای گذاشتند و رفتند. احساس کردم از زنده بودن من قطع امید کرده‌اند. بیمارستان نزدیک خط بود. بعد از مدتی به نظرم رسید که مرا داخل اتوبوس گذاشتند، کف اتوبوس، زیر دست و پا. یک دفعه احساس کردم داخل هواپیما هستم، از کسی که نمی‌فهمیدم چه کاره است پرسیدم: "الان کجا هستیم؟" که آن بنده خدا هم حدس مرا تأیید کرد و به آرامی خیلی کوتاه جواب داد: "هواپیما".

پس از مدتی نسیمی به صورتم خورد و من که از حال رفته بودم، دوباره به هوش آمدم. هنوز در هواپیما بودم و از صحبت‌هایی که در هواپیما به گوشم خورد اینطور متوجه شدم که هواپیما به علت نقص فنی مجبور به بازگشت شده است. دوباره بی‌هوش شدم.

این بار که به هوش آمدم، خودم را در بیمارستان دیدم، "بیمارستان مرحوم آیت الله کاشانی" در شهر "اصفهان". فکر کنم چهارم خرداد ۱۳۶۷ بود و من بعد از چهار روز به هوش آمدم. سر و صورتم را که پر از خون و گل و ترکش بود، به زحمت با ماشین تراشیدند. بعد متوجه شدم که از طرف لشکر ۴۱ ثارالله به سپاه شهرستان زابل فکس فرستاده‌اند که فلانی شهید شده است.

- چرا؟

- چون وقتی در شلمچه روی خاک‌ها افتاده بودم، برخی از دوستان که مرا دیده بودند فکر کرده بودند که شهید شده‌ام. از طرفی در طول مسیر، هیچ جا نتوانسته بودم حتی یک کلمه حرف بزنم. دوستانی هم که از بیمارستان‌ها سراغ مرا گرفته بودند، نتوانسته بودند هیچ اطلاعاتی به‌دست بیاورند؛ لذا با توجه به اینکه مرا افتاده بر خاک، بی‌هیچ حرکتی دیده بودند گفته بودند

فلانی شهید شده است.

– چطور زنده بودن خود را به خانواده خبر دادید؟

– من دنبال کسی بودم که از طریق او بتوانم به خانواده اطلاع بدهم. سراغ نماینده بنیاد شهید را گرفتم که به من گفتند برای مراسم ازدواج خود به مرخصی رفته است.

در اتاقی که من بودم، یک مجروح دیگر هم بستری بود که پدر و مادرش همراهش بودند و از او پرستاری می‌کردند و کارهایش را انجام می‌دادند. آنها که دیدند من غریبم و در ظاهر کسی را ندارم، تقسیم کار کردند و پدر آن مجروح به من رسیدگی می‌کرد و مادر، به فرزند خودش.

بعد یک بنده خدایی که با لباس شخصی و ظاهراً برای عیادت بیماران آنجا آمده بود، حالم را پرسید و چون دید کسی بالای سرم نیست، به من گفت: "مگر خانواده‌ات خبر ندارند؟" گفتم: "نه! متأسفانه نماینده بنیاد شهید هم نیست، آشنایی هم اینجا ندارم، و نتواسته‌ام به خانواده خبر بدهم". از من شماره تلفن خواست. من هم شماره تلفن یکی از دوستانم به نام «آقای یوسف کیخا» را دادم. بعد از ظهر همان روز که آقای کیخا از زاهدان به بیمارستان زنگ زد، فهمیدم آن بنده خدا با ایشان تماس گرفته و شماره تلفن بیمارستان را هم به او داده است.

– یوسف کیخا که بود؟

– حاج یوسف کیخا عضو بسیج زاهدان بود، من هم مسؤول بسیج زابل بودم. ما یک دوست و همکار مشترک داشتیم به نام «آقای میرشکار» که عضو بسیج مرکزی در تهران بود، لذا آقای کیخا قبل از اینکه به طرف

اصفهان راه بيفتد به آقاى ميرشكار هم خبر داده بود. آقاى ميرشكار از تهران و آقاى كيخا از زاهدان آمدند و علاوه بر اينكه جويى احوال بودند و مرا از تنهائى درآوردند، كار درمان مرا نيز پيگيرى كردند.

به حاج يوسف گفتم كه تماس بگيرد زابل و فقط به پدرم بگويد. بعد كه به پدرم خبر داده بود او از منزل يكي از دوستان روحانيشان به نام «حاج آقاى لشكرى» از زابل با من تماس گرفتند. به پدرم هم گفتم به هيچ كس نگويد كه من زخمى شده‌ام.

- پدر هم واقعاً چيزى به مادرتان نگفت؟

- من بعد خبردار شدم كه مادرم تصميم داشته به راهپيمايى برود. پدرم (كه احتمال مى داده مادرم در راهپيمايى چيزى بشنود) با خونسردى به ايشان مى گويد: "اگر خبرى از حبيب آقا شنيدى، حقيقتش اين است كه زخمى شده است و الان هم در يكي از بیمارستانهاى اصفهان بسترى است". بعد هم تأكيد كرده بود اگر كسى چيزى گفت در جريان باش و به كسى هم چيزى نگو.

- عكس العمل مادرتان چه بود؟

- مادرم به پدرم گفته بود: "پس شما چرا نرفتى اصفهان؟" كه پدرم پاسخ داده بود: "چون خودش به من گفته نيابى، من هم نرفته‌ام".

- همسران چطور؟ او هم خبردار نشد؟

- مادرم براى من تعريف كرد كه وقتى خبر زخمى شدن تو را شنيدم مى خواستم بزنم زير گريه؛ اما همان موقع در زدند. با بغض در را باز كردم

که دیدم خانم شماس. در را باز گذاشتم و بدون اینکه به خانم تعارف کنم، برگشتم و رفتم سراغ جارو زدن حیاط، تا صورتم را نبیند و متوجه ناراحتی ام نشود و از من چیزی نپرسد و من مجبور نشوم خبر زخمی شدن تو را بگویم.

از طرف دیگر خانم هم بعدها به من گفت: "نمی دانم چه شده بود که روز راهپیمایی که رفته بودم به مادر سر بزمن، مادر از دستم خیلی ناراحت بود و اصلاً تحویل نگرفت". خانم از این بابت یک کمی ناراحت شده بود. خلاصه خانم خبر دار نمی شود.

- کی به استان برگشتید؟

- با دوا و درمان، کم کم سرحال می آمدم. در این مدت دکتر زخم هایم را شست و شو می داد. آب اکسیژن که روی زخم هایم می ریخت، واقعاً بدنم می سوخت. از طرف دیگر، آقای دکتر هم که می آمد هنوز به من نرسیده بود با صدای بلند و با هیجان می گفت: "بسم الله الرحمن الرحيم. لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم" و از این هیجان و جدیت و هول و ولای دکتر من بیشتر مضطرب و هراسان می شدم. راستش مرا یاد وقتی می انداخت که قصاب روستایمان می خواست حیوانی را قربانی کند!

حدود دوازده روز در بیمارستان آیت الله کاشانی بستری بودم. سپس با هواپیما و به همراه آقای کیخا به "بیمارستان خاتم الانبیاء (ص) زاهدان" منتقل شدم. آقای میرشکار هم به تهران برگشت.

رئیس بیمارستان خاتم الانبیاء (ص) در آن زمان «دکتر شهریاری» بود که الان نماینده زاهدان در مجلس است. من باید در بیمارستان بستری می شدم. اما دکتر موافقت کرد که به منزل آقای کیخا بروم. من روزی یک بار قبل از

ظهر برای شست و شوی زخم پهلویم که هنوز به اندازه یک کف دست باز بود، به بیمارستان می‌رفتم. فکر کنم حدود ده روز طول کشید. بعد از این ده روز به زابل رفتم. در زابل خود آقای دکتر قبول زحمت کرده بود و برای پانسمان به منزل می‌آمد و من فقط برای انجام بعضی از آزمایش‌ها به بیمارستان می‌رفتم.

– آن جراحی بزرگ چگونه مداوا شد؟

– دکتر می‌گفت باید از قسمت دیگر بدنت پوست برداریم و با استفاده از آن، پهلویت را بدوزیم؛ تا اینکه یکی از دوستان و یا شاید هم خود همان دکتر خبر آورد که در "بیمارستان سیدالشهدا(ع) زهک" دکتری هست که بدون اینکه از جای دیگر بدنت چیزی بردارد، می‌تواند پهلویت را بدوزد. بعد من رفتم و در زهک بستری شدم. یک دکتر هندی به نام «کومار» پهلویم را بخیه زد. آنجا هم یکی از دوستانم به نام «آقای محمد ناظری» که مسئول بسیج زهک بود به من سر می‌زد. بعد دوباره به زابل آمدم و درمانم ادامه یافت.

– آیا آن جراحی کاملاً درمان شد؟

– محل آن جراحی الان در سرما و گرما سوزش پیدا می‌کند و مرا به گذشته می‌برد.

این گفتگو ادامه دارد

و در دفتر دوم این کتاب، تکمیل خواهد شد.

■ گفتار سوم

سخن حبيب

سردار شهید حبیب لک زایی روز چهارشنبه ۱۳۸۷/۹/۲۵ و در اجلاس چهارم مجلس ایثارگران که در شهر مقدس قم برگزار شد به ایراد نطق پیش از دستور پرداخت.
آنچه در پی می‌آید متن کامل این سخنرانی است که حبیب دلها آن را به عنوان "نماینده ایثارگران استان سیستان و بلوچستان" ایراد نمود.

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال را شکرگزارم که توفیق حضور در این جمع ارزشمند را عنایت فرمود و درود می‌فرستم بر انبیاء الهی، ائمه معصومین (ع)، شهدا، امام شهدا و مقام معظم رهبری.

از خدا می‌خواهم که به ما توفیق دهد تا شکرگزار نعمت جمهوری اسلامی، این یادگار گرانقدر امام راحل عظیم الشان باشیم. شکرگزاری واقعی در دفاع همه جانبه از این نظام مقدس، اطاعت از مقام عظمای ولایت، بصیرت و شناخت دشمن و تبری از دشمنان است.

در اینجا ضمن اعلام برائت از توهین کنندگان به تمثال مبارک امام عزیز و محکومیت این اقدام موهن اعلام می‌کنم که تا ما زنده‌ایم، اجازه نخواهیم داد ارزش‌های الهی در این سرزمین مورد اهانت قرار گیرد.

اساساً رسالت جهانی اسلام حکم می‌کند تا هر مسلمانی، ضمن هوشیاری

استانی و ملی، تحولات منطقه‌ای و جهانی را نیز رصد نماید و ضمن شناخت حق و باطل، از موضع جبهه حق و در تقابل با جبهه باطل باشد. امروز، یکی از صحنه‌های حساس این مبارزه در مناطق شرقی کشور عزیز ما، استان سیستان و بلوچستان، رقم خورده است. جایی که چندی پیش عوامل استکبار جهانی، عزیزانی همچون «سردار شوشتری»، «سردار محمدزاده» و چهل و یک عزیز دیگر را به درجه رفیع شهادت رساندند. استانی که پیش از این حادثه، شاهد فجایع تروریستی دیگری نظیر انفجار مسجد علی بن ابی طالب (ع)، حادثه بلوار ثارالله زاهدان و فاجعه تروریستی تاسوکی بود. سروران ارجمند!

استان سیستان و بلوچستان با شرایط جغرافیایی خاص، تلاش‌های ویژه‌ای را نسبت به سایر استان‌ها در فرآیند فعالیت‌های برنامه‌ای می‌طلبد. این استان با مساحت ۱۸۷۵۰۲ کیلومتر مربع نزدیک به ۱۱/۵ درصد از مساحت کشور ایران اسلامی را به خود اختصاص داده است. جمعیت آن بر اساس آمار سال ۱۳۸۵ بیش از دو میلیون و چهارصد هزار نفر بوده، تعداد شهدای تحت پوشش بنیاد شهید و امور ایثارگران استان ۱۹۶۷ شهید، جانبازان آن ۳۹۶۳ نفر و آزادگان آن ۵۶۹ نفر می‌باشد.

سیستان و بلوچستان یکی از استان‌های غنی کشور به لحاظ داشته‌های باستانی، صنایع دستی و گردشگری می‌باشد. مردم این دیار همانند سایر ملت‌های ایران در دفاع از کیان میهن اسلامی حضور مثمر ثمری را از خود به یادگار گذاشته‌اند. شهدایی همچون «آیت‌الله شهید سید محمدتقی حسینی طباطبایی» طلایه‌دار مبارزه با رژیم پهلوی، «سردار شهید حاج قاسم میرحسینی» از فرماندهان دفاع مقدس و شهدای عشایر همچون «شهید مولوی حسین‌بر» را تقدیم نظام اسلامی نموده است.

با توجه به آنچه آمد، پیشنهاد‌های زیر جهت ارائه خدمات بهتر به جامعه شاهد و ایثارگر این استان تقدیم می‌گردد:

۱. حمایت از تلاش‌های مردمی در جهت ارتقای گلزارهای شهدا به مراکز چند منظوره فعال فرهنگی و مذهبی؛

۲. افزایش برنامه‌های زیارتی و سیاحتی برای ایثارگران با توجه به محرومیت فرهنگی استان؛

۳. ایجاد یادمان شهدا در محل وقوع شهادت عزیزان در استان؛

۴. تدوین زندگینامه جامع شهدا و ایثارگران استان در جهت پراکندگی عطر شهادت و گسترش ارزش‌های حوزه دفاع و جهاد؛

۵. ابلاغ و پیگیری نام‌گذاری اماکن فرهنگی، آموزشی، پژوهشی، ورزشی و... به نام شهدا؛

۶. حمایت از برگزاری یادواره شهدا در هر شهرستان به صورت فصلی با حضور اقشار مختلف مردم به‌ویژه جوانان و نوجوانان؛

۷. تهیه تقویم روزانه شهدا و گرامیداشت یاد شهدای هر روز در سازمان‌ها، نهادها، رسانه‌ها، پایگاه‌های فرهنگی، مدارس و ...؛

۸. ایجاد نمایشگاه در گلزارهای شهدا؛

۹. صدور مجوز برای پست‌های خالی بنیاد شهید و امور ایثارگران و ادارات استان، با توجه به پراکندگی استان سیستان و بلوچستان و ضرورت ارائه خدمات به ایثارگران؛

۱۰. تسریع در انجام اصلاحات لایحه جامع خدمات رسانی به ایثارگران و تصویب آن؛

۱۱. پرداخت هزینه درمان در قالب سرانه و اعمال آن در حقوق و افزایش آن با توجه به وضعیت بد آب و هوا در سیستان و بلوچستان از نظر گرما،

- طوفان های شن، بادهای ۱۲۰ روزه و گرد و خاک؛
۱۲. فراهم نمودن بستر اشتغال در قالب کارورزی با توافق با کارفرمایان با پرداخت سرانه مکفی حداقل به مدت ۱۸ ماه برای ایثارگران بهبود یافته از بیماری؛
۱۳. آموزش فنی و حرفه‌ای برای فرزندان شاهدی که ترک تحصیل کرده‌اند به منظور ایجاد بستر لازم برای اشتغال و استفاده بهینه در این مورد از زمان ترک تحصیل تا سن اشتغال و اشتغال‌زایی برای فرزندان شاهد و ایثارگر دیپلم و زیردیپلم؛
۱۴. تسری خدمات به آن دسته از کارکنان بنیاد که به امور مربوط به شهدا هنگام تشییع، تدفین و یا اعزام اجساد مطهر شهدا به استان‌ها و در نتیجه شیمیایی شدن دخیل بوده‌اند؛
۱۵. صدور کارت شناسایی برای جانبازان زیر ۲۵ درصد و ارائه خدمات به آنها؛
۱۶. افزایش سرانه‌ها و اعتبارات و سهمیه‌ها در سفرهای زیارتی و سیاحتی به خصوص حج تمتع و عمره این استان و یا استان‌های محروم و به طور کلی در نظر گرفتن اعتبارات براساس خصوصیات استان‌ها با هدف اشاعه ترویج فرهنگ ایثار و شهادت؛
۱۷. تسری خدمات به ایثارگران ارتش و سپاه که فاقد کد در بنیاد شهید و امور ایثارگران می‌باشند و حل این مسئله به نحو مقتضی؛
۱۸. تسری خدمات صندوق شاهد به جانبازان بالای ۲۵ درصد؛
۱۹. ارائه خدمات کارت سوخت به جانبازان بالای ۲۵ درصد؛
۲۰. ساخت و ایجاد مراکز درمانی مخصوص ایثارگران در استان از طریق تسریع در ساخت مجتمع فرهنگی، ورزشی، توانبخشی؛

۲۱. پرداخت حق بیمه تکمیلی جانبازان شاغل در ادارات به حساب بیمه تکمیلی طرف قرارداد بنیاد تا مشکلی جهت پرداخت هزینه‌های آنان به وجود نیاید؛

۲۲. تحت پوشش قرار گرفتن کامل والدین شهدا که از سن بالایی برخوردارند از نظر حق نگهداری؛

۲۳. بورسیه تحصیلی جهت فرزندان شاهد و جانبازان در مقطع دکتری از طریق معاونت علمی ریاست محترم جمهوری اسلامی؛

۲۴. تسهیلات و خدمات ارائه شده به فرزندان جانبازان ۷۰ درصد همانند فرزندان شاهد منظور گردد؛

۲۵. تسری خدمات پرستاری به جانبازان ۴۰ تا ۴۵ درصد؛

۲۶. افزایش وام مسکن و ساخت مسکن به صورت مجتمع برای ایثارگران؛

۲۷. بازنگری در قوانین طرح پایش سلامت؛

۲۸. برطرف کردن مشکلات فرهنگی و پرکردن اوقات فراغت به صورت اختصاصی؛

۲۹. توجه خاص به ایثارگران صعب‌العلاج؛

۳۰. توجه خاص به حادثه دیدگان جنگی فاقد مدرک تحصیلی؛

۳۱. ارائه خدمات فرهنگی، زیارتی و سیاحتی.

در پایان برای شما و همه خدمتگزاران به نظام مقدس جمهوری اسلامی به ویژه بنیاد شهید و امور ایثارگران کشور و استان که توجه ویژه‌ای به مناطق محروم مبذول می‌فرماید تقدیر و تشکر می‌نمایم.

■ گفتار چهارم

جرعه‌ای از جام

حبیب

آنچه در پی می‌آید مقاله سردار رشید اسلام "شهید حاج حبیب لکنزایی" است که در سال ۱۳۸۸ در اختیار سرویس صفحات فرهنگی خبرگزاری اهل بیت علیهم السلام - ابنا - قرار گرفت و در سایت این خبرگزاری منتشر شد.

تهاجم فرهنگی و مصادیق آن

مقدمه

"کاری که از لحاظ فرهنگی دشمن می‌کند، نه تنها یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی است."

حضرت امام خامنه‌ای مد ظلّه العالی

تهاجم فرهنگی یکی از مهم‌ترین خطراتی است که جامعه انقلابی و اسلامی ایران به طور خاص و جهان اسلام به طور عام را مورد تهدید قرار داده است. ضرورت مقابله با تهاجم فرهنگی بر کسی پوشیده نیست و اگر افرادی خود را به حال تغافل و تجاهل بزنند و هیچ عکس‌العملی در برابر آن نشان ندهند، چیزی از اهمیت موضوع کاسته نمی‌شود.

این تهاجم که مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای - مد ظلّه العالی -

نیز از آن به عنوان شیخون فرهنگی یاد کردند، به این معناست که اساس باورهای اعتقادی و ایمانی، بنیان فکری و ارزش‌ها و احساسات جامعه اسلامی توسط استکبار جهانی مورد حمله قرار گرفته است.

لازمه مقابله و خنثی نمودن تهاجم فرهنگی شناخت صحیح و دقیق آن و سپس شناخت راه‌های مقابله با آن است. هوشیاری و هماهنگی و همکاری امت اسلام - به‌ویژه ملت مبارز و انقلابی ایران و بسیجیان - می‌تواند بهترین نقش را در این زمینه ایفا کرده و از سنگرهای اعتقادی و ارزش‌ها و باورها و احساسات انسانی، اسلامی و انقلابی دفاع کند.

در مبارزه و مقابله با تهاجم فرهنگی، نقش اصلی بر عهدهٔ مسئولین و دست‌اندرکاران نظام مقدس جمهوری اسلامی است که با ارائهٔ برنامه‌ها و طرح‌های مناسب، نوجوانان و جوانان را که مهم‌ترین هدف تهاجم هستند از عواقب و خطرات تهاجم آگاه سازند.

نکته در خور تأمل و قابل توجه در این میان، شناخت غرب، غرب‌زدگان، غرب‌گرایان، غرب‌ستیزان و اهداف هر یک از آنهاست که باید به طور دقیق و همه‌جانبه به نسل جوان جامعه ارائه شود.

بدیهی است وقتی نسل انقلاب که همان نسل جوان جامعه است با این پدیده آشنا شد، خود به خود تهاجم را دفع کرده و جذب آن نخواهد شد و از ارزش‌های انسانی، اسلامی و ملی خود دفاع خواهد کرد و پاسدار آن خواهد بود.

وقتی سخن از تهاجم فرهنگی به میان می‌آید، این سؤال به ذهن خطور می‌کند که تهاجم فرهنگی چیست؟ آثار و عواقب تهاجم فرهنگی و مصادیق آن کدام است؟ و دهها سؤال دیگر که مجال برای ذکر آنها نیست.

در این مقاله از مباحث ذیل سخن به میان خواهد آمد:

۱. مفهوم تهاجم فرهنگی؛

۲. پیشینه تهاجم فرهنگی؛

۳. مصادیق تهاجم فرهنگی؛

۴. اهداف دشمن در تهاجم فرهنگی؛

۵. راه‌های مبارزه با تهاجم فرهنگی.

۱. مفهوم تهاجم فرهنگی

اهل لغت، فرهنگ را به معنای "علم، ادب، دانش، معرفت، تعلیم و تربیت" و نیز به "مجموعه آثار علمی و ادبی که معرف هنرهای یک قوم هستند" تعریف کرده‌اند. اما منظور ما از فرهنگ در این مقاله "مجموعه ارزش‌ها، باورها و شناخت‌های یک جامعه که دستاوردهای معنوی آن را تشکیل می‌دهد" است.

تهاجم نیز در لغت، به معنای به یکدیگر هجوم آوردن، به یکدیگر یورش بردن، حمله‌وری و ... است.

تهاجم فرهنگی بیشتر در مواردی استعمال می‌شود که مربوط به جنبه معنوی یک جامعه است. آنچه از یک فرهنگ مورد هجوم قرار می‌گیرد عبارت است از: ارزش‌ها و باورها. اما عنصر سوم که شناخت باشد مورد هجوم قرار نمی‌گیرد؛ چراکه شناخت همان علم است و علم در حوزه یک فرهنگ خاص قرار نمی‌گیرد؛ بلکه همگانی است.

در روایتی از حضرت رسول (ص) نقل است که ایشان فرموده‌اند: "علم را فرا بگیر حتی اگر در چین باشد". این روایت نشان می‌دهد که علم از نظر اسلام مربوط به یک جامعه و فرهنگ خاص نیست؛ بلکه همگانی است و مسلمان می‌تواند به نقاط دور دست سفر کند و علم را بیاموزد.

تهاجم در ارزش‌ها اینگونه است که ارزش‌های یک فرهنگ دیگر بخواهد به

جای ارزش‌های فرهنگ یک جامعه دیگر وارد آن جامعه شود. به عنوان مثال نماز، روزه، جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر که به عنوان ارزش در یک جامعه اسلامی شناخته شده‌اند ممکن است در جامعه‌ای دیگر و یا یک جامعه غیر اسلامی، ضد ارزش شمرده شوند؛ لذا اگر فرهنگ خاص آن جامعه به جامعه ما رسوخ کند، می‌تواند این ارزش‌ها را نزد ما نیز ضد ارزش جلوه دهد این تهاجم فرهنگی است.

گذشته از تهاجم به ارزش‌های یک جامعه، تهاجم به باورها و اعتقادات یک ملت نیز می‌تواند باورهای یک جامعه را به ضد باور تبدیل کند. مثلاً باور به حاکمیت ولایت فقیه ممکن است از طرف یک فرهنگ دیگر مورد هجوم قرار گیرد و به عنوان ضد باور معرفی گردد.

۲. پیشینه تهاجم فرهنگی

برخی پیشینه تهاجم فرهنگی را از دوران رنسانس اروپا که روشنفکران غربی در مقابل حاکمیت کلیسا و استبداد بیش از حد آن قیام کردند و دین را از سیاست جدا ساخته، می‌دانند گروهی دیگر آن را از دوران صفویه می‌دانند و برخی از اعزام اولین دانشجویان به خارج از کشور و سفرهای تفریحی شاهان قاجار، به عنوان پیشینه تهاجم فرهنگی یاد می‌کنند.

بدیهی است ما فقط به ذکر اینگونه برداشت‌ها و نظریه‌ها راجع به پیشینه تهاجم فرهنگی می‌پردازیم و در صدد اثبات و یا رد نظریه‌های فوق نیستیم که آن خود مجال و حوصله‌ای دیگر می‌طلبد.

آنچه که در اینجا می‌توان به آن استناد کرد، تأثیرات تهاجم فرهنگی است که از دوران نهضت مشروطیت و رضاخان به این طرف نمود پیدا کرده و جامعه را مورد هجوم قرار داده است. در آن سال‌ها برخی از فرنگ‌برگشتگان، فرهنگ غربی را با خود به همراه آوردند و کم‌کم جامعه مسلمان

ایرانی، خود را گرفتار غرب زده‌ها و غرب گرایانی دید که هیچگونه سنخیتی با فرهنگ اسلامی و ملی خود نداشتند.

وقتی سخن از غرب به میان می‌آید، با جامعه‌ای روبرو هستیم که دو رویه دارد؛ یکی بخش علمی، تکنولوژی و صنعت پیشرفته غرب است و دیگری بحث فرهنگ ارزشی و آداب و رسوم غربی‌ها و نیز انتقادات و باورها و احساسات آنان.

در نحوه برخورد با غرب و شناخت افراد از غرب در ایران سه جریان شکل گرفته است:

(الف) غرب زدگان؛

(ب) غرب گرایان؛

(ج) غرب ستیزان؛

(الف) غرب زدگان:

غرب زدگان کسانی هستند که قائلند باید محو در فرهنگ غرب شد و اعتقاد دارند که یگانه راه سعادت ایرانیان و اصلاح ایران، غربی شدن از فوق سر تا نوک پا است. غرب زدگان می‌گویند اگر ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم، هم تکنولوژی را باید از غرب بگیریم و هم ارزش‌ها و باورها و احساسات غربی را. باید همه چیزمان را و حتی گذشته درخشان فرهنگ اسلامی خودمان را فراموش کنیم. اینگونه افراد در پی به دست آوردن تکنولوژی و صنعت غرب هستند، اما به همراه تمام ارزش‌ها و باورهای غربی‌ها و تقلید کورکورانه از آنها در تمام زمینه‌ها. غرب زدگان همواره سعی در تحقیر فرهنگ خود و تعظیم فرهنگ بیگانه دارند و از این رو به کلی با جامعه انقلابی و اسلامی ما فاصله دارند و هیچگونه تناسبی میان این دو گروه نیست. از پیشروان غرب زده می‌توان به میرزا ملکم خان، ناظم الدوله، تقی زاده، سرهنگ فتحعلی

آخوندزاده و طالب اوف اشاره کرد.

ب) غرب‌گرایان:

غرب‌گرایان به افرادی می‌گویند که در صدد هستند تا بخش‌هایی از فرهنگ اسلامی را ترویج کنند و قبول داشته باشند که دارای توجیه علمی باشند و از طرف دیگر توجیه آنها بر اساس فرهنگ غربی است. این جریان در کنار اعتقاد به دین اسلام، به غرب هم نگاهی دارند. و از فرهنگ آنان نیز تقلید می‌کنند و الگو می‌گیرند. اگر هم مسئله‌ای در دین دارای توجیه علمی نباشد، به مذاقشان خوش نمی‌آید.

غرب‌گرایان می‌گویند غسل را چون برای بهداشت جسم خوب است قبول داریم، نماز را به خاطر اینکه موجب تحرک و ورزش است قبول داریم، روزه را چون از جهات طبی برای سلامتی مفید است قبول داریم و خیلی چیزهای دیگر را که مجالی برای ذکر همه آنها نیست.

این است که غرب‌گرایان در نهایت سر از غرب‌زدگی در می‌آورند. آیا اینها توجه ندارند که دین مجموعه‌ای است به هم پیوسته و مستقل و اگر کسی وارد این مجموعه شد، باید همه موارد این مجموعه را بپذیرد، نه اینکه آنچه را مطابق ذوق و سلیقه‌اش است بپذیرد و بقیه را طرد کند.

ج) غرب‌ستیزان:

غرب‌ستیزان کسانی هستند که در برخورد با غرب فرق گذاشته و بعد استعماری و فرهنگ ارزشی آن را از بعد کارشناسی و علمی جدا می‌کنند. آنان رویه علمی، کارشناسی و تکنولوژیک غرب را می‌گیرند و بخش ارزشی فرهنگ غرب را نمی‌پذیرند. غرب‌ستیزان معتقدند فرهنگ ارزشی غربی‌ها باعث استعمار دیگران می‌شود؛ ولی علم و تکنولوژی به خودی خود موجب استعمار ملت‌ها نمی‌گردد. علم که محصول آن صنعت و تکنولوژی پیشرفته

است، نعمتی می‌باشد که خداوند در اختیار بشر قرار داده است و همه می‌توانند از آن بهره گرفته و استفاده کنند.

در واقع غرب‌ستیزان بر این عقیده‌اند که علم حد و مرزی ندارد. هر کجا علم بود، می‌توان آن را آموخت و در راه پیشرفت و تعالی جامعه آن را به کار گرفت. مظاهر علم امروزه همین صنعت و تکنولوژی است که اکثراً نیز در اختیار غربی‌ها می‌باشد. حال، کشورهای دیگر با از دست ندادن فرهنگ خود و قرار نگرفتن در زیر یوغ غربی‌ها می‌توانند از این تکنولوژی و صنعت بهره گرفته و استفاده کنند. در بینش غرب‌ستیزان علم مکان‌بردار نیست، همانگونه که عقل مکان‌بردار نیست.

«حضرت امام خمینی(ره)»، «شهید مرتضی مطهری»، «سید جمال الدین اسدآبادی»، «شیخ فضل الله نوری»، «مرحوم سید حسن مدرس»، «آیت الله کاشانی» و «جلال آل احمد» از جمله غرب‌ستیزان به شمار می‌آیند.

۳. مصادیق تهاجم فرهنگی

مصادیق تهاجم فرهنگی را از دو "بعد مصادیق ظاهری و آشکار" و "مصادیق پنهان و غیر آشکار" مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) مصادیق ظاهری و آشکار:

۱- ترویج و گسترش فساد، فحشا، ابتذال در جوانان و نوجوانان که آینده سازان انقلاب اسلامی هستند.

۲- پوشش نامناسب و بدحجابی و بی‌حجابی زنان و ترویج برهنگی جسمی در بین دختران و پسران.

۳- استفاده از رسانه‌های سمعی و بصری به عنوان توانمندترین ابزار تهاجم.

۴- دریافت کانال‌های برخی شبکه‌های تلویزیونی خارجی در نقاط مرزی.

۵- ترویج و تبلیغ سیگار و معتاد کردن جوانان به مواد مخدر و مشروبات

الکلی.

- ۶- گسترش مطبوعات منحرف و دگر اندیش و ترویج فساد توسط آنان.
- ۷- ترویج موسیقی مبتذل در بین جوانان و نوجوانان.
- ۸- توزیع تصاویر مبتذل در بین جوانان و نوجوانان.
- ۹- اختلاط دختران و پسران در محیط‌های دانشجویی، دانش‌آموزی و مکان‌های عمومی.
- ۱۰- ترویج و تبلیغ روحیه مصرف‌گرایی، اسراف و تبذیر در جامعه به وسیله تبلیغات همراه کننده به سبک غربی.
- ۱۱- تجمل‌گرایی و رفاه‌طلبی و رفاه‌خواهی توسط برخی مسئولین و دوری از ساده زیستی و زهد.
- ۱۲- غرب‌زدگی برخی از فرهنگ برگشتگان از خود بیگانه و از خود باخته.
- ۱۳- رعایت نکردن موازین شرعی اسلامی و ملی در برخوردهای اجتماعی.
- ۱۴- سگ‌گرایی و حیوان‌گرایی توسط برخی مرفهین بی درد.
- ۱۵- رواج و گسترش لغات و واژه‌های خارجی و به کار بردن آنها.
- ۱۶- استفاده از تکنولوژی کامپیوتری و اینترنت در جهت فساد و فحشا.

ب) مصادیق پنهان و غیر آشکار:

- ۱- تهاجم به ولایت فقیه که اساس حکومت اسلامی است.
- ۲- تهاجم به روحانیت که سنگربانان و نگهبانان اسلام و رهبران انقلاب اسلامی هستند، با توجه به پیشینه مثبت روحانیت متعهد در دفاع از مکتب اسلام و مذهب تشیع.
- ۳- جدایی دین از سیاست و ترویج این اندیشه در بین جوانان و نوجوانان که آینده سازان انقلاب و میهن اسلامی هستند.
- ۴- دور کردن جوانان از دین و اصالت‌های معنوی.

- ۵- از خود بیگانگی انسانی، ملی و مذهبی که از آن به ایناسیون تعبیر می‌شود.
 - ۶- خود باختگی انسانی، ملی و مذهبی.
 - ۷- دوری از فرهنگ اصیل اسلامی و ملی.
 - ۸- غارت فکرها و فرهنگ‌ها.
 - ۹- تجربه‌زدگی، حس‌گرایی و بینش مادی داشتن.
 - ۱۰- ندانستن فلسفه برای زیستن و پوچ‌گرایی و بی‌هدفی در زندگی.
 - ۱۱- خود فراموشی و عدم درک زمان.
 - ۱۲- وابستگی به اجانب، نفاق و دورویی.
 - ۱۳- ترویج اندیشه‌ و‌هایبگری در بعضی از مناطق کشور.
 - ۱۴- تفرقه و جدایی انداختن میان مذاهب مختلف موجود در کشور.
۴. اهداف دشمن در تهاجم فرهنگی
- ۱- حفظ عقب ماندگی ملل اسلامی.
 - ۲- به تباهی کشاندن نسل‌ها.
 - ۳- فرو نشانیدن بیداری و هوشیاری رو به رشد جوانان و نوجوانان در جوامع اسلامی.
 - ۴- پاسداری از وابستگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی.
 - ۵- به غارت بردن ثروت‌های ملی.
 - ۶- مقابله با اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله و جایگزین نمودن فرهنگ الحادی غرب.
 - ۷- ضربه زدن به اصل نظام جمهوری اسلامی ایران.
 - ۸- مجاز جلوه دادن فساد و گسترش آن در جامعه.
۵. راه‌های مقابله با تهاجم فرهنگی
- تهاجم فرهنگی ابعاد گسترده‌ای دارد و هماهنگی و همکاری دستگاه‌های

ذریط و مسئول را می‌طلبد که با چنین پدیده‌ای مبارزه کنند و جوانان را از گرفتار شدن در چنین گندابی که جدایی از فرهنگ خودی و سقوط در دام فرهنگ پوچ و بی‌هدف بیگانه است نجات دهند.

در این باره حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها، وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و به‌ویژه نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که مسئولیت هدایت مردم و خصوصاً نسل جوان را بر عهده دارند، دارای مسئولیتی سنگین‌تر و بزرگ‌تر می‌باشند. اینان باید با ارائه برنامه‌های جامع و کامل در راستای مبارزهٔ مبنایی و دقیق تهاجم گام بردارند و لحظه‌ای غفلت نکنند.

مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه و نهادهای اجرایی کشور از جمله دیگر نهادهایی هستند که در این مبارزه نقش مهمی دارند.

مسئولین قضایی باید قوانینی را تصویب و اجرا کنند که موجب تقویت اسلام، انقلاب اسلامی و مستضعفین شده و با کسانی که در خارج از این چهارچوب فعالیت می‌کنند به شدت برخورد کرده و هیچگونه مسامحه‌ای روا ندارند. مبارزه با مصادیق ظاهری و آشکار تهاجم فرهنگی در ابتدای کار می‌تواند تا حدودی مثبت باشد؛ ولی در ادامه باید به مصادیق باطنی و پنهان تهاجم نیز توجه شود و با این مسئله ریشه‌ای و منطقی برخورد شود.

نتیجه

مسائل ذیل به صورت محوری در خصوص مقابله با تهاجم فرهنگی پیشنهاد می‌شود:

- ۱- رشد خصلت‌های معنوی و دینی جامعه.
- ۲- شناخت اصالت‌ها و عظمت‌های فرهنگ اسلامی و ملی.
- ۳- گسترش هنر پر جاذبه و زندگی ساده.

- ۴- گسترش ورزشگاه‌ها در سطح جامعه.
- ۵- پاسداری از ارزش‌های خانواده.
- ۶- آسیب‌زدایی از خانواده‌ها.
- ۷- مقذور ساختن ازدواج صحیح جوانان.
- ۸- پر جاذبه ساختن برنامه‌های دینی.
- ۹- هنرمندانه کردن شیوه‌ارائه دین.
- ۱۰- دینی کردن هنر در ابعاد مختلف.
- ۱۱- گسترش تفریحگاه‌های سالم و سازنده.
- ۱۲- برنامه‌ریزی‌های کلان و ریشه‌ای برای اوقات فراغت.
- ۱۳- تحریم جدی ابزار تهاجم فرهنگی.
- ۱۴- آسان‌سازی دستیابی به کتاب (ارزان کردن کتاب و مطبوعات).
- ۱۵- گسترش کتابخانه‌های ثابت و سیار.
- ۱۶- ایجاد مسابقات عظیم فرهنگی - دینی بدون انگیزه مادی.
- ۱۷- محدود کردن انگیزه‌های سفر به غرب.
- ۱۸- سامان دادن به نظام آموزش و ایجاد رشته‌های ویژه بانوان.
- ۱۹- اجرای کیفرهای سازنده در مورد فحشا گستران.
- ۲۰- ارزیابی محققانه فرهنگ غربی.
- ۲۱- تبیین ولایت فقیه که اساس حکومت اسلامی است، برای جوانان و نوجوانان.
- ۲۲- تبیین اندیشه جدایی ناپذیری دین از سیاست.
- ۲۳- ترویج شایسته امر به معروف و نهی از منکر.

۱. سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله امام خامنه‌ای مد ظله العالی.
۲. فرهنگ لغات عمید، ج ۱ و ۲.
۳. فرهنگ لغات معین، ج ۱ و ۲.
۴. نسل کوثر، مرکز فرهنگی سپاه.
۵. نجف لکزایی، جزوه درسی ریشه‌های انقلاب اسلامی.
۶. طرح تحقیق تربیتی جوان، مؤسسه کامپیوتری نور.
۷. روزنامه‌ها، مجلات، نشریه‌های گوناگون فرهنگی.
۸. بصائر، شماره ۳۱، نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۹. حبیب لکزایی، پاسخ به پنج سؤال تحقیقی، بهار سال ۱۳۷۳.

■ گفتار پنجم

در سوگ حبيب

روز شمار اخبار شهادت سردار شهید حاج حبیب لکزایی

ظهر سه شنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۹۱؛ «سردار سرتیپ دوم پاسدار حاج حبیب لکزایی» جانشین فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان و جانباز دفاع مقدس به شهادت رسید.

شامگاه سه شنبه ۲۵ مهرماه ۱۳۹۱؛ پیکر پاک و مطهر سردار رشید اسلام حبیب لکزایی از بیمارستان بعثت نیروی هوایی ارتش، به معراج شهدای تهران انتقال یافت.

صبح چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۱؛ پیکر پاک سردار لکزایی از معراج شهدای تهران به پادگان قدر سپاه و پس از تشییع در پادگان قدر سپاه، به زاهدان انتقال یافت.

چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۱؛ طی مراسمی تشییع پیکر پاک سردار لکزایی در فرودگاه زاهدان با حضور مقامات، بستگان، هم‌سنگران و دوستان و

همکاران ایشان انجام شد.

ظهر چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۱؛ همکاران و دوستان سردار لک زایی در قرارگاه نیروی زمینی زاهدان با ایشان وداع نمودند.

بعدازظهر چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۱؛ تشییع پیکر پاک سردار لک زایی از میدان آزادی به طرف مسجد جامع زاهدان انجام شد.

شامگاه چهارشنبه ۲۶ مهرماه ۱۳۹۱؛ پیکر پاک سردار لک زایی پس از تشییع در زاهدان به زابل منتقل شد.

صبح پنج شنبه ۲۷ مهرماه ۱۳۹۱؛ تشییع پیکر سردار لک زایی از مصلاهی المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - شهرستان زابل به طرف گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله - انجام و پس از قرائت نماز توسط «آیت الله بیانی» و مردم، پیکر این پاسدار بصیر و شجاع در حسینیه گلزار شهدای شهر "ادیمی" برای همیشه آرام گرفت.

عصر پنجشنبه ۲۷ مهرماه ۱۳۹۱؛ برنامه مراسم بزرگداشت روز اول شهادت سردار لک زایی در مسجد رضوان شهرستان زابل برگزار شد.

صبح جمعه ۲۸ مهرماه ۱۳۹۱؛ برنامه مراسم بزرگداشت روز دوم شهادت سردار لک زایی در مسجد رضوان شهرستان زابل برگزار شد.

عصر جمعه ۲۸ مهرماه ۱۳۹۱؛ خانواده و بستگان سردار لک زایی به صورت جمعی در نماز جمعه شهرستان زابل حضور یافتند.

عصر جمعه ۲۸ مهرماه ۱۳۹۱؛ برنامه مراسم بزرگداشت روز سوم شهادت سردار لک زایی در مسجد رضوان شهرستان زابل برگزار شد.

صبح شنبه ۲۹ مهر ۱۳۹۱؛ برنامه مراسم بزرگداشت روز سوم شهادت سردار لک زایی در مسجد رضوان شهرستان زابل برگزار شد.

بعد از ظهر شنبه ۲۹ مهر ۱۳۹۱؛ برنامه مراسم بزرگداشت روز سوم شهادت

سردار لکزایی در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله - شهر ادیمی در جوار مزار آن شهید بزرگوار با سخنرانی «آیت الله سلیمانی» نماینده ولی فقیه در سیستان و بلوچستان برگزار شد.

بعد از ظهر شنبه ۲۹ مهر ۱۳۹۱؛ هم‌زمان با آیین گرامی داشت سومین روز شهادت سردار لکزایی مجتمع فرهنگی سردار شهید لکزایی در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله - شهر ادیمی به دست نماینده ولی فقیه در سیستان و بلوچستان و «دکتر نجف لکزایی» معاون امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت - علیهم السلام - افتتاح شد.

صبح یکشنبه ۳۰ مهر ماه ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت شهادت سردار لکزایی در مسجد جامع زاهدان (واقع در خیابان آزادی) با سخنرانی نماینده ولی فقیه در سیستان و بلوچستان و امام جمعه زاهدان برگزار شد.

شامگاه دوشنبه اول آبان ماه ۱۳۹۱؛ نماینده ولی فقیه در سیستان و بلوچستان با حضور در منزل سردار شهید ضمن ابراز همدردی با خانواده شهید لکزایی از خدای متعال برای این شهید سعید طلب اجر و مغفرت کرد.

یکشنبه ۳ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در "ایران شهر" با سخنرانی حجت الاسلام اصغری برگزار شد.

یکشنبه ۳ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در "کنارک" با سخنرانی نماینده ولی فقیه در سپاه این شهرستان برگزار شد.

سه شنبه ۵ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در "ادیمی" با سخنرانی امام جمعه شهر ادیمی برگزار شد.

صبح پنجشنبه ۴ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید با حضور مدیر کل میراث فرهنگی استان گلستان و دیگر مسئولین این نهاد در "گرگان" مرکز استان گلستان برگزار شد.

ظهر پنج شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم هفتمین روز خاکسپاری سردار شهید در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله - شهر ادیمی برگزار شد.

عصر پنج شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم دعای عرفه، با حضور امام جمعه شهر ادیمی و مردم مؤمن، انقلابی و قدرشناس این دیار، در جوار مزار سردار شهید، با حضور پدر بزرگوارش «حجت الاسلام و المسلمین اعتمادی» برگزار شد.

عصر شنبه ۶ آبان ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در "قم" با سخنرانی نماینده اسبق نهاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه «حجت الاسلام والمسلمین ربانی نژاد» و با حضور علماء، فضلا و شخصیت‌های علمی، فرهنگی و نظامی استان قم برگزار شد.

شنبه ۶ آبان ۱۳۹۱؛ خانواده سردار شهید لکزایی طی پیامی از مردم و مسئولینی که به هر شکلی در مراسم تشییع، تدفین و ترحیم این جانباز و یادگار دوران دفاع مقدس، مشارکت نمودند، تقدیر و تشکر نمودند.

عصر سه شنبه ۹ آبان ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در مسجد نور تهران با سخنرانی «آیت الله اختری» دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت - علیهم السلام - برگزار شد. پیام تسلیت «دکتر علی لاریجانی» رییس مجلس شورای اسلامی هم در این مراسم قرائت شد.

عصر پنجشنبه ۱۱ آبان ۱۳۹۱؛ مجلس بزرگداشت سردار شهید در "مشهد مقدس" برگزار شد. در این مراسم «حجت الاسلام والمسلمین علی عابدی» مسئول نهاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه حمزه استان خراسان رضوی به ایراد سخن پرداخت.

ظهر جمعه ۱۲ آبان ۱۳۹۱؛ مجلس بزرگداشت سردار شهید در "بجنورد" مرکز استان خراسان جنوبی برگزار شد.

شب جمعه ۱۲ آبان ۱۳۹۱؛ آیت الله سلیمانی نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان در آستانه عید غدیر خم، در منزل سردار شهید در زابل حضور یافت و ضمن ملاقات با «حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی»، پدر سردار شهید لکزایی و خانواده، از آنان دلجویی کرد.

دوشنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۱؛ صفحه ویژه سردار شهید لکزایی در شماره ۵۷۴ هفته نامه صبح صادق انتشار یافت.

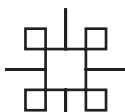
دوشنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در مدرسه معصومیه قم، با سخنرانی «حجت الاسلام و المسلمین دکتر بهرام دلیر» فرزند شهید، جانباز و استاد حوزه و دانشگاه برگزار شد.

ظهر دوشنبه ۱۵ آبان ماه ۱۳۹۱؛ در "سومین همایش تبیین رویکرد، راهبردها و توانمندسازی ستادهای احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان" توسط رییس ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر امام جمعه زاهدان و نماینده ولی فقیه در سیستان و بلوچستان، از سردار شهید تجلیل شد.

دوشنبه ۱۵ آبان ماه ۱۳۹۱؛ «حجت الاسلام و المسلمین صادق زاده» معاون ادارات و کارخانجات ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور، در جمع خانواده سردار شهید حضور یافت.

سه شنبه ۱۶ آبان ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید با حضور اعضای هیئت علمی، کارکنان و دانشجویان در دانشگاه دریانوردی "چابهار" برگزار شد.

ظهر چهارشنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۹۱؛ مراسم بزرگداشت سردار شهید در سپاه
علی بن ابی طالب (ع) قم برگزار شد.
عصر روز پنجشنبه ۱۸ آبان ماه ۱۳۹۱؛ هم‌زمان با بیست و یکمین روز
خاکسپاری سردار سپاه اسلام حاج حبیب لکزایی مراسم زیارت عاشورا در
مجتمع فرهنگی شهید لکزایی با حضور خانواده شهید، دوستان، علاقمندان،
وابستگان و دانشجویان دانشگاه زابل برگزار شد.



فصل دوم

گرامی داشت

حیب

■ گفتار اول

سخن محبان حبیب

آنچه در پی می آید سخنرانی «آیت الله عباسعلی سلیمانی» نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان است که در مراسم بزرگداشت سردار شهید حاج حبیب لکزایی در مسجد جامع زاهدان، روز یکشنبه سیام مهرم ماه ۱۳۹۱ ایراد گردید.

سردار لکزایی؛ جلوه رحمت و وحدت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله، حبيب اله العالمين، ابي القاسم مصطفى محمد، صلى الله عليه و على آله آل الله، و اللعن على اعداء الله من الان الى يوم لقاء الله.

انسان، جامع ترين و كاملترين كتاب الهی

"وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛ و پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت."^۱

انبیاء عظام، خاصه نبی مکرم ما - صلوات الله علیه و آله - بر این اساس مبعوث شدند تا انسانیت را به انسانها معرفی کنند، شخصیت انسان را به

۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

انسان بشناسانند؛ و انسان را به خودشناسی فرا بخوانند؛ تا بشریت به معرفت نفس و آگاهی از خویش دست پیدا کند. بنابراین هیچ پیامبری خاصه نبی ما - صلوات الله علیه و آله - مبعوث نشد مگر برای برگرداندن کرامت انسانی به انسانها، که فرمود: "ینی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق".

از دیدگاه دین اگر از انسان، به عنوان بزرگترین کتاب الهی، تعبیر شود تعبیری بجاست؛

اتزعم انک جرم صغیر	و فیک انطوی العالم الأكبر
و انت الکتاب المبین الذی	باحرفه یظهر المضمّر
دوائک فیک و ما تشعر	ودائک منک و ما تبصر

انسان، جامع ترین و کاملترین کتاب الهی است که کتاب شریعت، در پاسخ به کتاب تکوین وجود آدمی و برای تأمین نیازهایش نازل شد. این موجود یعنی انسان، در عالم هستی کاملترین کتاب حق قلمداد می شود. آدمی نباید به جرم اندک و وزن ظاهری اش بسنده کند؛ زیرا تمام آن چه که در عالم است او به تنهایی دارد.

انسان؛ مجمع البحرين عقلانیت و شهوت

به تعبیر دوم انسان عالیترین جدول بحر وجود است. اگر بخواهیم از انسان تعبیری به عمل آوریم، همان است که فرمود: "ان الله تبارک و تعالی خلق الملائکة و ركب فیهم العقل و خلق البهائم و ركب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و ركب فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم"؛ پیامبر - اعظم صلوات الله علیه و آله - فرمودند: "همانا خدای تعالی، فرشتگان را خلق کرد و در وجود آنان عقل را مسلط کرد و حیوانات را پدید آورد و در آنان لذت خواهی را حاکم کرد و وجود انسان را خلق کرد و حال آنکه برای او عقل

و شهوت را قرارداد، پس هر کسی که عقل را بر شهوت پیروزی داد، پس او ارزشمندتر از فرشتگان است و هر کس شهوت را بر عقل غلبه داد، پس او پست تر از حیوانات است.^۱

بنابراین در جدول وجود، هیچ موجودی به اندازه‌ی بنی آدم نیست که از نقطه‌ی نخست تا عدد پایانی عالم را در خود درنوردیده باشد و شهوت بهائم و عقول فرشتگان را در خود گرد آورده باشد و کاملترین جدول هستی شده باشد. انسان می‌تواند به جایی رسد که از یک سو "كَانَهُمْ خُشْبٌ مِّنْ دَرَّةٍ" چوب خشک می‌شود و فقط به درد سوختن و خاکستر شدن بخورد، و از سوی دیگر به جایی رسد که مقربترین فرشته‌ی حق عرض کند: "لَوْ دُنُوْتُ بِقَدْرِ الْإِنَّمَةِ لَأَحْتَرَقْتُ"^۲ یعنی وقتی از همراهی با پیامبر بازماند، از وی پرسید: چرا جبرائیل به همراه نمی‌آیی؟ عرض کند: "یا رسول الله حد اعلا‌ی عروجم تا این جاست و از این جا به بعد عروج فرشتگان نیست؛ بلکه عروج شماست"^۳. پس انسان عظیمترین جدول آفرینش است.

انسان؛ جامع‌ترین دفتر غیب و شهود

تعبیر سوم درباره‌ی انسان این است که انسان جامع‌ترین دفتر غیب و شهود است. آدم دو چهره بیشتر نخواهد داشت: چهره‌ی شهود و چهره‌ی غیب. "فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛ پس پر برکت و بلند مرتبه است خدایی که پروردگار جهانیان است."^۴ آنجا که صورت و خلق است: "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ پس شایسته‌ی تکریم و تعظیم است خداوندی که بهترین

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۲؛ علل الشرایع، ج ۱، باب ۶، ص ۴ (با اندکی اختلاف).

۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۴.

۳. بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۲۸۳، باب ۳، روایت ۶۸.

۴. سوره غافر (۴۰) آیه ۶۴.

آفرینندگان است.^۱ و اینجا که دو چهره‌ی خلق و امر است: "فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ"^۲. این انسان؛ یعنی دفتر غیب و دفتر شهود، شهودش "مِنْ مَنِي يُمْنِي؛ قطره‌ای از منی"^۳ است؛ غیش، به جایی می‌رسد که در حقیقت گفته می‌شود: "وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ و از روح خود در او دمیدم، سجده‌کنان برای او به خاک افتید."^۴ "يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي؛ از تو درباره‌ی روح می‌پرسند. بگو: روح از امور پروردگار (و مربوط به او) است."^۵ موجودی با عظمت، در پهنای هستی و آفرینش می‌شود. انسان، هم از شهود و هم از غیب دارد. آدمی در شهود محدود، بسته، مقید و در تنگناست؛ اما در غیب به وسعت کل عالم، شعاع وجودش است. انسان در عالم شهود از ذره به کمال، از قوه به فعلیت، از ضعف به قوه، از ناداری به دارایی، از بچگی به جوانی؛ و از نطفه به انسانیت در حال تکامل است؛ اما در عالم غیب فعلیت محض است.

مفسر بزرگوار و ارزشمند «ابوالفتوح رازی» ذیل این آیه‌ی شریفه "فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ"^۶ فرمود: برای این که تو ای انسان شأنت را بفهمی، جایگاهت را بیابی و آدرست را گم نکنی؛ خدای منان بچه‌ی سه روزه را از وادی عالم امر در بین شما قرار داد. از او پرسیدند: مادرت به کابین و خانه‌ی بخت نرفته بود، تو از کجا پیدا شدی؟ لب باز کرد: "قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا؛ (عیسی به سخن آمد و) گفت: منم بنده‌ی خدا، او به من کتاب

۱. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

۲. سوره غافر (۴۰) آیه ۶۴.

۳. سوره القیامه (۷۵) آیه ۳۷.

۴. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲.

۵. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵.

۶. سوره غافر (۴۰) آیه ۶۴.

(آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.^۱

این نشانه‌ی عالم غیب است. انسان هم همین است، در عالم روح محدودیتی برایش نیست. ضعف و ناتوانی برایش نیست. قوت و قدرت بیش از حد تصور منطقی برایش وجود دارد. از یک سمت ماده و از یک سمت معنا. از یک سمت جسم و از یک سمت روح. از یک سمت ظاهر و از یک سمت باطن. از یک سمت نماد و از یک سمت نهاد. اگر از دین پیرسیم اصالت در وجود آدمی بین دو پدیده‌ی جسم و روح، کدام است؟ فرمودند: جسم مرکب است، و اصالت با روح است، البته روح، برای انسان‌هایی که توان این میدان را در خود به وجود بیاورند و "غلبت شهوته عقله" باشند.

انسان؛ کاملترین مظهر واجب الوجود

تعبیر چهارمی که می‌شود از انسان ذکر کرد این است که انسان؛ یعنی کاملترین مظهر واجب الوجود است. "وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛ و پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.^۲ فرشتگان و اجنه خلیفه‌ی الهی نیستند. آن کسی لیاقت دارد که مظهر حق، مظهر اسماء الهی و مظهر صفات باری تعالی شود، این انسان است. به نص قرآن خداوند، انسان را خلیفه قرار داد: "يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ؛ ای داود! همانا ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن.^۳ مشروط بر اینکه "وَلَاتَتَّبِعِ الْهَوَى؛ و از هواها و هوس‌ها پیروی نکن.^۴ اگر این تعبیر را درباره‌ی انسان به وجود بیاوریم تعبیری است که در دین به عمل آمد و

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۳۰.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

۳. سوره ص (۳۸) آیه ۲۶.

۴. سوره ص (۳۸) آیه ۲۶.

گزاره گویی نیست.

«علامه آیت الله العظمی جوادی آملی - حفظه الله - در کنگره‌ی بزرگداشت «علامه‌ی مطهری - رحمت الله علیه - فرمود فرق بین مطهری با دیگر دانشمندان و محققان این است که دیگران مظهر خالقیت خدایند؛ اما مطهری علاوه بر اینکه مظهر خالقیت است مظهر فاطریت هم هست؛ یعنی نوآور و علم آور است. به تعبیر مقام معظم رهبری - مد ظله العالی - توان تولید علم دارد. بنابراین مظهر فاطریت می‌شود. قرآن کریم می‌گوید: پیامبر شما نه تنها مظهر خالقیت و فاطریت حق است، بلکه مظهر رئوفیت و رحیمیت حق هم است. "بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ"؛ و به مؤمنان رئوف و مهربان است. "مظهر رأفت حق و مظهر رحمت حق است.

آدمی می‌تواند کاملترین مظهر خدا باشد. اینکه در عبادات نه در معاملات، اینکه در عبادات نه در سیاسات، اینکه در عبادات نه اجتماعات باید قصد تقرب شود و گرنه عمل باطل است. هیچ نمازی بدون قصد قربت نماز نخواهد بود. هیچ روزه‌ای بدون قصد قربت روزه نخواهد بود. هیچ جهادی بدون قصد قربت جهاد نخواهد بود. هیچ حجی بدون قصد قربت حج نخواهد بود. قربت به چه؟ قربت به ذاتش، محال است. قربت به صفاتش وظیفه است. تقرب به صفات؛ یعنی خداوند ستار است، انسان سائر شود. خداوند علام است، انسان عالم شود. او حکیم است انسان هم صاحب حکمت شود. او قادر است انسان هم صاحب قدرت شود. اگر انسان صاحب قدرتی می‌شود مظهر قدرت خداست.

نمونه‌هایی واقعی

پیرمرد لاغراندازی که در گوشه‌ی خانه در قم است، دولت موقت به

محضرش رفته است و می‌گوید: آمریکایی‌ها سوار هواپیما شدند. مرز ترکیه را درنوردیدند، وارد خاک ارومیه ما شدند، می‌خواهند برای مذاکره برای گروگان‌ها بیایند. نظر مبارکتان چیست؟ "فرمود: "بگوئید ارجعی؛ برگردند. ما مذاکره نداریم". گفتند: "می‌گویند دیپلمات‌های ما؟" فرمود: "آنها دیپلمات نبودند. بگوئید جاسوس‌های شما". گفتند: ابر قدرت است، شاخ تیز دارد. قلدر دنیا است مشکل به وجود می‌آورد. فرمود: "هیچ غلطی نمی‌تواند بکند." این مرد مظهر قدرت خدا و مظهر قدرت حق می‌شود.

عمو پیش برادرزاده آمده است. گفت: قریش و سنادید و اکابر به من مراجعه کردند گفتند اگر برادرزاده‌ات ما را تحمل کند، بتان ما را تمکین کند، تمام امکانات را در اختیار می‌گذاریم، و حتی او را پادشاه و حاکم خود قرار می‌دهیم". فرمود: "عموجان به ایشان بگوئید اگر خورشید را در کف دست راست من، و ماه را در کف دست چپ من بگذارند، از آرمانی که دارم یک قدم عقب نشینی نمی‌کنم." اینها خطر و تهدیدند، قوم و تبار و قبیله دارند، طائفه و نژاد و عقبه دارند برای تو مشکل به وجود می‌آورند. چونان قدرتمندانه جواب می‌دهد که عمو را برای پاسخ دادن به سنادید قریش با تمام وجود تقویت می‌کند. این هم مظهر قدرت خدا می‌شود. انسان اینگونه است البته به شرطها و شروطها. شرطش این است که وجودش را درست لایروبی کند. رسوبات شهوت را از خودش دور کند. مجلا و مجرای عبور نور قرار دهد: "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خداوند دوست و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی‌های گوناگون بیرون و به سوی نور می‌برد."

آن وقت که پسرش شهید می‌شود خم به ابرو نمی‌آورد و با دست خودش

بیکر مطهر شهید را جا به جامی کند.^۱ حتی یک بار و حتی یک جاشهیدفروشی نمی کند. چشم و بخشی از بدنش در مسیر حق تقدیم نظام می شود و جانباز انقلاب می شود. بنده توفیق حشر و نشر با این عزیز را فراوان داشتم. چند روز پیش، از سردار باغبانی و از جناب سرهنگ سلیمانی پرسیدم: چشم مرحوم لکزایی برای چه اینطوری شده بود؟ گفتند: "در جبهه!" تازه آن زمان فهمیدم که از ناحیه چشم هم جانباز بوده است. خودش یک بار به زبان نیاورد. چشم فروشی نکرد.

اینجا و همه جا خانواده های مکرّم شهدا ولی نعمت نظام، و چشم و چراغ جامعه اند.

پدر شهیدی از یک استان دیگر پیش من آمد و گفت: "برادرم را دستگیر کردند، انداختند زندان به خاطر کشیدن تریاک نه فروختن تریاک. فالانی زشت نیست عموی شهید در زندان باشد؟". گفتم: "خیلی زشت است، حق داری ولی من یک پیشنهاد دارم". فرمود: "بگوید". گفتم: "برو یک نامه بنویس از زبان شهیدت. پدر شهید هستی و صاحب اختیاری. خطاب به من بنویس که شهیدت حاضر است خونس برای تریاک هزینه شود والله من این نامه را می گذارم لای کفنم فردای قیامت اگه بخواهد یقه ام را بگیرد

۱. سردار حاج حبیب لکزایی اولین شخصی بود که دقایقی پس از فاجعه تروریستی تاسوکی خودش را به ریگزار تاسوکی رساند. وی پس از ملاحظه شهدا که بر خاک افتاده بودند، چند بار اطراف شهدا قدم می زدند که اگر تروریست ها تله انفجاری کار گذاشته اند منفجر شود. بعد از اینکه مطمئن می شوند تله انفجاری در کار نیست، به همراهانش که بسیجیان پایگاه محمد آباد بودند، می گوید که بیکر شهدا را به سردخانه و مجروحین را به بیمارستان امیرالمؤمنین زابل که با تماس ایشان در حال آماده باش به سر می برد، منتقل کنند. وقتی حاج محمد پیغان (برادر شهید نعمت الله پیغان و دایی شهید مسلم لکزایی)، می گوید: "نعمت (شوهر خواهر سردار) را دیدم ولی مسلم و رضا (پسر و برادر سردار) را ندیدم" سردار پاسخی محکم و باصلاّت می دهد که: "همه اینها (شهدا و زخمی ها) مسلم هستند."

که من شهادتم برای دین و انقلاب بود نه برای امور دیگر، بگویم پدرت از من خواست، این هم نامه‌ی پدرت".
فکری کرد و اشکی ریخت گفت: "حق گفتم، ببخشید!" و برگشت.

سردار شهید لکزایی؛ انسان متعالی

لکزایی یکبار نه چشم فروشی کرد و نه شهید فروشی. نگفت من پدر شهیدم؛ نگفت بدن مجروح دارم. برادر فاضل و بزرگوارش «حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی» دیروز در ادیمی فرمود: هر وقت قم می‌آمد یک ساک بزرگ یا کیفی بزرگ مملو از دارو داشت؛ اما رنج بدن را اظهار نمی‌کرد. آدم به جایی برسد که بتواند وجودش را لایروبی کند. در این لایروبی همه‌ی رسوبات را که مربوط به تعلقات مادی این نعش و این طبیعت است را دور بریزد و بستر را برای عبور آب صاف و زلال و ناب نورانیت توحید آماده کند: "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خداوند دوست و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی‌های گوناگون) بیرون و به سوی نور می‌برد."

دهه اول ذی الحجه برای لایروبی است؛ ماه مبارک رمضان برای لایروبی است؛ نشستن پای قرآن و رفتن زیارت اولیاء الله برای لایروبی است؛ و قرار گرفتن در برابر آیینی‌های کمال اولیاء الله - که ببینیم چه قدر با این عنصر کامل قابل تطبیق هستیم - برای لایروبی است؛ و مجلس شهید لکزایی برای لایروبی است.

درست است که یک پارچه به سر من پیچیده و یک عبا و قبا به تن من آراسته است؛ ولی آیا می‌توانم به نسبت مثل لکزایی باشم یا نمی‌توانم؟ مسؤولیت بنیاد مهدویت به ایشان پیشنهاد می‌شود؛ کل وجودش را برای این

موضوع می‌گذارد. ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر به ایشان گفته می‌شود؛ کل توانش را برای این کار می‌گذارد. من قسم جلاله می‌خورم در هر دو مسؤولیت که به شکل تشریفاتی عنوان کلی‌اش با من است، یک ریال برای مأموریت‌ها و مسؤولیت‌ها پول دریافت نمی‌کرد. او با صاحب بنیاد مهدویت، با صاحب بنیاد اوامر و نواهی حق معامله می‌کرد.

در آخرین جمعه، به نماز جمعه دیر رسید. جناب سرهنگ سلیمانی دیروز می‌گفت: گفتیم سردار! جلو جا هست. گفت: نه بروم بین مردم. هر چه اصرار کردیم گفت: جلو بنشینم که چی مثلاً؟ خوب آنجا جا هست می‌روم آنجا می‌نشینم. گمنام، بی‌نام، بی‌نشان.

اگر بنا باشد برای کارهایی که این عزیز انجام می‌داد جایگزینی نیروی انسانی صورت بگیرد، توان سنگینی باید هزینه شود.

نماد وحدت اسلامی

برادران عزیز اهل سنت ما نقل می‌کردند: در جلسات با ما خاکی و خودمانی و برادر و به حق با اندیشه‌ی تقریبی و ایمانی بود. اندیشه‌ی تقریبی یعنی چی؟ یعنی به نص قرآن: "مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ؛ محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند، بر کفار، سخت و در میان خودشان مهربانند."^۱

یک مشت از کوردلان از حماقت بعضی‌ها سوءاستفاده می‌کنند و ماجرای چند روز پیش نماز جمعه‌ی چابهار را به وجود می‌آورند^۲ که قطعاً و ابداً

۱. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

۲. یک گروه تروریستی تکفیری طی یک حمله انتحاری در روز جمعه ۲۸ مهر به محل برگزاری نماز جمعه چابهار، علاوه بر زخمی کردن تعدادی از مردم بیگناه، «مرتضی آسوده» دانش آموز بی‌گناه سنی و «حامد بزی» دانشجوی شیعه را به شهادت رساندند.

با فرهنگ پیامبر رحمت صلوات الله علیه و آله نمی سازد. دو سال قبل تعدادی از علمای اهل سنت توفیق تشریف به مدینه و مکه را یافتند. یکی از عزیزانی که همراه آنها بود، ما را دعوت کرد که در مدینه سخنرانی داشته باشیم. این آیه شریفه مربوط به شرایط همراهی با پیامبر را برایشان خواندم: "مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ؛ مُحَمَّدٌ رَسُولُ خِدَاسْتِ وَ كَسَانِي كِه بَا اُو هَسْتَنْد، بَر كُفَّارِ، سَخْت وَ دَر مِيَان خُودشَان مِهْر بَانَنْد." قرآن می گوید باید دو شرط را داشته باشید تا بتوانید به دنبال پیامبر راه بیافتید و گرنه نمی توانید:

«شدت با کفار»، «رحمت فی ما بین». رحمت فی ما بین این نیست که دانش آموز بیگناه به شهادت برسانید تا روز شنبه خانواده وی ندانند کیف و کتاب و کاغذ و قلم را چه کار کنند. یا دانشجو را به شهادت برساند که خانواده در جای خالی این دانشجو نداند چه کار باید کنند. آن وقت اطلاعیه بدهند که: "سپاه استان سیستان و بلوچستان و کرمان همایشی سنگین داشتند گروه ما برای مقابله رفتند در سینه سپاه". شرمتان باد! ننگتان باد! به قدری برای شما این جنایت شرم آور است که به دروغ متوسل می شوید. والله پای هیچ نیروی سپاهی در میان نبود. یک عده برادران بسیجی، مأموریت حفاظت از نماز را داشتند؛ اما آنهایی که به شهادت رسیدند و مجروح شدند، بچه ها بودند. یک دانش آموز و یک دانشجو به شهادت رسیدند نه سپاهی ها. شرط بودن با پیامبر شدت با کفار و رحمت فی ما بین است.

عزیزان اهل سنت ما می فرمودند: مرحوم سردار لک زایی در جلسات ما جلوهی رحمت و وحدت بود، مثل شهید شوشتری که وقتی به هر صحنه ای وارد می شد از بچه ی کوچک تا سران طایفه را با نهایت عشق و علاقه در

آغوش می کشید و می بوسید و مراوده آمیخته با احساس و عاطفه داشت. لک‌زایی نیروی کیفی این نظام که تا اینجا رسیده، کسی دستش را نگرفت تا او را بالا بیاورد. کار خودش او را بالا آورد. اگر عنوان مفتخر سرداری را از دست با کفایت فرماندهی کل قوا - ایده الله و حفظه الله و روحی له الفداء - گرفت به خاطر شایستگی، لیاقت و قابلیت خودش بود. خدا را شکر خدای منان برکات فراوان دینی هم به وجود نازنینش داد: فرزندان متدین، پیرامون متدین، دامن متدین و خدمات شایسته و ارزشمند.

تبسم نمکین شهید لک‌زایی موقع غسل و دفن

سردار باغبانی می فرمود: موقع غسلش دیدیم لبخند دارد. موقع دفنش هم بالای سرش رفتم دیدم تبسم نمکین مثل یک خواب آرام دارد. "يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي؛ هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در زمره‌ی بندگان من درآی."^۱ بیا در جمع بندگان شایسته‌ی من، بیا در کنار ارباب حسین، بیا کنار مولایت، همان عزیزی که تو هم شباهت به او پیدا کردی ابوالفضل العباس.

محافظی داشتم به نام «کاظم طلا بیان» که به یتیمی بزرگ شده بود و به شهادت رسید. خانه‌ی پدری نداشت که جنازه را آنجا ببرند. گفتم پس جنازه را ببریم منزل ما. از لحظه‌ای که جنازه را آوردند تا موقعی که به خاک سپردیم، من تمام این لحظه‌ها بالای سرش بودم. این ماجرا را در دهه‌ی ذی‌الحجه و در مراسم شهید لک‌زایی می‌گویم. همه آمدند خداحافظی کردند. دو نفر مانده بودند یکی خاله که از شهر بابل آمده بود، و دیگری خانمش. گفتیم وقتی خانم بیاید ما همه از اتاق برویم بیرون. خاله آمد با زبان

۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ - ۳۰.

محلّی شروع کرد زبان حال گفتن، رفت که خودش را بیاندازد بالای نعش خواهرزاده‌اش، خدا را شاهد می‌گیرم، دیدم لبخند به لب این شهید آمد. این نص خود قرآن است. مگر اینکه خدای ناکرده بیماری دل داشته باشیم و بخشی از قرآن را نپذیریم. "تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَ نَكْفُرُ بَعْضٌ؛ به بعضی ایمان می‌آوریم و به بعضی کافر می‌شویم."^۱

این نص قرآن است که "و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ و هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند؛ بلکه آنها زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند."^۲ معنای زنده بودن یعنی روح در این بدن شعاع دارد. یک وقتی لامپی را از فضایی می‌کنند و می‌برند آن طرف زاهدان روشن می‌کنند، هیچ نوری بر این فضا نمی‌تابد. اما گاهی لامپ را می‌کنند و می‌برند پشت این پنجره‌ی شیشه‌ای روشن می‌کنند، از این فضا بیرون است؛ اما نور می‌تابد.

بنابراین بعد از سی و اندی سال وقتی «جناب جابر» می‌آید در قبرستان احد که قبر بابا را آماده کند که او را در آن دفن کند. می‌بیند که بدن تر و تازه است. هم بدن تر و تازه است و هم بوته‌های گل خوشبوی دامنه‌ی "عینین" که پیامبر می‌چید و روی اجساد شهدا می‌ریخت، آن بوته‌ها و گل‌ها هم تر و تازه است.

وقتی خاله آن شهید بلند شد دیدیم لب‌های شهید هم بسته شد. آقای لکزایی هم یک تبسم نمکین موقع تغسیل بدنش داشت که موقع دفنش هم بود.

تشکر و سپاس

تشکر کنم از حضور همه‌ی عزیزان؛ شیعه و سنی؛ دانشگاهی و بازاری؛

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

۱۱۰ ♦ حبیب دلها

روحانیت و عامه مردم؛ لشکری و کشوری. این مجلس از سوی برادران شریف سپاه سلمان، فرماندهی محترم «سردار مرتضوی» و دیگر اعضا تشکیل شد. ارگان‌هایی مثل ستاد احیا و بنیاد مهدویت هم سعی کردند که در کنار عزیزان سپاه بگنجد تا مجلس به یادبود این عزیز در حد ابراز ارادت ما باشد؛ و گر نه او نیاز ندارد به این کار.

و الحمد لله رب العالمین

متن زیر سخنرانی «آیت الله محمد حسن اختری» دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام است که در مراسم بزرگداشت سردار شهید حاج حبیب لکزایی در مسجد نور تهران، روز سه شنبه ۹ آبان ۱۳۹۱ ایراد گردید.

دفاع از دین؛ پیام شهید لکزایی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و صلوات بر محمد و آل محمد(ص) و صلوات بر آقا صاحب العصر و الزمان(عج).

شهادت سرباز فداکار و جانباز سرفراز، سردار بزرگوار حاج حبیب لکزایی را خدمت همه شما سروران بزرگوار، اعزه محضر، علما، اساتید، مخصوصاً فرزندان شهید بزرگوار، برادران، خواهران و همه بازماندگان و داغدیدگان بویژه پدر بزرگوارشان تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. امیدوارم خداوند مَنّان به این خانواده بزرگوار، خانواده شهید و همه بستگان صبر و اجر عنایت کند و این شهدای بزرگوار و همه شهدای این خانواده و مخصوصاً فرزند شهید این بزرگوار «شهید مسلم» و همه شهدا، امام بزرگوار ما را با پیامبر و خاندانش محشور بگرداند.

به نوبه خودم لازم می‌دانم در ابتدا از همه عزیزان و بزرگواران که در مراسم گوناگون و به هر نحوی ابراز ارادت به مقام شهید و شهدا نمودند تشکر کنم. به عنوان یک طلبه و به عنوان یک خدمتگزار وظیفه خودم می‌دانم که نسبت به شهدای بزرگوار، خانواده شهدا، جانبازان و خانواده‌های آنان، آزادگان و خانواده‌های آنان و به همه عزیزانی که سهم بسزایی در پیروزی انقلاب و اسلام داشتند تقدیر و تشکر نمایم.

دو نکته را نسبت به شهادت و نسبت به وظیفه‌ای که در راه دفاع از اسلام و قرآن به عهده داریم عرض می‌کنم زیرا شهدای بزرگوار از ما گوی سبقت گرفته‌اند و ما همچنان در مسیر حرکت می‌کنیم و باید وظیفه خودمان را انجام بدهیم تا خداوند چه نصیب ما بگرداند.

مقام شهید و شهادت در مکتب اسلام

شهادت در مکتب ما، در مکتب اسلام و در مکتب اهل بیت (ع)، کرامت و افتخاری است از سوی خداوند متعال که طبق روایات شریفه، این کرامت را خداوند متعال مخصوص بندگان خاص خودش قرار داده است.

در روایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) است که می‌فرماید: "خداوند به خلق خودش توجه و عنایت کرد و ما امامان، پیشوایان اهل بیت (ع) عصمت و طهارت را برگزید و از میان خلق خودش گروهی به عنوان یاران، شیعیان و پیروان ما انتخاب کرد که این مجموعه جان و مال خودشان را در راه ما فدا و برای ما نثار می‌کنند." امیرالمؤمنین (ع) سپس می‌فرماید: "و هم معنا فی الجنان؛ آنان در بهشت با ما خواهند بود." اینها برگزیده هستند. طبق سخنان شریف و گهربار فاطمه الزهراء (س) که می‌فرماید: "شهادت کرامتی است برای ما، افتخار و درجه‌ای است که خداوند متعال به بندگان خاص خودش، اولیاء خودش عنایت کرده است." از این رو در روایتی معروف

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: "من دوست می‌دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم و باز هم بجنگم و کشته شوم، هزار بار و در بستر نمیرم". برای این شهید بزرگوار و امثال این شهدا با داشتن آن همه افتخارات در دوران دفاع مقدس و بعد از دفاع مقدس تا امروز، با داشتن آن همه ترکش در بدن، با داشتن آن همه جراحات، با داشتن آن همه کمبودها و نقیصه‌های جسمی و ظاهری، و جانبازی ۷۰٪ برای او، چه افتخاری بالاتر از این است که در راه خدا به شهادت برسد؟

افتخاری بالاتر از شهادت نیست؛ زیرا پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) فرمود: "بالاتر از هر نیکی و کار نیک و صادق و شایسته، نیکی دیگری متصور نیست. هر کار خیری را در نظر بگیریم از برترین اعمال، نماز در راه خدا و همه اعمال دیگر در راه خدا، بالاتر از آن باز هم کار خیر متصور است که به خاطر ثواب و تکلیف است؛ چه از نظر عقلی و چه از نظر نقلی، کار خیر قبلی بر کار خیر فعلی تصور دارد، جز شهادت در راه خدا که بالاتر از آن متصور نمی‌شود و چیزی برتر از آن وجود ندارد".

اولاً برای آنکه شهید بعد از شهادت کاری نمی‌کند که آن عمل را از بین ببرد؛ زیرا هر عمل خیری بعد از انجام، به دلایل مختلفی همچون ریا، غرور، کبر و ... ممکن است از بین برود و لیکن بعد از شهادت در راه خدا چیزی نمی‌آید که آن را از بین ببرد و آن تثبیت می‌شود.

جهت دیگر اینکه شهید وقتی روی زمین می‌افتد و به لقاء الله می‌پیوندد فرشتگانی از سوی خداوند می‌آیند سر او را به دامن می‌گیرند و سلام خداوند را به او می‌رسانند و بشارت بهشت را به او می‌دهند. برای ورود به بهشت هم درب مخصوصی برای شهدا و مجاهدین در راه خدا قرار داده شده که از آن درب مخصوص وارد بهشت می‌شوند. لذا برتر از این دیگر

تصور نمی‌شود.

فلذا زهی به سعادت آن انسانی که خداوند او را به شهادت مفتخر کند و این تاج کرامت را بر سر او بگذارد و این لیاقت را پیدا کند که مورد قبول خدا قرار بگیرد و از آن گل‌هایی باشد که خدا در میان دیگر گل‌ها آن را برگزیده و او را گرفته است و به سوی خودش برده است؛ و لذا این شهید بزرگوار بسیار مقام والایی پیش خدا داشته است.

الحمدالله اعمال او، زحمات او و خدمات او در طول این سال‌ها در مسئولیت‌های مختلفی که داشته است مورد پذیرش خدا قرار گرفته و خداوند او را به این درجه بالا مفتخر کرده است. هم بر او مبارک باد و هم بر همه خانواده‌اش که این افتخار نصیب آنها شده که این عزیز بزرگوار در راه خدا به شهادت رسیده؛ نه در بستر و در تصادف و در هزاران علت دیگر.

دلایل حمله به اسلام و مسلمانان

اما نکته دومی که می‌خواهم بدان اشاره کنم، این است که همه این شهادت‌ها و شهدا، و این خون‌هایی که امروز روی زمین ریخته می‌شود؛ خون‌هایی که در بحرین ریخته می‌شود؛ خون‌هایی که در افغانستان، پاکستان، لبنان، سوریه و در جاهای مختلف دنیا ریخته می‌شود، آن بندگان مظلوم و شایسته خدا که برای خدا و برای دفاع از اسلام خون‌های آنها بر روی زمین می‌ریزد؛ خون‌های آن عزیزی که در چابهار به دست جنایتکاران به شهادت رسیده‌اند؛ و هزاران هزار شهید دیگر که هر روز قافله شهدا در مسیر و در حرکت است و هنوز گل‌هایی برگزیده می‌شوند، اینها برای چیست؟

جنایتکار گمراه و بی‌هدف و کور از معرفت، انسان‌های متعصب و متحجر، مجموعه طالبان و القاعده، این جنایتکارانی که از سوی حکومت جنایتکار آل سعود و اسرائیل و آمریکا و همه آنهایی که از طرف آنها حمایت

می شوند، اینها این مظلومان را چرا می کشند؟ و چرا این مجموعه ها را به وجود آورده اند؟ چرا اینها را به جان مسلمانان و بالخصوص به جان شیعیان علی(ع) و اولاد علی(ع) انداخته اند؟

این زواری که اتوبوس هایشان منفجر می شود در راه های زیارت عتبات عالیات و هزاران کارهای تروریستی دیگر که جنایتکاران انجام می دهند این کارها برای چه انجام می شود؟ آنچه که در تاریخ امروز ما اتفاق افتاده است کدام است؟ چه چیزی باعث این همه فجایع شده است؟ آنچه که این سی و چند سال را از قبل از خودش جدا ساخته و این همه توطئه را به وجود آورده است، چیست؟ این که هر روز هم در حال شکل گیری است و هر روز اسرائیل توطئه ای جدید می کند؛ برای چیست و چه چیزی عوض شده است؟

آنچه که عوض شده است اسلام است. آنچه که امروز تجسم پیدا کرده و آنچه که امروز در دنیا اتفاق افتاده است، امر تازه ای است که امروز ما در دنیا می بینیم، و آن مطرح شدن اسلام ناب محمدی است.

این اسلامی است متمایز از آنچه که قبل از این سی و چند سال وجود داشت؛ این اسلام حاکمیت است؛ این اسلام قدرتمند است؛ این اسلامی است که امپریالیسم جهانی و دشمنان اسلام را به چالش کشیده و آنها را در حالت اضمحلال و در مسیر نابودی قرار داده است. آنها در مسیر فروپاشی و از بین رفتن همه این ایسم ها و مکاتب و مباحث مختلفی هستند که امروز در دنیا وجود دارد. چرا؟ چون اسلام قدرت گرفته و در دنیا مطرح شده و در حال پیشرفت در دنیاست.

امروز اگر ما می بینیم گروهی به اسلام حمله و انتقاد می کنند و افرادی به قرآن کریم و به ساحت مقدس پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد(ص) اسائه ادب می کنند، برای آن است که آنها با این گستره موج جهانی اسلام

مواجه شده‌اند. همان طوری که مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) در بیانات شریف خودشان در طول این مدت بارها به آنها اشاره کرده‌اند و آن نویدی را که امام بزرگوارمان (ره) در پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن بیان فرموده‌اند، اینها به خاطر گسترش اسلام و موج اسلام‌خواهی است که امروز در دنیا گسترش پیدا کرده است. این بیداری اسلامی است که در دنیا وجود پیدا کرده و در حال پیشرفت است. همان طور که مقام معظم رهبری (مدظله العالی) فرمودند، آینده‌ای بسیار روشن و درخشان را مشخص می‌کند.

وظیفه مسلمانان

اما آنچه که بر عهده من و شما و بر همه انسان‌های مؤمن و مسلمان قرار دارد این است که در برابر این مسائل ساکت نباشیم. جای تأسف است که انسان می‌بیند جایی که اسائه ادب به قرآن، اسلام و پیامبر (ص) می‌شود، آن حرکتی را که جامعه اسلامی باید از خود داشته باشد، نشان نمی‌دهد. امروز با آنچه که در دوران دفاع مقدس رخ داد تفاوتی ندارد. آن روز جبهه عملیاتی و مسلحانه رویارویی‌ای بود که در جبهه کفر و در جبهه باطل تمام حکومت‌های طاغوتی در آن شریک بودند و امریکا، اسرائیل و کشورهای عربی آنچه را که داشتند در آنجا هزینه کرده بودند. در مقابل، یک کشور و یک مجموعه مؤمن و خداترس و خداجوی در مقابل آنها ایستادند و پیروز شدند. این خون‌ها روی زمین ریخت تا آن پیروزی افتخار آمیز به دست آید. امروز این جبهه به طور آشکار باز شده است. ده سال پیش یا ۱۵ سال پیش نیست که یک عده بخواهند بگویند تهاجم فرهنگی صورت نگرفته است. آیا گرفته یا نگرفته است؟ تهاجمی هست یا نیست؟ امروز تهاجم آشکار تحقق پیدا کرده است.

اکنون دست به دست هم داده‌اند تا جبهه مقاومت را در منطقه با به راه انداختن جنگ علیه سوریه درهم بشکنند و در این مقاومت شکست به وجود بیاورند یا شکاف ایجاد کنند. شما می‌بینید که در جاهای دیگر نیز از هر سو این گروه‌ها و این مزدوران استکبار دارند علیه اسلام کار می‌کنند. شما وقتی به جبهه رسانه‌ها وارد می‌شوید، می‌بینید رسانه‌های شنیداری، دیداری، سایبری و تمام این رسانه‌ها تعدادشان در برابر آن رسانه‌هایی که از اسلام و قرآن و دین سخن می‌گویند چندین برابر است. سایت‌های اینترنتی را ملاحظه کنید، تلویزیون‌ها را ملاحظه کنید، رادیوها را بشنوید، روزنامه‌ها را نگاه کنید، مقالات، کتاب‌ها و امثال اینها را نگاه کنید، ببینید چه می‌کنند در دنیا. توطئه‌های پیاپی از هر گوشه‌ای در دنیا دارد صورت می‌گیرد. همین جبهه‌ای که اسائه ادب به ساحت مقدس اسلام و مقدسات دینی می‌کند، از زمان «سلمان رشدی» شروع کرده‌اند و روز به روز در حال پیشرفت و گسترش هستند.

چقدر جای تأسف است که این همه مسلمان، یک میلیارد و پانصد میلیون مسلمان، بیش از پنجاه و پنج کشور اسلامی، کشورهایی که با ما در یک خط می‌توانند قرار بگیرند و می‌تواند به ما ملحق شوند، ببینید هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. ببینید که چگونه فرانسه جنایتکار با گستاخی می‌آید کنار آمریکا و کنار این فیلم موهن قرار می‌گیرد و رسماً در برابر مسلمان‌ها جبهه‌گیری می‌کنند اما در کشورهای اسلامی و مردم مسلمان، علمای دینی، مبلغین، من و شما همه چقدر کار کرده‌ایم؟ امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: "جنگ‌زده کسی است که به دینش حمله می‌شود". این هجوم به دین ماست. متأسفانه ما برای برخی از کارهایی که آنقدر نباید سرمایه‌گذاری شود، سرمایه‌گذاری می‌کنیم ولی برای اصل و اساس دین که می‌بینیم مورد

هجوم قرار گرفته و در خطر است، آن گونه که باید عمل نمی‌کنیم و از خودمان عکس العمل نشان نمی‌دهیم.

پیام شهدا چه بود؟

این شهید و شهدای دیگر جان خودشان را فدا کرده‌اند تا به ما بگویند باید در راه خدا و در راه دین، شهید شد و خون داد، این مکتب امام حسین (ع) و درس عاشورا است و امام حسین (ع) این درس را به ما داده است.

امید است که ما در برابر این حرکت‌هایی که علیه دین ماست و چیز دیگر نیست مواضع خوبی بگیریم. دشمنان هیچ ایرادی نمی‌توانند از ما بگیرند و کار ما هیچ مشکلی ندارد الا اینکه ما به آیات و اوامر خداوند پاسخ و لبیک گفتیم. ما باید در این امر ثابت قدم و منسجم باشیم و ادامه راه شهدا این است که ما در این راه ایستادگی و جان‌فشانی کنیم و در راه دفاع از اسلام کوشش کنیم؛ زیرا اسوه همه ما و الگوی همه شهدا و بزرگان ما حسین بن علی (ع) است.

شهید حبیب لک‌زایی و شهید مسلم لک‌زایی! شهادتتان مبارک باد که الگوی خوبی برای شیعیان و مسلمانان شدید و خوب درسی گرفتید و الگویذیری خوبی از امام حسین (ع) و یاران باوفایشان داشتید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سخنان آیت الله محمود بیانی درباره‌ی سردار شهید حاج حبیب لکزایی
اول آبان ۱۳۹۱

سردار لکزایی؛ تندیس اخلاص

بسم الله الرحمن الرحيم.
"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند."^۱

بسیجی قبل از انقلاب

مرحوم حبیب لکزایی قبل از اینکه انقلاب به پیروزی برسد و آن موقعی که هنوز بسیج شکل نگرفته بود همانند فرزند شهیدم «محمد کاظم»، به صورت بسیجی فعالیت داشتند. ظاهراً سن ایشان با سن فرزند شهیدم سه سال تفاوت داشت. بعد از پیروزی انقلاب، آن مرحوم با فرزند شهیدم به

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

صورت بسیجی فعالیت داشتند و سرانجام هم به عنوان سپاهی به استخدام سپاه درآمدند.

فعالیت‌ها

ایشان فعالیت‌های زیاد - بلکه کم‌نظیری - برای انقلاب داشت. خبر شهادت فرزندم را این مرحوم برایم آورد. ایشان در سمت خود در سپاه فعالیت‌های کم‌نظیری داشت. مدتی که فرماندهی سپاه زابل بود هم با من در ارتباط بود. در همان زمان ستاد امر به معروف و نهی از منکر سرآمد بود. رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر، عمدتاً امام جمعه بود؛ ولی دبیرش سردار لک‌زایی بود. ایشان در بازار با تعدادی از بسیجی‌ها امر به معروف می‌کردند؛ البته بیشتر با کسانی که برخلاف روش‌های انقلاب اسلامی کار می‌کردند برخورد می‌کرد. اولین کاری که می‌کرد آنها را متفرق می‌کرد بعد گزارش آن را به‌عنوان دبیر ستاد امر به معروف و نهی از منکر پیش من می‌آورد.

هدایت جوانان فریب‌خورده

از فعالیت‌هایی که کمتر دیگران داشتند شکل دادن به بسیج و افزایش و جذب نیروهای بسیجی بود. اگر افرادی که آگاهی نداشتند یا فریب‌خورده بودند هم می‌آمدند آنها را به هر نحوی بود تشویق می‌کرد عضو بسیج بشوند. نمونه‌ی آن در تشیع جنازه‌اش بود که بسیجی‌های زیادی از منطقه‌ی سیستان جمع شده بودند. این آثار فعالیت اوست.

او ذهنیت بد بسیاری از جوانان از انقلاب را برطرف کرد. آنها را آورد و به عنوان بسیجی شکل داد. آنها هم وارد انقلاب شدند و خدمت کردند و می‌کنند. لذا ما الان در منطقه‌ی زابل بسیجی خیلی زیاد داریم.

قصه‌ای را عرض کنم: یک موقع مطرح شده بود که برای یکی از مناطق خارج لشکر نیاز است که برای حمایت از مسلمانان آنجا بفرستیم. ایشان

صریحاً در جلسه‌ای که خودشان سخنرانی می‌کرد و همان موقع فرماندهی سپاه هم بود گفت: "این تعداد که می‌خواهند را اگر اجازه بدهند ما از زابل ببریم." من در همان جا گفتم: "مگر شما چقدر بسیجی آماده دارید؟" در آن موقع گفت: "نزدیک به بیست هزار بسیجی آموزش دیده و آماده داریم." این به دلیل فعالیت و اخلاصشان بود.

رشد در خانواده متدین مخلص

جدای از همه‌ی این سمت‌ها، ایشان در خانواده‌ای سطح بالا متولد و تربیت شده بود من از اول زندگی وی و زندگی پدرش ایشان را می‌شناسم. آقای اعتمادی - پدر شهید لکزایی - روحانی‌ای بود که از اول انقلاب در خدمت مردم بوده است. چه کسی مثل او بوده است؟ نتیجه‌ی این اخلاصی که این بزرگوار به کار برده همین می‌شود. ما امیدواریم که همه‌ی کسانی که با آنها در ارتباط بودند رسم اخلاص آنها را سرمنشأ و اسوه قرار دهند و به آنها اقتدا کنند.

در جبهه

هر جایی می‌دید که کار و خدمت از دستش برمی‌آید، برای خدمت می‌رفت. قضیه‌ی جبهه هم در رأس بود، ایشان در جبهه هم کراراً حضور داشت. در جبهه، بدنش مجروح شد و چشمش را از دست داد و شیمیایی هم شد؛ با آن حال وقتی پیش من آمد، به ایشان گفتم: "شما حال درست ندارید." گفت: "من تا حال دارم در این راه از خدمت مضایقه نخواهم کرد."

خطیب توانا

گاهی من ایشان را وادار می‌کردم که در محل نماز جمعه صحبت کنند. بگونه‌ای از خوبی‌های انقلاب صحبت می‌کرد که آن کسانی که به لحاظ جسمی سالم بودند شاید آنطور صحبت نمی‌کردند.

اخلاص ریشه دار

نکته‌ای درباره‌ی اخلاص و فعالیت کم نظیرشان عرض کنم. باید گفت که اخلاص وی و اخلاص برادرهایش و تمام اینها ناشی از اخلاص پدر بزرگوارشان حاج آقای اعتمادی ناشی می‌شود. در سمت‌هایی که داشتم ایشان را کراراً می‌آوردم و خدمتی می‌کردند، اما هرچه اصرار می‌کردم مبلغی را بگیرید، یا اسمتان را جزو کارمندان آن اداره - که زیر نظر من است - وارد کنم تا حقوق بگیرد، قبول نکرد. اخلاص او خواهی نخواهی نتیجه‌اش به بستگان رسیده و می‌رسد.

فرزند ایشان، سردار شهید لک‌زایی هم با اخلاصی که داشت مثل اینکه روح او جای دیگر بود. همان تعبیرهایی که در مورد متقین آمده است از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام که اگر بدن‌هایشان در میان شماس‌ت، ولی ارواح آنها جای دیگر است. با این کیفیت ایشان به سر می‌برد.

محبت و دقت

وقتی هم که از زابل جای دیگر می‌رفت - چون سمت‌های مختلف در سطح استان را به عهده‌ی ایشان گذاشته بودند، و درست هم ایشان را در این سمت‌ها گذاشتند؛ مانند سمت دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر و ... - گاهی که می‌رسید، پیش من می‌آمد و احوالپرسی‌هایی می‌کرد. من سعی می‌کردم حالا که پیش من آمدند کتاب‌هایی را به ایشان بدهم که به عنوان یادگار باشد و استفاده کنند. گاهی می‌گفت: "این کتاب‌ها را قبلاً به ما دادی یا خودمان داریم. اگر اجازه می‌دهی که من این کتاب‌ها را بگیرم و به کس دیگری بدهم، می‌گیرم".

از خاطراتی که از نظرم محو نمی‌شود این است که آن موقعی که فرماندهی

سپاه زابل بود گاهی که می آمد احوالپرسی، صحبتی را پیش می آورد که شاید مضمونش این بود: "بعضی از برادران سپاه به شما ذهنیتی دارند، یا بعضی ذهن آنها را خراب کرده اند. من به آنها می گویم که ایشان (آیت الله بیانی) امام جمعه است و این چیزها که شما می گوئید درست نیست". من جمله ای را گفتم که به آنها بگوئید: "اینها که درباره ی من ذهنیتی دارند بیایند مستقیماً به خودم بگویند، تا اگر ذهنیتشان صحیح باشد و ایرادی باشد، من خودم را اصلاح کنم، و اگر ذهنیتشان صحیح نباشد و کسی ذهنیتشان را خراب کرده باشد آنها را توجیه کنم". ایشان تا این حد مواظب بود که نه در سپاه، نه در موقعیت امامت جمعه و نه در سمت هایی دیگری که فعالیت می کردند، کوتاهی نکند.

تحمل، صبر و استقامت

در انقلاب بعضی از آنهایی که جلو آمدند راه های سوء استفاده را در پیش گرفتند. اصلاً به قول بعضی، جلو آمدن بعضی سوء استفاده بوده و درست هم می گفتند. چرا که اگر جلوی سوء استفاده شان را بگیرند همان ها علیه انقلاب صحبت و کارشکنی می کنند. تحمل، صبر و استقامت ایشان را متوجه می شویم. فرزندان بزرگوار طلبه و بسیجی اش در فاجعه تروریستی تاسوکی به شهادت می رسد. اگر کسان دیگر بودند برای خود همان را عنوانی قرار می دادند و از این راه سوء استفاده می کردند، یا اینکه می گفتند دیگر بس است و فعالیت را تمام می کردند. اما از نظر ایشان، اینها در راه خدا چیزی نیست. این توفیق را برای خود و دیگران از خدا می خواهیم تا ما سختی ها را به نحوی تحمل کنیم که در پیشگاه خداوند سرافراز باشیم، و از کسانی باشیم که وقتی به شهادت می رسند، ملائکه به استقبالشان بیایند و در جاهای بسیار خوب جایگاهشان باشد.

"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند." بعضی از آن نمونه‌ها کسانی هستند که انتظار می‌کشند که به فیض عظمای شهادت و سعادت نائل شوند، بعضی راهشان را گرفتند و تمام کردند. سنت الهی را گرفتند و تغییر ندادند، سنت الهی تغییر ناپذیر است.

خداوند به حرمت خوبان درگاهش و به حرمت این بزرگواران به همه‌ی مؤمنین عنایت کند تا عهد و پیمانی را که با خدا بسته‌اند وفا بنمایند، و راهی را در پیش گیرند که آن راه، به راه سعادت عظمی می‌رسد؛ و آن راه امام خمینی - رضوان الله علیه - و راه شهدا است که در فقهه مستانه‌شان عند ربهم یرزقون‌اند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

آنچه در پی می‌آید سخنان یکی از دوستان سردار شهید حاج حبیب لکزایی است که البته وی خود را فرزند خوانده معنوی ایشان می‌داند؛ معتمد اهل سنت، برادر «حاج محمد انور محمدزهی دوربان» فرمانده پایگاه شهید مسلم لکزایی، مشاور فرمانده سپاه سلمان در امور عشایری، رئیس شورای عالی گشت حوزة امام حسین (ع) شهر خاش.^۱

بلوچستان یتیم شد

بسم رب الشهداء و الصدیقین

با سلام و درود به روح پر فتوح شهدای اسلام از صدر تا کنون و امام شهدا و درود و عرض ارادت به محضر رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای (مدظله العالی).

اکنون در خدمت شما هستم تا در مورد یکی از مفاخر انقلاب و سردار مخلص امام زمان و امام خامنه‌ای یعنی سردار رشید اسلام شهید حاج حبیب لکزایی که رضوان خدا بر او باد صحبت کنم. انصافاً زبان قاصر است تا در مورد کمالات و خصوصیات این بزرگوار صحبت کنم و نمی‌دانم از کجا

۱. فایل صوتی سخنان ایشان در مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی موجود است.

شروع کنم.

بنده در مدتی که به خدمت بسیج در آمده‌ام از ابتدا با سردار لکزایی آشنا شده‌ام و همواره از راهنمایی‌ها و تجربیات این سردار گرانقدر در انجام فعالیت‌ها و مأموریت‌ها استفاده می‌کردم. در این مدت از ایشان کارهایی را دیده‌ام که در کمتر کسی می‌توان دید. ایشان فردی مخلص، فداکار، ساده زیست و به معنای واقعی ولایت‌مدار بود.

از آنجایی که ایشان از افراد بومی استان و در خدمت مردم ولایت‌مدار سیستان و بلوچستان مشغول به خدمت بود، بنده و بقیه بسیجیان استان نسبت به سایر فرماندهان و سرداران استان بیشتر با ایشان حشر و نشر داشتیم و ایشان را از نزدیک در کلیه برنامه‌ها زیارت می‌کردیم.

ایشان هم‌رزم شهیدان وحدت، سرداران شوشتری و محمدزاده بودند و انصافاً خود ایشان هم از پیشگامان عرصه وحدت بین شیعه و سنی بودند؛ چه در زمان حیات و چه در زمان شهادت ایشان که برنامه تشییع و خاکسپاری ایشان نمود کامل وحدت بین شیعه و سنی بود. کسانی که در تشییع و خاکسپاری ایشان شرکت داشتند گواه این ادعا هستند.

شهید لکزایی محبت خاصی به این حقیر داشت و بنده را همیشه مورد لطف و عنایت خودشان قرار می‌داد؛ به طوری که هر وقت به بلوچستان می‌آمد حتماً به ما سر می‌زد و از ما دلجویی می‌کرد و ما را نصیحت می‌کرد و به منزل ما تشریف فرما می‌شد.

این محبت سردار به حدی بود که بنده خود را عضوی از خانواده ایشان می‌دانستم و اعضای خانواده ایشان هم نسبت به ما این احساس محبت را داشتند. این محبت متقابل باعث شد تا ما داوطلبانه و از روی ارادت قلبیمان نسبت به ایشان و شهدا، پایگاه خودمان را به اسم مبارک شهید مسلم

لک‌زایی بنامیم و به این کار هم افتخار می‌کنم و توفیق داریم ادامه دهنده راه شهید مسلم لک‌زایی و سردار شهید اسلام شهید حاج حبیب لک‌زایی باشیم. این را بگوییم که ایشان پدر معنوی همه بسیجیان استان - بویژه بلوچستان - بود و این صحبت همه بسیجیان استان بویژه جنوب استان است.

بنده خاطرات زیادی از این بزرگوار دارم. من چندین مرتبه با ایشان در شهرهای دور و نزدیک همسفر شدم. یک بار من به ایشان گفتم در منطقه سرباز مراسم فاتحه‌خوانی هست. ایشان گفت من فردا به شما زنگ می‌زنم. رئیس دفترشان ساعت هشت به من زنگ زد تا ساعت یازده خودت را به شهر سرباز برسان. من حرکت کردم و ساعت حوالی یازده خودم را با سرعت خیلی بالایی به سرباز رساندم و در مراسم پرسه (فاتحه‌خوانی) شرکت کردم. بعد پرسه‌دار گفت که ما یک پایگاه بسیج در این روستا می‌خواهیم. سردار شهید اول پرسید: در این روستا پایگاه هست؟ گفتند: بله! اینجا پایگاه هست. سردار گفت: پس نمی‌شود که در این روستا پایگاه بدهیم. پرسیدند: علتش چیست؟ سردار شهید جواب داد: علتش این است که اینجا تفرقه بین شما و مردم روستای شما درست می‌شود. بین پایگاه‌های بسیج بلوچ دعوا و ناراحتی و کدورت ایجاد می‌شود. با هم همکاری داشته باشید. بسیجی، بسیجی است. هیچ فرقی نمی‌کند؛ بسیجی، چه فرمانده پایگاه باشد چه بسیجی فعال باشد، هتک حرمتش از نظر ما صحیح نیست. این کار باعث جنجال بین روستای شما می‌شود. بالأخره آنها را متقاعد کرد. ایشان هم حرف سردار را پذیرفتند و گفتند درست است؛ این بهترین حرف است. چندین مرتبه وقتی من رفتم تا در مورد رفتار کسی با ایشان صحبت کنم، ولی چون ایشان خیلی آدم اعتقادی بود به من می‌گفت: غیبت نکن محمذهی! تفاوت کجا رفته؟!

خاطره دیگری که به ذهنم آمد، این است که من در "اصفهان" بودم و حاجی در "نیکشهر" بود. یک بسیجی نیکشهری به من زنگ زد. به دروغ گفتم که من خاش هستم؛ ولی موقعی که حاجی زنگ زد من حقیقت را گفتم که اصفهانم. بعد آن بسیجی نیکشهری به ایشان گفته بود: "محمدزهی دروغ می‌گوید که اصفهان است، چون به من گفته خاش هستم". بعد من مجبور شدم با یک تلفن ثابت از اصفهان به حاجی زنگ بزنم. حاجی گفت: "چرا با این تلفن زنگ زدی؟" من گفتم: "حاجی من الان فهمیدم که صبح به آن پسر گفتم من خاش هستم ولی شما که زنگ زدید نتوانستم دروغ بگویم". گفت: "پس تقوا کجا می‌رود؟ من به شما یک چیزی یاد می‌دهم که از این به بعد دروغ نگوی. اگر کسی از تو پرسید کجایی و نمی‌خواستی راستش را بگویی، بگو من روی زمین خدا و زیر آسمان خدا هستم. دیگر کسی زیاد از تو سؤال نمی‌کند و تقوایت زیر سؤال نمی‌رود".

ایشان پدر اصلی بلوچستان بود. همه مردم بلوچستان به ایشان احترام خاصی می‌گذاشتند. اصلاً بلوچستان با شهادت او یتیم شد. فقط من این حرف را نمی‌گویم. خدا شاهد است همه مردم بلوچستان ناراحتند.

کسی نبود که به دفتر ایشان برود و ایشان او را با ناراحتی از دفتر خود بیرون بفرستد. حداقل، کاری که می‌کرد که طرف راضی از دفتر بیرون برود. حالا چه کاری انجام می‌شد و چه کاری انجام نمی‌شد طرف را جوری راضی می‌کرد که ناراحت نرود. طرف را متقاعد می‌کرد که این کار به دلایلی انجام شدنی نیست. الکی من به شما نامه بدهم و شما می‌روید کارتان آنجا انجام نمی‌شود و اذیت می‌شوید.

من حتی با ایشان به دیدار مقام معظم رهبری رفتم. خیلی سفرها با ایشان داشتم. خیلی با ایشان خاطرات دارم. فقدان ایشان خسارت خیلی بزرگی

است.

شب و روز هر وقت زاهدان می‌آمدن ایشان هر کجا که بود من با ایشان ملاقات می‌کردم؛ چه در سپاه سلمان بود، چه در بنیاد مهدویت بود، و چه در ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر بود من به آنجا می‌رفتم و به ایشان سلام می‌کردم. کاری نداشتم فقط عادت کرده بودم که ایشان را ببینم. با من شوخی می‌کرد و می‌گفت تو بو می‌کشی که من کجا هستم! البته خودش می‌دانست که اطرافیانش به من می‌گویند کجاست و با من شوخی می‌کرد. ایشان همیشه به من عنایت داشت و خیلی بزرگوار بود. انگار کوه تفتان از دست بلوچ‌ها رفته است. بلوچستان واقعاً یتیم شد. هنوز برای ما باور نکردنی است که ایشان شهید شده و از این دنیا رفته. هنوز ما باورمان نشده است که چنین کسی از دست ما رفته است.

در همان سفر که ما به شهر "سرباز" رفتیم یک بسیجی پایگاه نیکشهر با اهالی منطقه سرباز دعوی قومی داشتند. ایشان سعی می‌کرد به این مردم و به این سرباز آرامش دهد و به او می‌گفت: شما می‌توانید جلوی این دو طایفه را بگیرید که کشت و کشتار نشود و مردم نمیرند. از این طرف کسی بمیرد یا از آن طرف؛ همه گناه است.

ایشان سر تا پا ولایت‌مدار، مهربان و کار راه‌انداز بود. راهکار قانونی پیدا می‌کرد. ممکن بود یک ماه یا دو ماه طول می‌کشید ولی کار قانونی بود. طوری کارها را درست می‌کرد که فردا نگویند کار فلانی غیرقانونی درست شده است. من ندیدم که برای دوستی یا آشنایی کاری انجام دهد که خلاف قانون باشد.

ایشان که همه قانون دستش بود. استاد همه بود. مغز متفکر بسیج کشور بود. کسی نبود که بشود ایشان را دور زد. او راه و قانون را می‌دانست و هر کجا

که می دید قانون راه نمی دهد خدا شاهد است برای من هم انجام نمی داد. تا جایی کار را برایت انجام می داد که قانون دستش را باز می گذاشت. در آن مدتی که من با ایشان بودم چندین مرتبه از ایشان پرسیدم چگونه جانباز شدید؟ در مورد جانبازی اش هیچ وقت با من صحبت نمی کرد؛ تا روز یکشنبه (۲۳ مهر ۱۳۹۱) قبل از اینکه برای آخرین بار به تهران برود پرسیدم: حاجی شما چطوری مجروح شدید؟ ایشان قلم را زمین گذاشت و به صندلی تکیه داد، و گفت: من سه مرتبه به جبهه رفتم؛ هر سه مرتبه از لشکر ۴۱ نارالله رفتم؛ هر سه دفعه شلمچه بودم؛ و هر سه بار در همانجا مجروح شدم.

بعد گفت: در مجروحیت آخر من جلوی صورتم را نمی دیدم اما احساس می کردم زمین داغ است و از همین طریق به حرکت ادامه می دادم. تا این که ماشینی کنارم ایستاد و من را سوار کرد. بیشتر این مدت را بیهوش بودم تا این که چشمم را باز کردم گفتم اینجا کجاست گفتند بیمارستان اصفهان است. من دیدم سِرْم در دستم است. بعد از مدتی فهمیدم رفیقم اسیر شده است.

ایشان همواره تأکید می کرد که ولایت مداری، معنویت، تقوا و پرهیزگاری را در خودتان تقویت کنید. ایشان هر روز امضا می کرد و کنار امضایشان تقوا می نوشت. روزانه دهها و صدها امضا می کرد و کنارش تقوا می نوشت. می گفت: این کلمه را می نویسم که دقیقه به دقیقه تقوا یادم بیفتد و من از راه منحرف نشوم. من شخصاً پرسیدم حاجی! این که می نویسد چیه؟ گفت این تقوا است. گفتم این را برای چی می نویسد؟ گفت روزی هزار تا تقوا می نویسم. بد است؟ شما هم هر روز این کار انجام دهید. این از همانجا در فکر من افتاد و برایم جا افتاد که همیشه تقوا داشته باشم؛ به کسی بدی نکنم

و حق کسی را ضایع نکنم. یاد گرفتم. ایشان استاد من بود. همیشه می‌گفت: جواب بدی را با بدی نده. به خدا بسپار. اصلاً صحبتش را نکن، غیبت می‌شود. ولش کن. خدا بزرگ است و همه چیز درست می‌شود. به شوخی می‌گفت: سختی همه کارها صد سال اول زندگی است!

زمانی با ایشان به "سراوان" رفتم. در برگشت با ایشان بودم و من صحبت می‌کردم اما ایشان اصلاً صحبت نمی‌کرد و فقط گوش می‌داد. حتی من علیه برخی صحبت می‌کردم ببینم ایشان چه می‌گویند اما ایشان هیچ چیزی علیه افراد نمی‌گفت. می‌گفت: در رفتار با دیگران شما فقط صداقت و راستی داشته باشید، خدا خودش همه چیز را درست می‌کند.

از خداوند متعال خواستارم که ایشان را با حضرت محمد(ص) و اهل بیت محشور گرداند و ما را ادامه دهنده راه این شهید به صداقت و درستی قرار دهد.

ما افتخار می‌کنیم به پدری مانند ایشان. ایشان پدر بلوچستان بود و همه مردم به او ارادت خاصی داشتند. همه مردم بلوچستان سردار را دوست داشتند. سیستان منطقه خودش بود، آنجا به جای خود؛ ولی مردم بلوچستان هم به ایشان ارادت خاصی داشتند.

درباره قاتل پسرش هیچ نگفت

یک نکته پایانی هم این که من چندین مرتبه از ایشان پرسیدم: پسر شما را «عبدالمالک» زده است؟ ایشان جواب ندادند. یک روز فقط یک کلمه گفت: "عبدالمالک بچه بود". حتی یک ناسزا و فحش هم نگفت. یک حرف بد هم درباره قاتل پسرش از دهنش بیرون نشد. به قرآن قسم فقط همین را به من گفت که من هنوز هم نمی‌دانم معنی بچه بودن عبدالمالک چیست. نگفت بچه‌ام را شهید کرده است؛ یا برادر همسرم را شهید کرده است؛ یا

۱۳۲ ♦ حبیب دلها

برادرم را گروگان گرفته است. هیچ وقت ندیدم ایشان حرف بد از دهنشان بیرون بیاید.

این شهید الگویی برای ما بود. انگار ایشان می دانست شهید می شود که این همه پاک و صاف بود. ما باید اینها و حرفهای اینها را برای خودمان الگو کنیم

جای ایشان که در بهشت است؛ ان شاء الله خداوند در روز قیامت جمع ما و ایشان را در بهشت قرار دهد.

الحمد لله رب العالمین.

آنچه در پی می‌آید گفتاری از «حجت الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی» برادر سردار حبیب لکزایی درباره حیات طیبه این شهید عزیز است.

سبک زندگی سردار شهید حبیب لکزایی

مقدمه

ما برای آنکه زندگی خود را متناسب با الگوهای اسلامی قرار دهیم؛ باید سبک زندگی کسانی که بر اساس معیارهای اسلامی حرکت کرده‌اند را بررسی کنیم. با توجه به تأکیدی که مقام معظم رهبری مبنی بر ارائه‌ی سبک زندگی اسلامی برای جوان‌ها داشتند، سعی می‌کنم زندگی جانباز سرافراز شهید عزیز، سردار حاج حبیب لکزایی را از این منظر مورد تحلیل و بررسی قرار دهم.

تعالیم اسلام عزیز در سه بخش قرار دارد:

۱. باور و بینش صحیح اسلامی؛
۲. گرایش‌های اسلامی و اخلاقی؛
۳. حوزه‌ی رفتاری.

من سبک زندگی این شهید عزیز را در همین سه محور مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم.

ابتدا اشاره می‌کنم که مبنای این سه بخش چیست، تا بعد بتوانیم به شکل مختصر این سه حوزه از سبک زندگی را مورد تأمل و بررسی قرار دهیم.

سه لایه وجودی انسان

بر اساس تعالیم اسلامی، انسان سه لایه‌ی وجودی دارد. لایه‌ی اول، لایه‌ی عقلی است. لایه‌ی دوم، لایه‌ی قلب است و لایه‌ی سوم حواس ما است. برای هر کدام از این بخش‌ها مجموعه‌ای از تعالیم اسلامی در قالب قرآن کریم و سنت پیامبر گرامی و معصومین - علیهم السلام - دست ما به ارمغان رسیده است.

بخش اعتقادات برای تربیت عقل آمده است. جهان‌بینی ما در حوزه‌ی عقلی شکل می‌گیرد؛ اصول دین در این حوزه قرار می‌گیرد. مباحث مربوط به توحید، معاد، نبوت و امامت در همین بخش است.

مباحث مربوط به اخلاق، مربوط به لایه‌ی دوم وجودی انسان می‌شود؛ یعنی بحث قلب و نفس. بحث فضائل و رضایل مربوط به این بخش از وجود ما است. زشتی‌ها و زیبایی‌ها، حبّ و بغض‌ها، نفرت‌ها و شیدایی‌ها برای این قسمت است.

در نهایت بخش رفتاری که در قالب فقه و فروع دین متجلی می‌شود به بخش ظاهری وجود ما؛ یعنی بحث حواس، رفتارها و کنش‌های ما مربوط می‌شود.

بنابراین برای هر فرد، تمام سبک زندگی در سه بخش تعریف می‌شود: بینش فرد، گرایش‌های فرد و کنش‌های فرد.

حال ما از این منظر، سبک زندگی اسلامی را بر اساس سیره‌ی زندگی شهید

عزیز حاج حبیب بررسی می‌کنیم.

عرصه اول: باورها و بینش‌ها

به لحاظ عقلی و به لحاظ بینش اسلامی، ایشان اعتقاد بسیار بسیار محکمی به توحید داشت، و معتقد بود خداوند آفریدگار هستی، در هر لحظه ما را ساماندهی و بر ما نظارت می‌کند. برای مثال من وقتی کار شبانه روزی ایشان را می‌دیدم به ایشان عرض می‌کردم (البته این تکرار شده دوستان دیگر، اخوان، بستگان خیلی‌ها به ایشان این بحث را عرض می‌کردند): "چطور کار شما شبانه روز و ساعت کاری نمی‌شناسد؟ مگر کار شما ساعت ۲ تمام نمی‌شود؟ شما هم مثل بقیه‌ی افراد بروید منزل." ایشان در پاسخ یک جمله‌ی زیبایی داشتند که معمولاً افراد را مجاب می‌کرد، می‌فرمود: "اگر برای خدا باشد چه اشکالی دارد؟"

این "اگر برای خدا باشد" نشان می‌دهد که انشان خدا را پیوسته حاضر و ناظر بر رفتارهای خود می‌بیند، و الا اگر این گونه نباشد، این طور نیست که بر این اساس عمل کند. توحید افعالی، توحید ذاتی، توحید صفاتی؛ توحید در همه‌ی ابعاد خودش در زندگی ایشان وجود داشت.

من به طور مختصر نسبت به معاد از مجموع زندگی ایشان برداشت می‌کنم و این نکته را خدمت شما عرض می‌کنم. ایشان از مرگ نمی‌ترسید. در روایتی از معصومان علیهم السلام نقل شده است که چه کسی از مرگ نمی‌ترسد و چه کسی از مرگ می‌ترسد؟ فرمودند: "کسی از مرگ می‌ترسد که گناه کرده باشد. آدم‌های گناهکار با توجه به اینکه از عاقبتشان نگرانی دارند از مرگ می‌ترسند؛ اما انسان‌های پرهیزگار چون نسبت به عاقبت و آخرت خود اطمینان دارند، می‌دانند که به لقای الهی می‌رسند و از مرگ نمی‌ترسند." در قرآن کریم، هم بحث لقای الهی (ملاقات با پروردگار) و هم بحث "والعاقبة

للمتقين"، هم بحث "حسن مآب" و هم بحث "شر مآب" را داریم. مؤمنان آینده‌ی خوبی دارند؛ حسن مآب دارند؛ بازگشت خوبی دارند؛ ولی فاجران و فاسقان شر مآب دارند؛ یعنی بازگشت بدی دارند. بنابراین بدکاران از مرگ می‌ترسند و نیکوکاران از مرگ نمی‌ترسند.

ایشان از مرگ نمی‌ترسید. در زندگی ایشان موارد عدیده‌ای پیش می‌آمد که بحث می‌کردیم که شما به سلامتی خود بیشتر بپردازید. یک فرصتی را از کار فاصله بگیرید و چکاپ کاملی بکنید. تفریح و استراحت بکنید. اما نکات مختلفی می‌فرمود. از جمله این که: "عمر، جانی است که خدا داده و هر وقت که بخواهد می‌گیرد. ما در حد خود تلاش می‌کنیم برای حفاظت از این مسأله و امانتی که خدای متعال در اختیار ما قرار داده است."

یکی دیگر از باورهای ما و آنچه که در حوزه‌ی بینش صحیح و سبک اسلامی در حوزه‌ی باورها مطرح است بحث نبوت، امامت و ولایت و در یک کلام رهبری الهی است. ایشان در این قسمت هم به نظر من زبانزد بود. در ایامی که در سوگ ایشان نشسته بودیم، در وصف ایشان سخنرانی‌های متعددی شنیدیم، و مصاحبه‌های مختلفی صورت گرفت، همه اذعان داشتند که وی در همه‌ی عمر سی و چند ساله‌ی سیاسی و انقلابی خود بعد از انقلاب پیوسته بر تبعیت و اطاعت از رهبری اصرار داشت. آیت الله سلیمانی نماینده‌ی محترم ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان در سخنرانی خود در مراسم روز سوم در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) ادیمی این مطلب را فرمودند که ایشان اخیراً آمدند نزد من و مطلبی را سؤال کردند که: "چه تصمیمی بگیریم؟" بعد فرمودند: "من به ایشان عرض کردم این به سه شیوه قابل انجام دادن هست. اگر به شیوه‌ی اول انجام شود درست است؛

ولی اگر به شیوه‌ی دوم و سوم انجام شود نادرست است. "ایشان گفتند: "سردار فرمودند که من جوابم را گرفتم، چشم. همان جور که شما گفتید انجام می‌دهم." این تبعیت از نماینده‌ی ولی فقیه است. او این دغدغه را داشت که ما باید کارهایمان را بر اساس رهبری الهی و مسیری که از جانب رهبری ترسیم می‌شود، انجام بدهیم.

نمونه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد. حضور وی در جبهه‌های جنگ، تلاش‌های ایشان در بسیج، اهتمامی که در گسترش فرهنگ شهادت و پراکندن عطر شهادت در جامعه داشت از همان موارد است؛ چون مقام معظم رهبری در یکی از پیام‌هایشان فرموده بودند: "سعی کنید عطر شهادت در جامعه پراکنده شود." ایشان تأسیساتی را در این حوزه با کمک خود مردم بنیان گذاشت. آنچه که امروز با عنوان مجموعه‌ی عظیم گلزار شهدای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - مطرح است یکی از کارهای ایشان است. ایشان هیأت امنایی توسط خود مردم در سیستان راه انداخت که به تعداد سوره‌های قرآن کریم ۱۱۴ عضو داشت. در این مجموعه وصیت‌نامه‌های شهدا را جمع‌آوری کردند؛ کتاب وصیت‌نامه‌ی شهدا و زندگی شهدا را منتشر کردند؛ هر سال یادواره شهدا را در آنجا با حضور نماینده محترم ولی فقیه در استان برگزار می‌کردند؛ حسینیه و مسجد ساختند؛ به خانواده‌های شهدا سرکشی می‌کردند. این نمونه‌ای بود که اساساً در حوزه‌ی وظایف اداری ایشان قرار نداشت. کاری بود که خارج از وظایف اداری خودش به عنوان یک کار مردمی و به عنوان یکی از مردم در جهت تحقق این فرموده‌ی مقام معظم رهبری که عطر شهادت را در جامعه پخش کنیم انجام می‌داد. اگر عطر شهادت در جامعه پخش شود دشمن مأیوس می‌شود و نمی‌تواند در میان ما نفوذ بکند.

عرصه دوم: اخلاق و گرایش‌ها

بخش دوم از سبک زندگی اسلامی در حوزه‌ی اخلاق و گرایش‌ها تعریف می‌شود. بخش اخلاق، بخشی است که در قرآن کریم خیلی بر آن تأکید شده است. ما انسان‌ها دو موتور محرک برای رفتارهای خود داریم؛ موتور اول، انگیزه‌های ما و موتور دوم، اندیشه‌های ما است. همه‌ی انبیاء الهی از سوی خدای متعال برای اصلاح انگیزه‌ها و اندیشه‌های ما مبعوث شده‌اند. در قرآن کریم می‌خوانیم که خدای متعال انبیاء را مبعوث کرده است تا این دو کار را انجام بدهند: "یزکیهم و يعلمهم الكتاب و الحکمة." "یزکیهم" یعنی انسان‌ها را تزکیه و پاک کنند. این به اصلاح اندیشه‌ها مربوط می‌شود؛ یعنی حرکت‌مان "لله" باشد، نه "لنفس"؛ و "یعلمهم الكتاب و الحکمة" به اصلاح اندیشه‌ها مربوط می‌شود، از طریق تعلیم کتاب و حکمت.

اگر در حوزه‌ی اخلاق بخواهیم سبک زندگی اسلامی را در سیره‌ی عملی حاج حبیب لک‌زایی پیدا کنیم ذیل دو مفهوم کلی تعریف می‌شود و قرار می‌گیرد. زندگی ایشان به لحاظ ایجابی ذیل "حیات طیبه" تعریف می‌شود. این یک اصطلاح قرآنی است و خودش هم بارها در سخنرانی‌ها از آن استفاده می‌کرد و می‌گفت که ما موظفیم بر اساس فرهنگ قرآن و سبک زندگی قرآنی، زندگیمان طیب و پاک باشد. حیاطمان حیات طیبه باشد. باید از زندگی ناپاک و خبیث پرهیز کنیم. حیات طیبه بر اساس کلمه طیبه شکل می‌گیرد که کلمه‌ی طیبه همان کلمه‌ی "الله تبارک و تعالی" است. این زندگی باقی است که می‌گوید: "ما عندکم ینفد و ما عندالله باق." آنچه پیش شما است از بین می‌رود و آنچه پیش خدا باشد می‌ماند. پس اندازی که پیش

۱. سوره جمعه (۶۲) آیه ۳.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۶.

خدا کرده باشید می ماند.

در زندگی ایشان چگونه این متجلی می شود؟ یک محور از این فضائل اخلاقی، محور راستگویی و راست گفتاری است. کسی از کسانی که با ایشان همکاری و همراهی کرده باشد نداریم، که از ایشان شنیده باشد که زبان به ناراستی باز کرده باشد. ابداً.

اهل رازداری بود، کتوم بود. اسرار را حفظ می کرد؛ ولی چیزی را که نباید بگوید جور دیگری نمی گفت. اصلاً نمی گفت. می گفت: "این مطلب گفتنی نیست." حتی بارها خودم دیده بودم که کسانی از ایشان مطلبی را سؤال می کردند و ایشان برای اینکه از اسرار حفاظت کرده باشد و راست هم گفته باشد، یعنی گرفتار ناراستی نشود. بلافاصله همان بحث را به خود فرد مقابل برمی گرداند. مثلاً سائل می گفت: "تو این قسمت چه خبر؟" او در پاسخ می گفت: "شما چه خبر داری؟" اصلاً وارد این بحث نمی شد که بگوید من می دانم؛ ولی نمی گویم تا کنجکاوی و حساسیت طرف مقابل تحریک شود و شروع کند که شما بگو. بعد ناگزیر شود یک حرف هایی بزند که نباید بزند، یا افشای سر کند و یا اینکه درست نگوید. ابداً؛ یعنی کسانی که با ایشان مأنوس و آشنا بودند، می دانستند. این جور وقت ها بگونه ای ساکت می نشست که شاید خیلی ها فکر می کردند که اصلاً ایشان از هیچی خبر ندارد، و ایشان اصلاً به روی خود نمی آورد.

محور دوم، سخت کوشی او بود. نمونه های فراوانی از سخت کوشی ایشان را داریم. شاید کارهایی که دیگران می گفتند که امکان انجامش وجود ندارد، به ایشان که سپرده می شد و به راحتی انجام می شد. این سخت کوشی را هم اضافه کنید که با یک ویژگی بسیار مثبتی تلفیق کرده بود. برای اینکه این ویژگی را بگویم یک مقدار توضیح می دهم که روشن تر شود. لابد شما هم

در زندگی خود و دوروبرتان دیده‌اید که بعضی‌ها یک کار معمولی را انجام می‌دهند؛ ولی ده برابر از آن یاد می‌کنند. گویا طرف یک کار بسیار شاق و سختی را انجام داده، در حالی که یک کار معمولی است. اما ایشان شاید صدها کار بزرگ را انجام می‌داد به اندازه‌ی یک کار معمولی از آنها صحبت نمی‌کرد؛ یعنی وقتی شما کنارش نشستید بودید آرام و متین نشسته بود؛ گویا اصلاً آن آدمی نیست که از صبح تا حالا کارهای سنگین و مهمی انجام داده، که انجام دادنش توان بالایی از او گرفته است. سخت‌کوشی توأم با پرهیز از اغراق، توأم با پرهیز از خودنمایی، توأم با خلوص، توأم با پرهیز از ریا و توأم با پرهیز از خودشیفتگی. اینکه انسان کارهای مهمی را با سخت‌کوشی و کمبود امکانات انجام بدهد ولی گرفتار خودشیفتگی هم نشود خیلی مهم است.

یک تعبیری دیدم دوستان برای ایشان در اعلامیه‌ها به کار برده بودند؛ نوشته بودند: "سردار بی‌دعا". خیلی تعبیر جالبی بود. هر کسی این تعبیر را به کار برده به نظر من توصیف خوبی کرده است. کسی که سردار است ولی ادعایی ندارد؛ کسی که از خود گذشته است ولی ادعایی ندارد؛ ایثار می‌کند اما ادعایی ندارد؛ پدر شهید است ولی ادعایی ندارد.

نماینده‌ی ولی فقیه حضرت آیت الله سلیمانی می‌فرمودند: من با ارتباط طولانی که با ایشان داشتم، تازه بعد از شهادتش فهمیدم که چشمش را در جبهه از دست داده بوده! پرسیدم: "قصه چشم ایشان چی بود؟" گفتند: "چشمش را در جبهه از دست داده است". شما با یک کسی بیش از ده سال ارتباط داشته باشید اما او نسبت به این مسأله بی‌اطلاع باشد. این برمی‌گردد به این موضوع که این فرد دچار خودشیفتگی نیست. اخلاص بالایی دارد؛ از خود تعریف نمی‌کند که من چنینم. با اینکه چشم در راه خدا داده ولی این را

مطرح نمی‌کند. من خودم که برادرش بودم، از نزدیک‌ترین نزدیکانش بودم تا بعد از شهادتش نمی‌دانستم که حدود ۶۰ ترکش در بدنش بوده است؛ فکر می‌کردم چهار یا پنج تا ترکش تو سرش هست، آن هم به خاطر اینکه یکی دوبار که بحث درمانش پیگیری می‌شد. گفتند نمی‌شود درآورد، و اگر دست بزنند آن چشم دیگر صدمه‌ی بیشتری می‌بیند. اما بعد از شهادت ایشان طبق اخبار دقیقی که از پرونده‌ها در آوردند، گفتند که: "۶۰ ترکش در بدن ایشان بوده است." این نشان دهنده‌ی اخلاص زیاد ایشان بود. اخلاص توأم با تواضع از نظر اخلاقی ویژگی مهمی است.

ویژگی دیگر اینکه با وجود نظامی بودن ولی روحیه‌ی نظامی‌گری نداشت. یکی از دوستان قشنگ تعبیر می‌کرد، می‌گفت: "ایشون همیشه لبخند بر لب داشت. حتی اگر طرف مقابلش هم عصبانی می‌شد با یک لبخند، با یک برخورد نرم قصه را تلطیف می‌کرد." من خودم تجربه‌ام این است که گاهی خیلی که ناراحت می‌شد سکوت می‌کرد؛ یعنی در ناراحتی سکوت می‌کرد. یکی از رفتارهای نامناسبی که معمولاً از افراد هنگام خشم سر می‌زند ما در ایشان ندیدیم. فردی از کسانی که با ایشان ارتباط داشتند به من گفت که: "در محل کار، گاهی وقت‌ها ما به ایشان مراجعه می‌کردیم و کار داشتیم - این را من نشنیده بودم، امروز شنیدم - حاجی به ما می‌گفت که قبل از اینکه با من صحبت کنید لااقل خودتان دروغ‌هایتان را با هم هماهنگ کنید که پیش من لو نروید که دارید دروغ می‌گویید. می‌گفت که ما چند نفر با ایشان صحبت می‌کردیم؛ مثلاً بعضی وقت‌ها یک تکه‌هایی از صحبت‌های ما باهم فرق داشت. ایشان می‌گفت که ببینید اینطوری که شما صحبت می‌کنید که من می‌فهمم دارید دروغ می‌گویید. خودتان دروغ‌هایتان را با هم هماهنگ کنید. همین را با خنده به ما تذکر می‌داد و ما را متوجه اشکال کارمان می‌کرد.

در حالی که در این وقت‌ها فرماندهان ممکن است نیروهای خود را توبیخ کنند، یا رفتارهای دیگری با آنها داشته باشند؛ ولی ایشان با یک لطافتی، هم ما را متوجه کارمان می‌کرد که این کارتان درست نیست، و هم اینکه با اخلاق و کرداری که داشت ما را متنبه می‌کرد دیگر از این رفتار انجام ندهیم."

به نظر من این اخلاق ایشان برگرفته از اخلاق حضرت محمد(ص) بود که خدای متعال در قرآن میفرماید: "وانك لعلی خلق عظیم."

مؤمنین هر قدر ایمانشان قوی‌تر و بیشتر باشد قبسات و جلوه‌هایی از اخلاق آن پیامبر مهربانی و رحمت و عظیم‌شان را دارند. خوشا به حال ایشان که اینگونه بود چون در قرآن کریم داریم: "لقد كان لكم فی رسول الله اسوة حسنة." رفتار ایشان در خانواده با فرزندان همین‌طور بود. من کسی را ندیدم و از کسی هم نشنیدم که یک وقت رفتار نامناسبی داشته باشد.

عرصه سوم: کنش و رفتارها

بخش سوم از سبک زندگی اسلامی که در رفتار این شهید هم متجلی بود مربوط به بخش ظاهری، رفتاری و کنش‌ها می‌شود. در این قسمت دستوری که ما در اسلام داریم این است که حتماً باید از یک مرجع جامع شرایط تقلید کنیم. باید رفتارهایمان مطابق با فقه اسلام، شریعت و باصطلاح مطابق رساله‌ی توضیح المسائل یک مرجع باشد. می‌توان در اینجا نمونه‌ها و مثال‌های زیادی را ذکر کرد که برای جوان‌های عزیزمان هم می‌تواند اسوه و نمونه باشد. یکی از بحث‌های فقهی بحث جهاد هست. ایشان به تمام معنا یک انسان مجاهد بود. این جهاد در سطوح مختلف در وجود ایشان تحقق داشت. از جهاد با نفس که در حوزه‌ی مباحث اخلاقی به آن اشاره کردم تا

۱. سوره قلم (۶۸) آیه ۴.

۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

جهاد اصغر که حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بود. غیر از اینکه ایشان در بسیج بود و با توجه به حساسیت این منطقه، باید در استان باقی می‌ماند اما در جبهه‌های جنگ هم حضور پیدا کرد و به درجه‌ی جانبازی هم نائل شد.

داستان مجروحیت ایشان هم یک داستان عجیبی است اول از ناحیه‌ی چشم مجروح شد (یکی از چشم‌هایش همان جا در اثر اصابت ترکش بینایی‌اش را از دست می‌دهد) و خون روی چشم دوم او هم ریخته بود و جایی را نمی‌دید. یکی از دوستان دست او را گرفته بود و داشتند باهم می‌آمدند به سمت عقب که گلوله‌ای دیگر آمد. گلوله‌ی دوم معلوم نبود که گلوله‌ی توپ بوده یا خمپاره. بین او و آن دوستی که دستش را گرفته بود، فاصله افتاد. دستش رها شد و این دفعه گلوله به پهلویش خورد که روده بیرون ریخت. با دست خودش آنها را سر جای اولش برگرداند، با دستش گرفت که بیرون نریزد. چون چشمش هم جایی را نمی‌دید و از دوستش هم خبری نشد (البته بعداً معلوم شد که در منطقه‌ی عمومی کربلای ۵ آن دوست اسیر شده بود، بعداً هم آزاد شد. نیروهای عراقی آن منطقه را اشغال کرده بودند) با قیرهایی که در جاده‌ی شنی ریخته بودند گرد و خاک نشود؛ لذا در حالی که هوا داغ بود و آن قیرها هم داغ شده بود، با داغی قیرها مسیر خودش را پیدا می‌کرد و جلو می‌آمد، تا اینکه احساس کرد اتومبیلی در کنار ایستاد و دیگر چیزی متوجه نشد تا چند روز بعد که چشم باز کرد اصفهان است." بخش دیگری که می‌توان در این بخش رفتاری اشاره کرد، بخش نماز است. ایشان هر موقع که به قم مشرف می‌شد حتماً مقید بود که نمازها را به جماعت بخواند. در سیستان هم همین جور بود؛ حتماً نمازها را به مسجد حاج آقای اعتمادی می‌رفت. در روزهای جمعه حتماً در نماز جمعه حاضر

می‌شد. مقید بود نماز برپا شود.

به قرآن اهتمام داشت (به آموزش قرآن، به برپا داشتن قرآن)، به بحث رسیدگی به فقرا و محرومان اهتمام داشت، همینطور به بحث رسیدگی به افرادی که نمی‌توانند مشکلات درمانی خودشان را حل کنند. بخشی در استان وجود داشت که مسئولیتش با ایشان بود که افرادی را که بی‌بضاعت بودند و نمی‌توانستند به امور درمانی خود رسیدگی کنند به تهران معرفی می‌کردند. از این کارهای خیر فراوان داشتند.

افراد بی‌بضاعتی هم بودند که خودش به آنها رسیدگی می‌کرد که بعضی از آنها را بعد از شهادت ایشان شناختیم به طرق مختلف و مخصوصاً خاطراتی که شنیدیم. دو روز پیش برای من تعریف کردند که ایشان یک روز که در نماز جمعه‌ی استان شرکت کرده بود آنجا پول‌هایی را که در جیب داشت، داد به کسانی که از ایشان طلب کمک کردند. بعد به اطرافیان خود رو کرد که فلانی شما پول دارید شما بدهید. بعد که منزل رفته بود یکی از فرزندان ایشان برایم تعریف کرد که به من گفت: "به فلانی و فلانی بگو چقدر آن روز هزینه کردند، امروز پول‌هایشان را بدهید." باز پدرم تعریف می‌کرد: "ایشان گاهی وقت‌ها پاکت‌های درسته‌ای به من می‌داد و افراد فقیری معرفی می‌کرد و می‌گفت: اینها را به فلانی‌ها بدهید. بعد می‌دیدم که درب پاکت هم بسته شده که کسی از محتوای پاکت باخبر نشود." خوب این ظرافت‌ها را هم سعی می‌کرد که در کمک به فقرا و نیازمندان رعایت کند.

بخش دیگر رفتار و کنش ایشان مردمی بودن ایشان است. به نظر من خود جلوه‌های مردمی بودن ایشان باید مستقلاً به تصویر کشیده شود. ایشان فردی به تمام معنا مردمی بود. کسی نیست بگویم می‌خواستم ایشان را ببینم، اما درب دفترش به روی من بسته بوده است. شیعه، سنی، افراد عادی و همه

جور افراد با ایشان معاشرت داشتند.

از اینها گذشته کارهایی که می‌کرد حال چه در قالب بسیج و سپاه و چه بیرون از آن همگی مردمی بود و هست. مثلاً کار مهدویت را پیگیری می‌کرد، یک کار به تمام معنا مردمی است؛ هزینه‌هایش هم روی دوش مردم است. ایشان هر دو کار، هم مهدویت و هم ستاد امر به معروف و نهی از منکر - را که از سوی نماینده محترم ولی فقیه در استان روی دوششان بود - پیگیری می‌کردند. هر دو کار به تمام معنا مردمی بود و دستور دین ما خطاب به مردم است.

امر به معروف و نهی از منکر در حوزه‌ی فقه و شریعت واقعاً مسأله‌ی بسیار مهمی است که اگر در جامعه زنده شود و پا بگیرد خیلی از مشکلات ما حل می‌شود؛ این مسأله به ما می‌گوید: ما در اسلام "به تو چه؟" نداریم، به شما چه ربطی دارد و از این حرف‌ها نداریم. مسلمانان باید در برابر هم مسؤولیت داشته باشند. ما تکافل اجتماعی را داریم؛ یعنی هر فرد باید مراقب دیگران باشد که رفتارهایش بر اساس شریعت باشد مخصوصاً در حوزه‌ی مباحث اجتماعی و مباحث عمومی. باید مردم چشمان بیدار، مراقب و ناظری باشند که افراد وظایف خود را به‌درستی انجام دهند، در حق مردم اجحاف نشود، و به کسی ظلم نشود. اگر می‌بینند جایی حقی ناقص می‌شود، قیام و حرکت کنند، توضیح بخواهند، استیضاح کنند، سؤال کنند، تذکر دهند، امر به معروف و نهی از منکر کنند. هر جا معروفی بر زمین مانده مردم را به آن معروف امر کنند که آن معروف را انجام دهد، و هر جا که منکری انجام می‌شود، نهی کنند و نگذارند که آن منکر و آن کار ناپسند انجام شود.

بحث گلزار شهدای حضرت رسول اکرم(ص) ادیمی و مجتمع فرهنگی آنجا که به نام این شهید عزیز "مجتمع فرهنگی شهید لکزایی" نامگذاری

شد، همگی جلوه‌های ارتباط ایشان با مردم بود.

نتیجه

در مجموع می‌توان گفت که اگر ما بخواهیم توصیه‌ی مقام معظم رهبری - حفظه الله - در رابطه با سبک زندگی اسلامی تحقق پیدا کند، نباید از سبک زندگی غربی متأثر شود؛ چون نتیجه آن همان تهاجم فرهنگی و شبیخون فرهنگی می‌شود. باید سبک زندگی اسلامی را بشناسیم تا بتوانیم زندگی خود را بر این اساس تنظیم کنیم. این سبک زندگی را اگر بخواهیم بشناسیم بهترین مسیرش کالبدشکافی، و تجزیه و تحلیل رفتار بزرگانمان است؛ رفتار معصومین - علیهم السلام - در درجه‌ی اول، رفتار علما و بزرگان اسلام و رفتار این شهدای عزیز.

در سنین مختلف، بر اقشار مختلف و برای مخاطبان مختلف باید مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و به نسل امروز ارائه شود. من معتقدم که اگر مردم ما به خصوص نسل جوان از سبک زندگی شهدا و بزرگان مطلع شوند حتماً به آن عمل می‌کنند؛ چون می‌بینند که آنها مثل خودشان بودند، از جنس هم و همشهری هم بودند. در همین جامعه متولد و بزرگ شدند و توانستند خوب باشند. بنابراین متوجه می‌شوند، می‌توانند خوب باشند و بینشان اسلامی شود. ما می‌توانیم اخلاقمان را اسلامی کنیم. می‌توانیم رفتارهایمان را مطابق شریعت برنامه‌ریزی کنیم. همانگونه که این شهدای عزیز توانستند.

بنابراین یکی از مسیرهای تحقق سبک زندگی اسلامی و آراسته شدن مردم و جوان‌های ما - که بحمدالله خیلی‌ها هم در این زمینه قدم برداشتند و زندگی‌شان در این زمینه سامان یافته باشد - این است که زندگی این عزیزان مطالعه و به تصویر کشیده شود.

فصل دوم/گفتار اول/سخن محبان حبیب ♦ ۱۴۷

از خدای متعال می‌خواهیم که به ما هم توفیق دهد که زندگی ما آنگونه که او می‌خواهد باشد، ان شاء الله. و به ما توفیق دهد که رهروان خوبی برای این شهدای عزیز باشیم.

والسلام علیکم ورحمة و برکاته

آنچه در پی می‌آید چکیده سخنرانی «حجت الاسلام والمسلمین والمسلمین علی ربانی نژاد» است که در مراسم بزرگداشت سردار شهید حاج حبیب لکزایی در مسجد چهارده معصوم علیهم السلام قم بیان گردید.

سردار لکزایی؛ برخاسته از خانواده علم و شهادت

شهادت انتخابی است که به حیات طیبه منجر می‌شود و شهدا، ایثارگران و جانبازان با شناخت و معرفتی که دارند یک روز آخرت را با تمام این دنیا معامله نمی‌کنند.

در این دنیا آمدن و رفتن در اختیار ما نیست اما چگونه زیستن در اختیار ماست؛ پس باید به راهنمایی پیامبران، اولیای الهی و علمای دین توجه کنیم و خوشا به حال آنان که از راهنمایی علمای دین بهره گرفته و به حیات طیبه نایل شوند.

شهید لکزایی در خانواده‌ای متولد شد که عشق و علاقه آنان به روحانیت در آنان یک باور بود افزود: خانواده لکزایی خانواده علم و شهادت است و از خطه قهرمان خیزی سربرآورده است که شخصیت‌های والامقامی همچون «علامه شهید مطهری» و مرجع عالیقدر جهان تشیع «آیت الله سیستانی» از

آن برخاسته‌اند. این خطه در زمان جنگ نیز قهرمانی‌های فراوانی بروز داده و مانند "تنگه احد" برای نظام حساسیت دارد.

وی با اشاره به اینکه شهید لکزایی همواره با عشق و اخلاص در تمامی صحنه‌ها و عرصه‌های انقلابی حضور داشت ادامه داد: حضور شهید لکزایی در عرصه‌های مختلف به همراه بسیجیان سلحشور سیستان و بلوچستان عرصه را بر منافقانی که این منطقه را محلی امن برای تردد خود می‌پنداشتند تنگ کرد.

ایشان با حضور در جبهه‌ها بدان گرمی می‌بخشید و حضور ایشان به حدی بود که ایشان را تا مرز شهادت پیش برد.

وی ادامه داد: این شهید از کسانی بود که حاضر به تحمل دردها و رنج‌های حاصل از جانبازی بود اما حاضر نبود که نظام هزینه‌هایی برای معالجه آنان در خارج از کشور متحمل شود.

این شهید عزیز ولایت فقیه را با تمام وجود پذیرفته و باور داشت و در مسایل شرعی و رعایت آن و توجه به ارزش‌ها حساسیت خاصی داشت. در باور شهید لکزایی هدف وسیله را توجیه نمی‌کرد و حوادث زمانه و فتنه‌هایی که بروز کرد هرگز در تفکر ولایی این شهید عزیز تغییری ایجاد نکرد.

شهید لکزایی الگوی بسیجیان بود و در مقابل مصائب و مشکلات از جمله شهادت داماد و فرزند خود در حادثه تاسوکی و به اسارت رفتن برادر، فردی صبور و با استقامت بود.

بی‌شک حضور مردم در مراسم تکریم این شهید بزرگوار نیز علاوه بر تجلیل از ارزش‌ها و مبانی اسلام و انقلاب، قدر شناسی از این شخصیت برجسته بوده است.

آنچه در پی می‌آید چکیده سخنرانی «حجت الاسلام و المسلمین دکتر بهرام دلیر» در مراسم بزرگداشت سردار شهید حاج حبيب لکزایی است که در مدرسه علمیه معصومیه قم برگزار شد.

سردار لکزایی محبوب خدا بود

بسم الله الرحمن الرحيم
 خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: "و سقاھم ربھم شراباً طھوراً"^۱ گاهی اوقات بین ساقی و نوشنده واسطه‌هایی هست؛ اما در این آیه شریفه خداوند متعال بدون هیچ واسطه‌ای ساقی است و اولیای خداوند و شهدا نوشنده شراب طهور بهشتی هستند که مستقیماً توسط خداوند به آنها نوشانده می‌شود.
 سردار لکزایی از کسانی بود که او به لباس سبز پاسداری‌اش و درجه سرداری‌اش شخصیت داده بود و اینطور نبود که ایشان از لباس و درجه کسب شخصیت کند.

ایشان در ادامه افزود: وقتی در فاجعه تروریستی تاسوکی فرزندشان «مسلم لکزایی» به دست گروهک جنرالشیطان به شهادت رسید، در مراسم

۱. سوره انسان (۷۶) آیه ۲۱.

بزرگداشتی که برای شهدای تاسوکی در قم برگزار شد، سردار لکزایی وقتی متوجه شد که من استاد درس مکاسب شهید مسلم بودم، متواضعانه به من گفت که اگر مسلم شما را در مدت تحصیل ناراحت کرده‌اند شما به عنوان استاد، مسلم را حلال کنید.

یکی دیگر از ویژگی‌های بارز سردار شهید لکزایی تابعیت از روحانیت به عنوان کارشناسان دین بود.

مردم‌داری و ساده‌زیستی ویژگی دیگر وی بود. شهید سردار لکزایی می‌توانست در جاهای دیگر و با شرایط بهتر کار کند اما ایشان ترجیح داد که در منطقه محروم سیستان و بلوچستان خدمت کند و در آنجا یکی از کارهایشان منتشر کردن عطر مهدویت در این استان با پذیرش مسئولیت بنیاد مهدویت بود که واقعاً ایشان در این راه سنگ تمام گذاشت و در استان سیستان و بلوچستان که در هجوم شبهات وهابیت قرار دارد، کارهای مهم و با ارزشی از خود به یادگار گذاشت.

سردار لکزایی در خانواده‌ای روحانی نشو و نما یافت و علاوه بر انجام مسئولیت در سپاه پاسداران به عنوان جانشین فرمانده سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان، مدیر عامل بنیاد مهدویت و دیگر مسئولیت‌های مهم در استان، به نگارش مقالات علمی هم می‌پرداخت. وی این توجه سردار لکزایی به ترویج علم، دلیلی دیگر بر حبیب الله بودن ایشان است؛ زیرا روایت متعدد وجود دارد که خداوند اهل علم را دوست دارد.

سردار لکزایی محبوب خدا و مردم بود؛ زیرا کسانی که برای کسب رضایت حق کار می‌کنند و راحتی و رفاه خود و خانواده‌شان را قربانی اسلام می‌کنند خداوند هم مهر و محبت آنها را در دل بندگانش قرار می‌دهد. تشییع با شکوه و مراسم بزرگداشت شهید لکزایی در نقاط مختلف کشور اثبات

کننده این مطلب است.

«بوعلی سینا» در نمط هشتم اشارات لذات معنوی و غیر حسی را برتر از لذات مادی و حسی می‌داند، و کار برای خدا و جهاد، در راه کسب رضایت خدا، لذتی معنوی دارد و لذتش خیلی بیشتر و پاینده‌تر و باقی‌تر از لذت حسی و رفاه مادی است.

سردار لکزایی از تمامی پندارها و توهم‌ها رهیده بود و عقل را حاکم بر وجود خویش ساخته بود و از همین رو با اینکه در بدنش بیش از شصت ترکش داشت، دست از فعالیت و تلاش برنمی‌داشت و پیوسته در حال کار بود. این خود درس بزرگی برای ماست و ما هم باید چون ایشان در راه تبلیغ و ترویج دین جان‌فشانی کنیم.

سطور زیر، چکیده سخنرانی «حجت الاسلام والمسلمین علی عابدی» مسئول نهاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه استان خراسان رضوی در بزرگداشت سردار لکزایی است که در حسینیه و مسجد سیستانی‌های مشهد؛ برگزار گردید.

سردار لکزایی بر پیمان خود با خدا وفادار ماند

شهدای ما، فداکارانه تمام هستی خود را تقدیم اسلام کردند. اگر امثال سردار شهید حبیب لکزایی همراه حضرت علی علیه‌السلام بودند، جانانه تا پای جان از دستورات حضرت امیرالمؤمنین (ع) اطاعت می‌کردند.

شهید سردار لکزایی چون شهید شوشتری، محمدزاده و برونسی بر سر پیمانی که با خداوند بسته بود، وفادار ماند و سرانجام هم به خیل یاران و دوستان و فرزند شهیدش پیوست.

خداوند متعال در آیه بیست و سوم سوره احزاب می‌فرماید: "مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و

هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند"، شهدا از مصادیق "من یتظر" هستند. قرآن کریم در آیه شصت و نهم سوره نساء می‌فرماید: "یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم". شهید لک‌زایی از کسانی بود که به دستور خداوند در این آیه لبیک گفته بود و در راستای اطاعت از خداوند و رسول خداوند، از ولایت فقیه اطاعت می‌کرد. ولایت فقیه نقش محوری و کانونی در اندیشه شهدا دارد و تقریباً همه شهدا در وصیت‌نامه‌هایشان مردم را به پیروی از ولایت فقیه دعوت کرده‌اند. مردم ایران نیز به تبعیت از شهداء، با روحیه سلحشوری و شهادت طلبی همچنان در صحنه حضور دارند و تا زمانی که این مردم با این روحیه بالا در صحنه هستند، دشمن نمی‌تواند به توطئه‌های مختلفش جامه عمل بپوشاند و ان شاء الله شکست نهایی را از ملت مسلمان و انقلابی ایران خواهند خورد.

آنچه در پی می‌آید چکیده سخنرانی «حجت الاسلام و المسلمین دکتر نجف لکزایی» است که در مراسم بزرگداشت سردار لکزایی در سپاه علی بن ابیطالب(ع) ایراد کرد.

سردار لکزایی عاشق اهل بیت و امام حسین علیهم السلام بود

حبیب لکزایی یک پاسدار بود و پاسدار کسی است که مردم به او عشق می‌ورزند و دشمنان از او حساب می‌برند.

شناخت و ویژگی‌های سردار شهید لکزایی به عنوان یک پاسدار مخلص برابر است با شناخت سبک زندگی اسلامی که مورد تأکید مقام معظم رهبری است.

مهم‌ترین ویژگی سردار لکزایی که ویژگی برجسته و مهم سپاه هم هست این بود که حرکتش برای خدا بود و به این توصیه خداوند که در قرآن فرموده: "قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی" عمل می‌کرد.

۱. سوره سبأ (۳۴) آیه ۴۶. بگو من فقط به شما یک اندرز می‌دهم که دود و به تنهایی برای خدا بپا خیزید.

ویژگی دوم سردار لکزایی "استقامت" بود و این شهید سرافراز در راه تحقق آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران که همان آرمان‌های اسلام است، استقامت داشت. کار شبانه روزی او در مسؤولیت‌های متعددش - بویژه در ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر و بنیاد مهدویت - نماد این استقامت بود.

"طمئینه و آرامش قلبی و درونی" را ویژگی دیگر شهید لکزایی بود. تبسم ایشان در هنگام شهادت که تا بعد از غسل و کفن بر لبان ایشان نقش بسته بود نشانه این اطمینان و آرامش بود.

"انابه" ویژگی دیگری بود که این شهید داشت.

ایشان انسانی بی تکبر بود و من شدیدترین گریه‌های او را در دیدار خانواده‌های شهدا دیده بودم. رابطه شهید با خدا طوری بود که هر چه درجه‌اش بالاتر می‌رفت، متواضع‌تر می‌شد و در خانه خدا را بیشتر می‌زد. در پایان لکزایی گفت: سردار لکزایی عاشق اهل بیت و امام حسین علیه السلام بود. وی افزود: شب همان روزی که ایشان به شهادت رسیده بود و پیکرشان به معراج الشهداء منتقل شده بود و قرار بود که فردایش ما از قم به تهران برویم، صبحش، یکی از بستگان به من گفت من ایشان را در رؤیایی صادقه دیدم که از من پرسید خاک کربلا داری و وقتی جواب مثبت شنید، گفت پس برای من همراه خودت بیاوری که این مطلب نگرش و بینش و عشق ایشان را به اهل بیت علیهم السلام و بویژه به سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین نشان می‌دهد.

متن زیر چکیده‌ای از سخنان «حجت الاسلام والمسلمین صادق زاده» معاون ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور است که در دیدار با خانواده شهید لکزایی بیان نمود

سردار لکزایی به احیای فریضه امر به معروف اهتمام ویژه‌ای داشت

سردار شهید لکزایی فردی خستگی ناپذیر، پر تلاش، بی ریا، متواضع و پرکار، متدین، متعهد، با خضوع و خشوع و پیگیر کارها بود و من هم با ایشان رابطه خاصی داشتم و هر وقت به تهران می‌آمد در محضرشان بودم. ستاد احیای استان سیستان و بلوچستان قبل از آمدن ایشان توفیقات کمی داشت؛ اما با آمدن او موفقیت‌هایی کسب کرد که به هیچ عنوان با گذشته قابل مقایسه نیست.

سردار لکزایی به احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر اهتمام ویژه‌ای داشت و نشست‌های مهم و پرباری را در دانشگاه‌ها و ادارات مختلف استان برگزار کرد و توانست با تلاش‌های مخلصانه و خستگی ناپذیر در تمامی شهرهای استان و حتی برخی از بخش‌های استان سیستان و بلوچستان، ستاد

۱۵۸ ♦ حبیب دلها

احیای امر به معروف و نهی از منکر را رونق خاصی ببخشد.
در میان دبیران ستادهای احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور، از نظر
من که آن وقت دبیر ستاد کشور بودم، اولین و ممتازترین دبیر ستاد بود.

«آیت الله عباسعلی سلیمانی» نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان در آستانه عید غدیر خم؛ با حضور در منزل شهید لکزایی، ضمن دیدار با «حجت الاسلام والمسلمین اعتمادی» از خانواده شهید دلجویی کرد.

تبسم شهید در لحظه خاکسپاری، نشانه دل آرام و قلب سلیم اوست

در آستانه عید غدیر خم، یک بار دیگر شهادت سردار حبیب لکزایی را به شما تبریک و تسلیت می گویم. تبسم این شهید در لحظه غسل و خاکسپاری، بیانگر این است که این سردار شهید با دلی آرام و قلبی سلیم، خوشحال و با پرونده‌ای کامل دعوت حضرت باری تعالی را لبیک گفته است. در تمام جلساتی که ابوالشهید سردار لکزایی حضور داشتند، معنویت خاصی در جلسه بود.

حضور گسترده و پرشور مردم در مراسم های تشییع و روز سوم این شهید در زاهدان و زابل نشان دهنده جایگاه معنوی این سردار والامقام بود. سردار شهید حبیب لکزایی از شخصیت های نادر استان بود، مردم داری و تلاش برای حفظ اتحاد و وحدت از دیگر خصوصیات بارز وی به شمار می رفت.

۱۶۰ ♦ حبیب دلها

ضمن ابراز همدری با خانواده این شهید از خدای متعال وی علو درجات
مسألت می‌نمایم و امیدوارم که بازماندگان ایشان در پاسداری از میراث شهدا
سربلند باشند.

«حجت الاسلام والمسلمین سلطانی» از هم‌زمان شهید لکزایی بود که در حاشیه مراسم بزرگداشت این شهید در قم، به توصیف وی پرداخت.

سردار لکزایی یکی از شهدای ویژه استان است

بسم الله الرحمن الرحيم.

"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا"^۱

آشنایی بنده با شهید حاج حبیب لکزایی برمی‌گردد به دوران دفاع مقدس در لشکر ۴۱ ثارالله و سپاه جنوب که مرکزیت آن در شیراز بود هم‌رمزم بودیم. همچنین یکی از استان‌هایی که بنده توفیق فرهنگی و تبلیغاتی در آنجا را داشتم، استان سیستان و بلوچستان بود.

خانواده شهید لکزایی در منطقه محروم سیستان و بلوچستان، یک خانواده با برکت هستند. برکت وجودی بعضی از خانواده‌ها به دوران حیاتشان منحصر نمی‌شود و بعد از حیاتشان نیز نام و یاد آنها باقی می‌ماند

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

وجود با برکت امسال شهید لکزایی کم نبودند و نیستند، ولكن بعضی از خانواده‌ها و بعضی از شخصیت‌ها تأثیر گذاریشان ویژه است. آیه شریفه‌ای قرائت کردم این بزرگوار و هم‌زمانشان و دوستانشان که عاشق شهادت هستند و قطعاً ملاقات با پروردگار را به بهترین وجهش طلب می‌کنند، و بهترین وجه شهادت است.

شهید عزیزی که امروز [شنبه ۶ آبان ۱۳۹۱] ما توفیق داریم و در مراسم یادبودش شرکت کرده‌ایم یکی از مسئولین فداکار و یکی از رزمندگان به حق و مدافع حریم ولایت بود و در منطقه زابل و بعد از سیستان و بلوچستان، خواب را از چشم دشمنان این مرز بوم ربوده بود و لذا آنها در کمین بودند که از این بزرگوارها انتقام بگیرند. البته تقدیر الهی هرچه است باید همه تسلیم باشند.

به نظر بنده مرحوم شهید حاج حبیب یکی از شهدای ویژه استان است و از بدو انقلاب که با تأسیس سپاه در کسوت سبزپوشی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حضور پیدا کرد نقش بسزایی را در آن استان ایفا کرد و مسؤولیت‌هایی که بنده علاوه بر یگان رزم به یاد دارم، فرماندهی سپاه زابل بود و بعد از آن معاونت هماهنگ کننده استان. اینها گوشه‌ای از خدمات این شهید و خانواده خدوم لکزایی است.

در این ایام عروج ملکوتی این شهید را به محضر مقدس امام زمان (عج)، مقام معظم رهبری و خانواده معزز و محترمشان بویژه اخوانشان به خصوص دکتر حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ نجف لکزایی تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. ان شاء الله که خداوند روح این شهید عزیز را با سفیر امام حسین (ع) محشور بفرماید و همه ما جزء رهروان راه شهدا قرار دهد.

«سردار ملکی» مسؤول مرکز تعالی معنوی کوثر (وابسته به سپاه) با وجود رنج بردن از آثار جراحی‌های مختلف، هم در مراسم یادبود شهید در زاهدان و هم در مراسم قم شرکت نمود. آنچه در پی می‌آید سخنان این هم‌رمز سردار لک‌زایی درباره این شهید سعید است.

سردار لک‌زایی تلاش کرد پای وهابیت بین اهل سنت باز نشود

بسم الله الرحمن الرحيم. سردار سرافراز اسلام ابوالشهید حاج حبیب لک‌زایی سال‌های جوانی خود را در راه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس گذراند. سرباز سرافراز و جان‌بر کفی برای امام امت و بعد از آن در راه رهبری انقلاب حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای بود. آقای لک‌زایی عزیز، حاج حبیب ما، در تمامی امور صداقت داشت. انسانی بود که اهل ریا و خود‌نمایی نبود، کار را به خاطر خدا انجام می‌داد وی با اینکه فرزند بزرگوارش در فاجعه تاسوکی به دست گروهکی ملعون به درجه رفیع شهادت رسید، اینطور نبودند که در هر جایی که می‌رود این موضوع را عنوان کند.

همه چیزش را در راه خدا داد. از نظر جسمی (به دلیل جانبازی) توانائیش کم بود ولی از نظر روحی قوی بود و این روح قوی، جسمش را به دنبال خود می‌کشاند و به همین جهت از خیلی از جوانان بیشتر کار می‌کرد. جانشینی سپاه سلمان در استان کار سنگینی است. در تمامی استان‌ها مخصوصاً در یک استانی که مرزهای دریایی و زمینی با چند کشور دارد این کار را سخت‌تر می‌کند و این کار سنگین به عهده ایشان بود.

ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان را به احسن الوجه اداره می‌کرد. ستاد مهدویت استان را هم اداره می‌کرد و کارهای خوبی در این ستاد برای حضرت مهدی (عج) انجام داد که شاید در مقایسه با استان‌های دیگر کم نظیر باشد.

در وحدت بین شیعه و سنی انسان بسیار مؤثری در استان بود و خیلی تلاش می‌کرد که پای وهابیت در بین اهل تسنن باز نشود، عزیزان ما از اهل تسنن سال‌ها در زابل و بلوچستان با شیعه زندگی کردند و مشکلی نداشتند، ولی وقتی وهابیت آمد از خباثتش بین مسلمان‌ها تفرقه انداخت. و شهید عزیزمان حاج حبیب لکزایی یکی از کارهایش این بود که مردم بفهمند که بین اهل سنت و وهابیت یک تفاوت است؛ و این مهم بود. اهل سنت مردمی هستند که با شیعه دوشادوش زندگی می‌کنند ولی وهابیت دست پروده بیگانه است، دست پروده انگلیس است. مثل بهائیتی که در شیعه رخنه کرده است، وهابیت هم در اهل سنت رخنه کرده است.

بحمد الله انسان بسیار موفقی بود و عمر و جوانی و سرمایه‌های زندگی خود را در راه دین گذاشت.

خداوند روحش را شاد کند و از ما راضی کند. و امیدوارم خداوند توفیقی بدهد که ما بتوانیم راه این سردار رشید اسلام را پی بگیریم. إن شاء الله.

«نصرالدین اصغری حسامیه» از هم‌زمان سردار لکزایی است که در گفتگویی با خبرگزاری ابنا وی را توصیف کرده است.

شهید لکزایی الگویی برای خدمت خالصانه در نظام اسلامی بود

بسم الله الرحمن الرحيم. ایشان مصداق بارز "یجاهدون فی سبیل الله؛ یعنی آنانکه در راه خدا جهاد می‌کنند" بودند و به تعبیر بزرگان کسی بودند که در واقع روح ملکوتی پیدا کرده بودند.

بنده تلاش و زحمات ایشان را هم در صحنه پشت جبهه یعنی در جایگاه فرماندهی سپاه در شهرستان زابل و در جایگاه معاون هماهنگ کننده و جانشین فرماندهی سپاه استان شاهد بودم که شب و روز بدون هیچ چشم داشت و متنی تلاش می‌کرد؛ ایشان فرماندهای لایق بود که به مجموعه تحت امرش توجه و عنایت داشت.

در جبهه هم شاهد بودیم که با وجود موانعی که برای ایشان وجود داشت ولی برای اینکه دوستان خودش را، جوانان هم سن و سال و تحت امر

خودش را به درستی هدایت کند، آنجا حضور پیدا می‌کرد؛ تا اینکه در منطقه عملیاتی شلمچه از ناحیه چشم و پهلو به افتخار جانبازی نائل آمدند که به لطف خدا برای خدمت به جامعه اسلامی حیات مبارکشان ادامه یافت. ایشان سرباز لایقی برای ولایت بودند و همیشه برای خدمت خالصانه به نظام اسلامی الگو بودند.

حرف ما در وهله اول به همکاران شهید بزرگوار ما این است که همچنان در سنگر حمایت و حراست از انقلاب، ایثارگرانه، دلسوزانه، خالصانه، تلاش کنند و مردم هم که الحمد لله در این مسیر بودند و خواهند بود. ارزش‌ها و آرمان‌های شهدای ما که همان حفظ انقلاب اسلامی و حمایت و پیروزی از ولایت بوده و سفارش شهدای ما هم همین است. این اطاعت و حمایت از ولایت را إن شاء الله باید تلاش کنیم تا فرهنگ عمومی جامعه ما بشود. در اکثر وصیت نامه‌های شهدای ما این نکته جلوه خاصی دارد که پشتیبان ولایت فقیه باشید و از ولایت فقیه دفاع کنید، امام را تنها نگذارید، رهبری را تنها نگذارید.

«حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد عبداللهی» امام جمعه سابق ایرانشهر در گفتگو با خبرگزاری ابنا از دلسوزی، زحمات شبانه روزی و درایت سردار شهید سخن گفت

سردار شهید لکزایی سیمای کامل استان سیستان و بلوچستان بود

بسم الله الرحمن الرحيم.

در مدتی که در استان سیستان و بلوچستان توفیق خدمت داشتم یکی از توفیقاتی که خدا نصیب ما کرد ارتباط با "سردار لکزایی" بود. حقیقتاً اگر بخواهیم استان را معرفی کنیم و استان را بشناسیم، من در یک جمله می توانم بگویم که همه استان در شخصیتی مثل مرحوم لکزایی خلاصه می شد. شهید مرحوم لکزایی با اشراف و تعمقی که در مسائل سیاسی و اجتماعی استان داشتند چهره واقعی استان را معرفی می کردند. ما در سفری که در کردستان در خدمت ایشان بودیم، شاهد بودم که چهره واقعی استان را چگونه هم در وجود خودشان و هم در کلام نافذ خودشان به نمایش گذاشتند و استان را بدون هیچ تعصبی به دیگران معرفی می کردند. یکی دیگر از ویژگی های شهید لکزایی به دلیل ارتباطی که در ستاد احیای

امر به معروف و نهی از منکر و بنیاد مهدویت با ایشان داشتیم، شاهد مدیریت قوی و برنامه‌ریزی و خستگی‌ناپذیر بودن ایشان بودم. که این ویژگی‌ها را این بزرگوار در وجود خودشان به نحو احسن و اکمل جمع داشت. برنامه‌ریز و آینده‌نگر بود و از فرصت‌ها به بهترین وجه استفاده می‌کرد و مدیری بود که اشرافی عمیق بر کار داشت و از اطلاعات بسیار جامعی برخوردار بود. در بحث ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان به رغم اینکه ایشان در جایگاه دبیری ستاد بود اما تمام فعالیت‌های ستاد و برنامه‌ریزی سالیانه ستاد به عهده ایشان بود و اگر در بخش‌های دیگر ستاد نقصی وجود داشت طبیعتاً حضور این بزرگوار این نقص را می‌پوشاند.

بنیاد مهدویت یکی از بنیادهایی بود که به صورت عمومی و مردمی در استان شکل گرفت که این بزرگوار با تدبیری که داشت و با ارتباطاتی که با مجموعه‌های استان و شهرستان‌ها داشت بهترین استفاده را برای برنامه‌ریزی در امر مهدویت و معرفی دقیق انتظار و برنامه‌ریزی‌های آموزشی کلان در استان با توجه به شرایط خاصی که در استان سیستان و بلوچستان حاکم بود بر عهده داشتند و برنامه‌های اثر گذاری را در سطح استان اجرا کردند.

اینها نشان از شخصیت جامع و دور اندیش و مدبرانه این بزرگوار داشت که قطعاً و یقیناً می‌توان گفت که خلأ وجودی او به این زودی برای استان جبران نخواهد شد.

در پایان این ضایعه را به تمام استان و بویژه به اخوان محترم لک‌زایی صمیمانه تسلیت عرض می‌کنم و امیدوارم که مسئولین استان این خلأ فکری و مدیریتی و شخصیتی که نه تنها در سپاه سلمان استان بلکه در تمام استان اتفاق افتاده است را ان شاء الله با تدبیر و برنامه‌ریزی خودشان پر کنند.

«سردار سرتیپ دوم پاسدار محمد فرهادی» مسؤل مرکز راهبردی بسیج که سال‌های زیادی با سردار شهید حشر و نشر، خصوصیات مهم وی را برشمرده است.

سه ویژگی مهم شهید لک‌زایی

بسم الله الرحمن الرحيم. شهادت سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی را به ساحت مقدس حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفدا - و به مقام معظم رهبری و به خانواده این بزرگوار و فرزندان تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. بنده سال‌های زیادی است که با ایشان آشنایی داشتم و اگر بخواهم به صورت موجز و مختصر در ارتباط با این شهید بزرگوار صحبت بکنم به نظر من چند ویژگی که اگر نخواهم بگویم منحصر به فرد بود، می‌توان گفت از ویژگی‌های برجسته ایشان است.

یکی از این ویژگی‌ها "ولایت مداری" است. آقای شهید حبیب الله لک‌زایی ولایت مدار بود به معنای واقعی، هم قولاً هم فعلاً. اولین نشانه ولایتش همان محبتش به خداوند بود که صاحب همه و ولی همه است. و همینطور که اسمش پیدا است حبیب الله، حقیقتاً حبیب الله و دوست خدا بود. و خدا

را بر زندگی خودش حاکم کرده بود و عملاً سرپرستی خداوند را بر اجزای زندگی خودش ظهور و بروز داده بود. و همینطور از نظر توجه به قطب عالم امکان حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفدا) ایشان یک مجموعه را در ارتباط با ترویج گفتمان مهدویت در آن منطقه اداره می کرد. من کارهای او را در آن منطقه دیده بودم. غیر از کارهای سپاهی و پاسداری این کار را هم به عنوان یک کار داوطلبانه و یک کار بسیجی و اعتقادی انجام می داد.

ایشان توجه و عنایت و تبعیتش به مقام معظم رهبری بود که به همان ولایتمدار بودنش برمی گردد. لذا حقیقتاً یک ویژگی بسیار استثنائی در بعد ولایتمداری داشت، چه ولایت خداوند، چه ولایت حضرت ولی عصر (عج) و چه ولایت رهبر عزیزمان امام خامنه‌ای هم قولاً هم فعلاً؛ و برای این کار فرزندشان را تقدیم کردند، فرزندشان به دست گروهک جند الشیطان به شهادت رسید و ایشان تا مدتی دم فرو بسته بود و هیچ در مورد فرزندش صحبت نمی کرد که نکند یک موقع آن محبت پدری باعث شود که حرفی خلاف رضای الهی بزند. و این که عرض کردم یک ویژگی بسیار برجسته ایشان بود.

ویژگی دوم ایشان بعد از ولایتمداری، اخلاص ایشان بود. واقعاً بنده مخلصی بود. و همینطور که در قرآن است وقتی که از بندگان خوب الهی و مؤمنین صحبت می کند و می گوید ویژگی این پیامبر "اَوَّاب" و "مخلص" بود. ایشان هم مخلص بود.

و اگر کسی از قبل با ایشان آشنایی نداشت هیچ احتمالی نمی داد که ایشان مسئول و کاره‌ای باشد. خودش را نشان نمی داد. این اخلاصش حقیقتاً انسان را متعجب می کرد که چقدر برای خدا کار می کند و کارش برای خداست. چون کسی که برای خدا کار کند خودش را نشان نمی دهد. هر چه بود در

باطن وی بود.

ویژگی دیگری که ایشان داشتند "سنگ صبور بچه‌های سپاه و بسیج" آن منطقه بود. چون ایشان از نیروهای بومی بودند و فرماندهان سپاه سلمان از جاهای دیگر می‌آمدند و می‌رفتند ولی ایشان در آنجا مستقر بودند.

به نظر بنده این سه ویژگی یعنی ولایت‌مداری، اخلاص، و سنگ صبور و تکیه‌گاه بچه‌های آن منطقه بودن، یک انسان استثنائی بود.

بنده با وی بسیار مأنوس بودم. حقیقتاً از دست دادن ایشان ضایعه بزرگی بود که امیدواریم خداوند به خانواده بزرگ و عزیزشان و پدر و همسر و فرزندان‌شان و اخوی گرامیشان، إن شاء الله صبر و اجر عنایت بفرماید و ما را در پیمودن این راه نورانی و مقدسشان موفق بکند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

«حجت الاسلام سید حسین موسوی سرحدی» اولین حاکم شرع سیستان و بلوچستان در حاشیه برگزاری مراسم گرامیداشت سردار شهید در قم در گفت و گو با خبرنگار ابنا وی را یادگار حماسه بی نظیر دفاع مقدس خواند.

سردار لکزایی در پیشبرد اهداف عالیه انقلاب سنگ تمام گذاشت

حجت الاسلام موسوی سرحدی با بیان اینکه سردار شهید حبیب لکزایی از فرماندهان شجاع و متدین و از یادگارهای ارزشمند دوران دفاع مقدس و در شمار برجستگان آن حماسه بی نظیر بود، افزود: ایشان در پیشبرد اهداف عالیه انقلاب اسلامی سنگ تمام گذاشت.

از اوایل پیروزی انقلاب اسلامی که با شهید لکزایی آشنا شدم، خاندان لکزایی از همان اوایل انقلاب مورد تأیید و حانیت و علمای بلاد سیستان و بلوچستان بودند. اینجانب شهادت این سردار رشید و نامدار را به محضر رهبر معظم انقلاب و به همه مردم شریف استان تسلیت می گویم و از خداوند متعال برای بازماندگان ایشان بردباری و قدرت تحمل و پاداش صابران و خود ایشان علو درجات اخروی را مسألت می کنم.

«دکتر شهریاری» نماینده زاهدان در مجلس شورای اسلامی در گفتگو با باشگاه خبرنگاران بسیج، سردار لکزایی را پدر دلسوز مردم سیستانی و بلوچ توصیف کرد.

سردار لکزایی پدری مهربان برای مردم سیستان و بلوچستان بود

سردار حبیب لکزایی برای مردم خطه سیستان و بلوچستان مانند پدری دلسوز و مهربان بود.

سردار لکزایی از نیروهای بود که در جبهه حضور داشت و به جانبازی نائل آمد گفت: او بعد از اتمام جنگ با جانباری و جراحاتی که در بدن داشت باز هم از تلاش و کوشش دست برداشتن و در این استان علاوه بر خدمت در سپاه پاسداران به عنوان باروی توانمند در کارهای فرهنگی نیز تلاش کرد. چیزی که در استان به آن بسیار نیاز داریم و شاید خلأ فرهنگی در استان یکی از مشکلات اصلی جامعه باشد افزود: سردار لکزایی در این جایگاه توانست خوب انجام وظیفه نماید.

سردار لکزایی با اینکه در خانواده یک روحانی شیعه سر برآورد، اما برای مردم اهل سنت استان خود نیز زحمات فراوانی کشید. آنچه در پی می‌آید، شهادت بزرگان طوایف این استان در این باره است:

سران عشایر بلوچ:

وحدت، امنیت و خدمت از اهداف سردار لکزایی بود

«حاج آقا براهویی» سر طایفه براهویی در سیستان و بلوچستان: سردار لکزایی هدفش وحدت، امنیت و خدمت در استان بود. او هیچگاه بین اهل سنت و اهل تشیع فرقی قائل نمی‌شد و همیشه سعی می‌کرد که وحدت را در بین مردم برقرار کند. سردار لکزایی همه جا در بین مردم و در قلب مردم بوده و است و طوایف سیستان و بلوچستان هیچ‌گاه زحمات او را از یاد نمی‌برند و راه او را ادامه خواهند داد.

«حاج آقا میربها» از ریش سفیدان منطقه سیستان: سردار لکزایی رادمردی شجاع، انقلابی و ولایی بود که همیشه همه توان خود را برای خدمت به مردم و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران صرف می‌کرد.

«محمد زهی» عشایر بلوچستان: سردار لکزایی هیچ‌گاه بین پاسدار و

بسیجی فرق نمی گذاشت و همیشه از آنان به نیکی یاد می کرد. اگر کسی ناراحت و عصبانی بود او را به آرامش توصیه می کرد و می گفت: همه چیز را برای خدا واگذار کنید.

«مولوی عبدالعزیز حسینی»: ضمن تسلیت شهادت سردار لکزایی، از زحمات بی شائبه ایشان در جهت رفع محرومیت و برقراری آبادانی در منطقه تقدیر می کنم.

«سردار علی مولوی حقیقی» از فرماندهان سابق سپاه سلمان، نقش سردار شهید در ایجاد امنیت را ستودنی دانست.

سردار لکزایی، حبیب مردم سیستان و بلوچستان بود

سردار لکزایی انسانی خستگی ناپذیر بود که خستگی را خسته کرده بود. مرحوم سردار لکزایی شخصیت متدین، انقلابی و مصمم در دفاع از آرمان‌های امام و رهبری بود. در طول خدمت در سیستان و بلوچستان او را فردی شجاع، سازمانی، پیگر ماموریت‌ها و مردمی یافتیم. او همانطور که اسمش حبیب بود، حبیب بچه‌های بسیجی، سپاهی و همچنین حبیب مردم سیستان و بلوچستان نیز بود. سردار لکزایی زمان بازنشستگی‌اش فرارسیده بود. کارآمدی و تاثیرگذاری او در امنیت استان و بسیج باعث شد که فرماندهان سپاه به این جمع‌بندی برسند که سردار لکزایی بماند و تقدیر بر این بود که او در سپاه بماند و با لباس سپاه و در مأموریت سپاه و در آستانه سومین سالگرد سرداران شهید شوشتری و محمدزاده و شهدای وحدت به خیل دوستان شهیدش پیبوند.

«سردار نعمان غلامی» معاون بازرسی بسیج کشور در گفتگو باخبرگزاری نسیم سردار لکزایی را استوانه سیستان و بلوچستان دانست

سردار لکزایی یک شخصیت الهی بود

سردار شهید حبیب لکزایی دایرةالمعارف مجاهدت، تلاش و خدمت در سیستان و بلوچستان بود. او برای ایجاد وحدت در منطقه از تمام ویژگی های یک شخصیت الهی و ملی برخوردار بود.

"سردار نعمان غلامی" افزود: شهید لکزایی خلاصه همه مجاهدت ها و استوانه اصلی نظام در استان سیستان و بلوچستان بود.

«حجت الاسلام والمسلمين منصور هاشمی» مدیرکل اوقاف و امور خیریه استان سیستان و بلوچستان در گفتگو با زاهدانه، از اخلاص و طمأنینه سردار لکزایی سخن گفت.

سردار لکزایی آرام و آرامش‌بخش بود

حدود یک سال هست که مسؤولیت ستاد امر به معروف و نهی از منکر شهرستان زاهدان را برعهده دارم. در ابتدا هنگامی که این مسؤولیت به من پیشنهاد شد به سردار لکزایی گفتم: شخص دیگری را برای این مسؤولیت انتخاب کنید شاید من نتوانم این مسؤولیت را به خوبی انجام دهم. سردار گفت: من به روحیه بسیجی گونه شما آگاهم و قطعاً می‌توانید این مسؤولیت را انجام دهید.

طی انجام برنامه‌های مربوط به امر به معروف و نهی از منکر گاهی برخی ناهماهنگی‌ها رخ می‌داد که مرا ناراحت می‌کرد؛ روزی گلایه خود از وجود این ناهماهنگی‌ها را به سردار کردم و به ایشان گفتم که چنین ناهماهنگی‌هایی وجود دارد.

سردار در پاسخ به گله من با آرامش همیشگی خود گفت: در کار کردن برای

خدا همیشه مشکلات وجود دارد اما با وجود تمام مشکلات، انجام شدنی هست، اگر هدف ما جلب رضایت خداوند باشد قطعاً خداوند ما را یاری کرده و مشکلات را حل می‌کند. شما نگران نباشید و کار خود را با قدرت انجام دهید.

«امیر حسین مباحثی» معاون فرماندار کنارک شامگاه سه شنبه به مناسب درگذشت این سردار سپاه در گفت و گو با خبرنگار ایرنا از نقش توسعه‌ای سردار شهیدسخن گفت.

سردار لکزایی نقش مؤثری در توسعه و پیشرفت استان داشت

سردار لکزایی جانشین فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان نقش مؤثری در توسعه سازندگی و پیشرفت استان در طی ۳۳ سال گذشته داشت. ایشان در عرصه فرهنگی استان نیز در حوزه مهدویت و همچنین ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان خدمات شایانی را به جامعه فرهنگی و دانشگاهی ارایه کرد.

سردار لکزایی در راستای وحدت طوایف و پیوند قومیت‌ها در کنار سرداران شهید شوستری و محمدزاده نقش کلیدی ایفا می‌کرد که تاکنون کمتر به آن اشاره شده است.

ایشان نیز همچون بسیاری از مدیران استان سیستان و بلوچستان معتقد بود مرز نه تنها تهدید نیست بلکه یک فرصت است. در همین راستا لکزایی با

تمام توان به همراه دیگر مسئولان محلی و بومی در تلاش بود بازارچه‌های مرزی فعال‌تر شود تا با افزایش گردش مالی و اقتصادی مرزنشینان به عنوان حافظان کشور، از رفاه، توسعه و آبادانی بیشتر برخوردار شوند.

آنچه در پی می‌آید چکیده سخنان «حجت الاسلام والمسلمین لطفیان سرگزی» امام جمعه شهرستان نیکشهر است که در مراسم گرامیداشت سردار شهید در این شهرستان ایراد کرد

سردار لکزایی اقدامات مؤثری برای استان انجام داد

یاد و نام سردار رشید و سرافراز انقلاب و رزمنده دوران طلایی هشت سال دفاع مقدس را گرامی می‌داریم.

سردار لکزایی از موفق‌ترین نیروهای انقلابی بود که با حضور در سپاه و انجام ماموریت‌های مختلف در این نهاد مقدس به وظیفه و رسالت خود به نحو احسن عمل نمود و افتخارات و اقدامات مؤثر بسیاری را برای استان به ارمغان آورد.

سردار شهید لکزایی با ارائه خدمات مهم و مفید به مردم استان بویژه مناطق محروم استان در دل تمامی اقشار جای داشت.

سردار فردی صادق، صالح و کم توقع بود که بدون هیچ چشم‌داشتی در جاهایی که لازم بود وارد می‌شد و به مردم و نظام از جان و دل خدمت می‌کرد.

■ گفتار دوم

دهمی با

محبّان حبیب

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر نجف لکزایی

معاون امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت(ع)
و رییس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
و برادر شهید حبیب لکزایی

– خلاصه‌ای از دوران کودکی و همراهیتان با سردار را بگویید.

– بسم الله الرحمن الرحيم. ما بیشتر تا سال ۱۳۶۰ همراه با هم بودیم. نزدیکی من و او به حدی بود که گویی فقط ما دو نفر با هم برادر بودیم و برادران کوچکتر از ما، با ما بیگانه بودند. دلیل این امر این بود که من و حاج حبیب با هم هم‌بازی بودیم؛ با هم بزرگ شدیم؛ جور من را همیشه او می‌کشید؛ و اگر جایی نیاز به حمایت داشتیم، او بود که حمایت می‌کرد.

زمانی که من دبستان می‌رفتم، ایشان راهنمایی می‌رفت. ولی مدرسه ما یکجا بود یعنی در یک مجتمع بودیم در روستای ادیمی. در آن زمان انقلاب شد. در آن مجموعه ما دو دانش‌آموز داشتیم که کلاس دوم راهنمایی بودند ولی با وجود سن کم، از پرچمداران انقلاب در "ادیمی" و "پشت آب"

بودند. یکی از آن دو نفر اخوی بود. ایشان با آن سن در برابر مدیر، معاون و کل مدرسه می‌ایستاد و سخنرانی می‌کرد، قرآن می‌خواند، درس می‌داد، مدرسه را هم هر وقت لازم می‌دید، تعطیل می‌کرد! یادم هست این دو نفر فعالیت‌های انقلابی داشتند و عکس‌های امام را که پدرم آنجا می‌آورد توزیع می‌کردند.

– یعنی حبیب با اینکه یک نوجوان بود رهبری جوانان منطقه را بر عهده داشت؟

– بله؛ خیلی کارهای جالبی می‌کرد؛ مثلاً اردو می‌گذاشت و با بچه‌ها می‌رفتیم. حتی زور مسئولان مدرسه هم به او نمی‌رسید تا جایی که ایشان را به آموزش و پرورش شهرستان زابل معرفی کردند. اما در برابر رئیس آموزش و پرورش شهرستان هم ایستاد.

– چه خصوصیتی باعث شده بود که یک نفر در سن ۱۵ سالگی اینگونه شود؟

– واقعاً در دفاع از حق شجاع و خیلی راسخ بود. متزلزل نمی‌شد. این خصوصیت جالبی بود که من در زندگی ایشان دیدم. بعدش هم همین بود؛ و کارهایی که می‌کرد را با تردید انجام نمی‌داد. مثلاً یک وقت تصمیم گرفت که کتاب "امام مهدی در صحاح سته" را با کمک‌های مردمی در تیراژ ۱۱۰ هزار نسخه چاپ کند. من به ایشان گفتم: "فکر می‌کنم این تیراژ برای سیستان و بلوچستان زیاد است!" اما ایشان خیلی قاطع گفت: "نه زیاد نیست. مردم علاقه دارند و کتاب را تهیه می‌کنند و می‌خوانند." بعد هم همینطور شد. برای من شناختی که او از مردم داشت و نیز قاطعیتی که به

خرج می داد خیلی جالب بود.

- نقش پدر در شکل گیری این شخصیت چه بود؟

- مربی آن دو نفری که گفتم پرچمدار انقلاب در ادیمی بودند پدرم بود. او آنها را تربیت کرده بود. همچنین من و ایشان در تابستان‌ها معمولاً پیش پدرمان درس‌های دینی می‌خواندیم؛ قرآن می‌خواندیم و سوره‌ها را حفظ می‌کردیم. لذا با این که در کلاس‌های اول و دوم دبستان آموزش قرآن نبود اما ما آنرا بلد بودیم و در پایه‌های بعدی، معلم به ما می‌گفت شما قرآن را بخوانید. خلاصه نزد پدر، آموزش‌ها و کلاس‌های مرتبی داشتیم. البته ایشان کار هم می‌کرد و در کارهای خانه نیز مشارکت می‌کرد؛ چون برادر بزرگ‌تر بود.

- بنابراین دوران کودکی پر ماجرای داشتید!

- می‌توانم خلاصه بگویم که دوره‌ی کودکی ما خیلی کودکانه نبود. در واقع نسل ما نسلی بود که نه در دوره‌ی کودکی، کودکی کرد؛ نه در دوره‌ی نوجوانی، نوجوانی.

ایشان کمی که بزرگ‌تر شد و به ابتدای دوران جوانی رسید، بلافاصله وارد سپاه شد. جزو مؤسسان سپاه در زابل و اولین پاسدارها بود. در دوره دبیرستان مجبور شد درس را رها کند و به راه اندازی بسیج استان مشغول شود. البته بعدها تحصیلات خود را تا مقطع فوق لیسانس ادامه داد.

یعنی در سنی که باید بازی می‌کرد، مشغول کار سیاسی بود! در دوره‌ای هم که باید جوانی می‌کرد، مشغول کار انقلابی و نظامی شد و برای دفاع از دین و وطن به جبهه رفت. بعد هم جانبازی و جراحت‌های جنگ و از دست

دادن یک چشم پیش آمد.

– در این میان سهم خانواده چه بود؟

– با وجود اینکه این نسل سهم بسیار کمی برای اعضای خانواده می‌توانست در نظر بگیرد اما وی فرزندان خوبی نیز تربیت کرد.

گاهی وقت‌ها می‌شد با ایشان همراه می‌شدم و شب بعد از شام برای سرکشی از پایگاه‌های بسیج می‌رفتیم. گاهی وقت‌ها می‌شد که تا می‌رفتیم و برمی‌گشتیم نماز صبح شده بود و صبح هم سر کار می‌رفت؛ یعنی آن شب را کلاً نمی‌خوابید. گاهی به ایشان می‌گفتم: "شما روز سرکشی بروید؛ چرا شب می‌روید؟" می‌گفت: "نه، روز همه سر کارند، شب برویم ببینیم چه خبراست. آیا کسی هست، کسی نیست؟ واقعیت پایگاه‌ها را شب بهتر درک می‌کنیم."

با این وضع، فرصت بسیار کمی برای بچه‌ها و برای اعضای خانواده می‌ماند. اما در عین حال، این شهید عزیز فرزندان خوبی تربیت کرد و همه‌شان از افراد مفید و موفق جامعه هستند، و در کل باقیات الصالحات خوبی به جای گذاشت.

گفتگو با سردار دکتر حسین صالحی اصل

معاون بسیج ستاد کل نیروهای مسلح

— آشنایی شما با سردار شهید حاج حبیب لک زایی به چه زمانی برمی گردد
و تا کی ادامه داشت؟

— بسم الله الرحمن الرحيم.

فکر می‌کنم از سال‌های ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵ من ایشان را می‌شناختم البته به علت مسافت، توفیق زیارت زود به زود ایشان را نداشتیم. گاهی اوقات که مأموریت و سفر کاری ایجاب می‌کرد که ما به استان سیستان و بلوچستان برویم، ایشان را ملاقات می‌کردیم.

آخرین بار هم در سال ۱۳۸۸ ایشان را دیدم که ما برای نظارت استانی رفته بودیم و من یک هفته خدمت ایشان بودم. در این مأموریت و سفر کاری ما بیشترین زحمت را به ایشان دادیم و بیشترین کارایی را هم از ایشان دیدیم.

– از نگاه شما چشم‌گیرترین خصوصیات اخلاقی سردار شهید حاج حبیب لکزایی چه بود؟

– من توفیق زیادی نداشتم که با ایشان از نزدیک آشنا باشم. در مأموریت‌ها و در بازرسی‌هایی که از استان سیستان و بلوچستان داشتم ایشان را دارای شخصیتی دیدم که سراسر خدمت، اخلاص و دغدغه‌مند و بی‌ادعا بود. الحق و الانصاف این ویژگی‌ها هیچکدام اغراق نیست. ویژگی‌های ایشان همین است که عرض می‌کنم؛ بسیار کم حرف و بسیار پرکار، همراه با اخلاص. اصلاً اهل اینکه خودش را جایی مطرح کند، با توجه به مسئولیت بسیار سنگینی که داشتند، حقیقتاً من ایشان را سراسر شور و عشق در راه خدمت به اسلام دیدم.

البته از گفته‌های ما خیلی نباید اینها را گرفت، بلکه عمل ایشان و سراسر زندگی ایشان و شهادت دوستان نزدیک و وابستگان نزدیک ایشان به این امر گواهی می‌دهد. اما حق مطلب این است که ما هم بگوییم تا کمک کند به دوستان تا گرایش هر چه بیشتر به این راه پیدا کنند و مسیر خدمت را بهتر از گذشته طی کنند.

– با توجه به اینکه جناب عالی بر کار ایشان نظارت و بلکه بازرسی هم داشته‌اید، ویژگی بارز مدیریتی ایشان را چه می‌دانید؟

– من فکر می‌کنم که بارزترین ویژگی که در امر مدیریت من در ایشان دیدم، این بود که بدون اینکه سر و صداهای آنچنانی داشته باشند، برنامه‌ریزی بدون سر و صدایش، خیلی کارا بود، یعنی کارایی ایشان در مدیریت و در پشت صحنه حرکت کردن بود و شما بعد از اجرای متقن کار متوجه

می‌شدید که ایشان سامان دهنده این کار بوده است، بدون اینکه هیچ سر و صدایی باشد و ایشان بخواهد خودش را در صحنه نشان بدهد. این یک برنامه‌ریزی و نظارت بر اجرا همراه با اخلاص و مطرح نکردن خود یک ویژگی مهم مدیریتی است.

- وقتی می‌شنوید سردار شهید لک‌زایی اولین چیزی که به ذهن شما می‌آید چیست؟
- آرامش وطمئینه.

- توصیه شما به دوست‌داران این شهید چیست؟
- رهرویی! رهرویی! و رهرویی؛ رهرویی از مسیری که ایشان طی کرد. مسیری که ایشان طی کرد باید ادامه داد، چون این مسیر، مسیر درخشانی است و می‌تواند برای جمهوری اسلامی ایران نتیجه بخش باشد، اینطور حرکت کردن و اینطور طی طریق کردن و اینطور مسیر الی الله را طی کردن خیلی زیبا و قشنگ است.

گفتگو با سردار کیشمشکی

فرمانده اسبق نیروی مقاومت سیستان و بلوچستان

– آشنایی شما با سردار شهید حاج حبیب لکزایی به چه زمانی برمی گردد
و تا کی ادامه داشت؟

– بسم الله الرحمن الرحيم.

من مدتی افتخار حضور در سیستان و بلوچستان را داشتم، بویژه از سال ۷۱ تا ۷۹ که بنده به عنوان فرمانده منطقه سپاه سیستان و بلوچستان در خدمت ایشان بودم. ایشان عمده این زمان را فرمانده سپاه ناحیه زابل بودند و اواخر – یعنی قبل از آمدن ما به تهران – ایشان را به عنوان رییس ستاد مقاومت سیستان و بلوچستان معرفی کردیم.

ارتباطی که ما بیشتر با شهید لکزایی داشتیم ایامی بود که ایشان در ناحیه بودند و ما هم در قالب منطقه با ایشان ارتباط و تعامل داشتیم. بعد از سال ۷۹ که ما به نیروی مقاومت در تهران آمدیم، در رابطه با بحث‌های تحقیقی

و پژوهشی دانشگاه امام حسین به عنوان دبیر کمیته شهید قلنبر ارتباط خوبی با ایشان داشتیم و در رایزنی‌ها و پیگیری‌ها و مسائلی که نیاز بود از منطقه گزارش برسد این ارتباط و تعامل را همیشه با ایشان داشتیم و آخرین ارتباط من با شهید یک شب قبل از آمدن ایشان به تهران بود. ایشان فرمودند من قرار است چهل و هشت ساعت تهران باشم، تهران که آمدم حتماً پیش شما می‌آیم. این آخرین تماس ما درست یک روز قبل از شهادت ایشان بود.

– با توجه به این سابقه شناخت، ویژگی‌ها و خصوصیات بارز سردار شهید حاج حبیب لکزایی از منظر مدیریتی چه بود؟

– غیر از خصوصیات و ویژگی‌های شخصی یک سری خصوصیات برجسته داشتند؛ از جمله سردار بومی منطقه بود، جانباز بود، پدر شهید بود که این ویژگی ارزشی بزرگی در جامعه است.

یکسری صفات روحی و اخلاقی داشت که تقریباً می‌توان گفت منحصر به فرد است؛ فردی متقی بود، اگر از وی راجع به اشخاص دیگر سؤال می‌شد با احتیاط صحبت می‌کرد. زبانش در اختیار عقلش بود. مسائل شرعی را به هر چیز دیگر ترجیح می‌داد. متانت و وقار خوبی داشت. ما مقاطعی که مأموریت و خواسته سنگینی از مرکز ابلاغ می‌شد کمتر شاهد بودم که ایشان اظهار عجز کند، اظهار نظر و پیشنهادش را می‌داد اما درگیر کار که می‌شد توکل خوبی داشت، امیدوار بود، روحیه واقعی بسیجی در وی دیده می‌شد. وقار، خاکی بودن، به کم قانع بودن و توکل به خدا داشتن از برجستگی‌های خوبی بود که ایشان همه را در وجودشان جمع کرده بود.

آنچه که الان در ذهنم هست این است که راجع به یک موردی با هم خیلی صحبت و بحث کردیم. من در نهایت فکر کردم شاید انجام آن کار برایش

سخت است لذا پرسیدم که خوب حالا چه کار می‌کنی؛ دیدم که ایشان تبسمی کرد و گفت چه کار می‌توانیم بکنیم، شما فرمانده ما هستی و به ما ابلاغ کردی ما هم باید اجرا کنیم. که این نوع برخورد و چهره متبسم ایشان برای من خیلی زیبا بود.

البته اینطور مواقع، بعضی از دوستان حتی قهر هم می‌کردند اما ایشان بعد از یک بحث مفصل، خیلی قشنگ همین مطلب را گفت و گفت حالا که شما دستور می‌دهید تا آنجایی که توان داریم وارد عمل می‌شویم. این برخورد ایشان جمله امام خمینی رحمت الله علیه را که فرمودند: «ما مأمور به وظیفه‌ایم نه نتیجه»؛ را به یادم آورد؛ من بارها این رفتار را از ایشان دیدم. حرف ایشان عین این جمله بود؛ یعنی برخلاف اینکه احساس می‌کرد که ممکن است کار نتیجه ندهد ولی در برابر مثلاً مافوق تشکیلاتی اش با آن روحیه جهادی که داشت بهترین عکس العمل را داشت و این خیلی خوب بود و یک امتیازی بود که ایشان داشت.

تا آن مدتی که من آنجا بودم تنها پاسداری از سپاه استان بود که به عنوان فرمانده پاسدار نمونه کشوری معرفی شده بود که این مورد در استان که من ۹ سال در منطقه بودم یادم نیست سابقه داشته باشد، این هم یکی دیگر از برجستگی‌های ایشان است.

تا آن مدتی که من آنجا بودم مأموریت اصلی ایشان فرماندهی ناحیه زابل بود که بسیجی‌ترین و بزرگ‌ترین ناحیه ما بود؛ یکی از آفت‌های اینطور محیط‌ها که برادران شیعه و سنی و زابلی و بلوچ در کنار هم زندگی می‌کنند، تندروری است؛ چه برادران بلوچ ما نسبت به سیستانی و چه عکس آن، اما این آفت در ایشان دیده نمی‌شد یعنی ضمن اینکه انسانی معتقد نسبت به مسائل اعتقادی بود اما از این آفت به دور بود.

بالاخره کسی که فرمانده نمونه می‌شود، نشان دهنده این است که یک مدیر موفق است، به نظر شما مبانی سبک مدیریتی ایشان چه بود؟

بارزترین مبانی سبک مدیریتی ایشان، دخیل بودن تقوا، صفا، صداقت و سلامت نفسش در مدیریت بود. مدیر پشت میزش نشسته و دارد صبحانه می‌خورد؛ کسی زنگ می‌زند می‌گوید درگیر جلسه است. خوب این دروغ است، بگو دارد صبحانه می‌خورد ربع ساعت بعد تماس بگیر. این آفتی هست که متأسفانه گریبان‌گیر برخی از مدیران ماست. این آفت هم گریبان‌گیر ایشان نبود صداقت، صفا و سلامت نفسش به مصلحت‌های مدیریتی‌اش می‌چربید. افراد خیلی راحت با ایشان تماس می‌گرفتند. من احساسم این است که سهل الوصول بودن وی یکی از ویژگی‌هایش بود. راحت تلفن را جواب می‌داد که اینها همه مبتنی بر تقوی و صداقتشان بود.

– وقتی شما سردار لک‌زایی می‌شنوید اولین چیزی که در ذهنتان شکل می‌گیرد چیست؟

– صفایش، صداقتش، تقوایش، با آن چهره متبسم و ملایم و دلنشینی که داشت.

– ضمن تشکر، صحبت پایانی شما را می‌شنویم.

– خدا ان شاء الله رحمتش کند و با شهدای صدر اسلام محشورشان کند و فرزندان و بستگانشان را خدا عاقبت به خیر کند، و به آنها صبر و تحمل عنایت کند. والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

گفتگو با سردار علی مولوی حقیقی

فرمانده اسبق نیروی مقاومت سیستان و بلوچستان

— آشنایی شما با سردار شهید حاج حبیب لکزایی به چه زمانی برمی گردد
و تا کی ادامه داشت؟

— بسم الله الرحمن الرحيم.

اولاً من به شما و همه اعضای خانواده سردار دلاور اسلام شهادت "حبیب لکزایی" را تبریک و تسلیت عرض می کنم. سردار هم حیاتش مایه برکت بود و هم زمانی که مقدرات الهی بر این بود که دار دنیا را وداع بکند، مرگ او عزت او را نشان داد که چقدر بین مردم استان و بین مردم منطقه عزیز بود. خدمت شما عرض کنم که سردار لکزایی را من قبل از سال ۷۲ در جلسات و همایش هایی که در سطوح فرماندهان و مسئولین برگزار می شد، می دیدم و یک آشنایی اجمالی با وی داشتم. اما سال ۷۱ - ۷۲ دوره ای آموزشی در تهران بود که بنده از سپاه استان کردستان و ایشان هم از سیستان و بلوچستان

آمده بود. ایشان آن وقت فرماندهی سپاه زابل را بر عهده داشت. من در طول دوره دافوس با ایشان بیشتر مأنوس شدم و ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری ایشان را دریافتم. در نگاه اول، تواضع و تدین و تقوای ایشان مشهود بود و به خاطر همین جایگاه معنوی بین همکاران به عنوان یک شخصیت متواضع زبان زد بود.

همان زمان من دیدم که ایشان چقدر به امام و مقام معظم رهبری وفادار و پایبند دستورات آن بزرگواران است. این آشنایی ما همراه با صفا و صمیمیت ادامه یافت. تا اینکه در سال ۱۳۷۸ بنده برای خدمت در سنگر سپاه استان سیستان و بلوچستان به عنوان فرماندهی فراخوانده شدم. وقتی پیشنهاد فرماندهی سپاه آنجا را به من دادند بلافاصله من در ذهنم آمد که یک نیروی قوی، توانمند و آشنا به کار دارم که می‌تواند در انجام سریع و دقیق این مأموریت همراه من باشد.

بنابراین من در همان مقطع به فرماندهی محترم نیرو؛ سردار حجازی عرض کردم که خوب است هم‌زمان با معرفی بنده آقای لکزایی هم که الان فرمانده سپاه زابل هستند، به استان بیایند. این پیشنهاد من مورد توجه قرار گرفت و یادم هست که سردار حجازی فرمودند که مگر شما همدیگر را می‌شناسید؟ که من گفتم بله ما همدیگر را می‌شناسیم و بهتر است که جلسه معارفه‌مان هم هم‌زمان انجام شود.

در طول مدت مأموریت من در استان سیستان و بلوچستان که بیش از هفت سال طول کشید، هرگز ندیدم که آقای لکزایی احساس خستگی کند. خودم هرگز احساس نکردم که در مأموریتی با مشکل مواجه می‌شویم. چون مطمئن بودم که به دلیل وجود مدیران خوب، لایق و کارآمد، هر نوع مأموریتی در استان از عهده سپاه ساخته است. اخلاص، تواضع، تعهد،

ولایت‌پذیری و اعتماد به نفس در حوزه کار از ویژگی‌های دیگر آقای لکزایی بود.

من در کارنامه مسؤولیتی خود در سپاه با شخصیت‌های مختلفی روبرو بودم که هر یک از آنها در جایگاه خودشان دارای ویژگی خاصی بودند؛ اما آقای لکزایی علی‌رغم داشتن همه آن ویژگی‌ها؛ بعد مردمی پررنگی هم داشت و این بعد مردمی بودنش خیلی برای من جالب بود. چرا که هم مردمی بود هم محبوب بچه‌ها؛ و نه تنها در بین بچه‌های پاسدار استان بلکه در بین عشایر و شیعه و سنی هم محبوب بود و این خیلی برای من قابل توجه بود. اجازه بدهید که اینطور بگویم، نقطه اتکای من بعد از خداوند متعال در استان سیستان و بلوچستان آقای لکزایی بودند.

تقدیر اینگونه رقم خورد که پس از پایان مأموریت من از استان آدم، اما محبت و صمیمت ما و ایشان همچنان باقی ماند. ما رفت و آمدهای خانوادگی داشتیم و آن مهر و محبتی که ایشان در دل ما گذاشته بود و متقابل هم بود، و فعالیت‌های مشترک فرهنگی‌مان در زمینه شهدا آن را تشدید و تکثیر می‌کرد. مثلاً ایشان وقتی فهمید که من در مجموعه فرهنگی حسینیه روستای درخش که در نزدیکی بیرجند قرار دارد، تصاویر شهدای تاسوکی را برای اولین بار در ایران نصب کرده‌ام، خیلی دوست داشت که بیاید و آن مجموعه فرهنگی را از نزدیک ببیند. از آن زمان یعنی اوایل دهه هفتاد تا آخرین روزهایی که ایشان در قید حیات بودند من با ایشان در تماس بودم؛ یعنی چیزی حدود بیست سال.

من می‌توانم بگویم که آقای لکزایی در ردیف شخصیت‌های اول مجاهد فی سبیل الله در استان سیستان و بلوچستان بود. بعضی از شخصیت‌ها مثل شهید میرحسینی و شهید طباطبایی در میدان رزم و یا در حادثه دفتر مرکزی

حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند مرگ و به لقاء الله پیوستن آقای لکزایی هم‌زمان با شهادت حضرت امام جواد (ع) و سالگرد شهادی وحدت با لباس پاسداری و در مأموریت سپاه بود؛ که نشان دهنده اوج خلوص این مرد بزرگ و مجاهد است.

– برای اینکه بحث کمی ملموس باشد، اگر ممکن است بعضی از ویژگی‌های سردار را به صورت موردی مطرح کنید.

– مثلاً رزمایش بزرگی داشتیم تحت عنوان رزمایش فجرآفرینان استان که می‌خواستیم ۲۰ هزار نفر را – اعم از شیعه و سنی خواهر و برادر – در استان فراخوانی کنیم. بعضی از عزیزان در جلسات می‌گفتند اولاً امکان جمع آوری ۲۰ هزار نفر مهیا نیست؛ ثانیاً به جهت اینکه بافت در این تجمع قرار است شیعه و سنی حضور داشته باشند، ممکن است مشکل ایجاد کند. آقای لکزایی که معاون هماهنگ کننده بود و چون دوره مدیریت ستاد را هم گذرانده بود، برخی از مسؤولیت‌ها را هم من به ایشان تفویض کرده بودم در یک ضمن توجه به نظرات آن دوستان در یک جمع‌بندی اعلام کرد که من این کار را با تمام توان انجام می‌دهم.

وقتی من قاطعیت و صراحت ایشان را دیدم گفتم آقای لکزایی این اعتماد شما برای چیست؟ پاسخ داد که من با توجه به شناختی که از مردم و توانمندی‌های استان و مدیرانی که در سطوح مختلف دارم مطمئن هستم که این کار را می‌توانیم انجام بدهیم و ما ظرف کمتر از یک هفته توانستیم یک کار بزرگی را انجام بدهیم. بخش اصلی کار هم بر دوش آقای لکزایی بود. در بحث تسلیح طوائف همینطور بود، در بحث نظم و انضباط چنین بود، در بحث معیشت کارکنان؛ همینطور خستگی‌ناپذیری بود و پیگیری.

به روحیه و رفاه سربازان هم خیلی اهمیت می داد. اتفاق می افتاد که ایشان قبل از انجام برنامه های صبحگاهی وارد سپاه می شد و به آسایشگاه سربازان سر می زد. گاهی اتفاق می افتاد که شام را همراه سربازان می خورد. مشکلات و موضوعاتی که در حوزه سربازان وظیفه بعد از وقت اداری بود را هم به همین شکل پیگیر بود.

به طور کلی و در بسیاری از موارد می دیدم که خیلی با اشرافیت وطمأنینه تمام در انجام مأموریت تلاش می کند و بدون اینکه سر و صدایی راه بیندازد کار با جدیت و قاطعیت انجام می داد. من خاطرات زیادی با این شهید بزرگوار دارم.

- وقتی اسم سردار شهید حاج لکزایی می آید چه چیزی به ذهن شما می آید؟
- شهید میرحسینی!

- چرا؟

- برای اینکه حضرت مقام معظم رهبری در آن سفرشان او را به عنوان سید الشهداءی استان نام بردند.

گرچه من شهید میرحسینی را از نزدیک ندیده بودم ولی خانواده شهید و سابقه شهید میرحسینی و وفاداری رزمندگان را به او دیدم.

آن علاقه و وفاداری نیروها به شهید میرحسینی در صحنه رزم را من دیدم که بسیجیان در عرصه دفاع و پاسداری از ارزش های انقلاب با سردار حبیب لکزایی هم دارند. لذا اینکه من گفتم جزء مجاهدین خط مقدم استان سیستان و بلوچستان است به خاطر تشابهی است که در رفتار و همراهی

رزمندگان و بسیجی‌ها و خانواده‌های شهدا با ایشان وجود داشت.

– شما به همراه سردار شهید حاج حبیب لکزایی به منزل پدر شهید خدری و میرحسینی می‌رفتید، سؤال من این است که آیا علقه و ارتباط خاصی بین شهید لکزایی با این پدران شهید وجود داشت؟ یا نه، آن بزرگواران هم یکی از خانواده‌های شهدا بودند، مثل سایر خانواده‌های شهدا؟

– من در تمامی ملاقات‌هایی که با خانواده شهدا به همراه ایشان داشتم، ندیدم که دوگانه رفتار بکند و یا دوگانه نگاه کند. اما شهید میرحسینی را چون شهید علمدار سیستان و بلوچستان در زمان جنگ بود طبیعی است تجلیل بشود. و پدر میرحسینی هم یک روحیه سلحشوری داشت و در عین حال که پدر شهید میرحسینی بود یک رزمنده و یک چهره وفادار به اسلام و ولایت و رهبری بود.

برخلاف بعضی‌ها که ممکن است چنین تصور می‌کردند که او یک چهره ساده و روستایی است، خیلی اهل سیاست بود و به نظر من از این جهت قابل توجه بود.

شهید خدری هم، همین‌طور است. از جمله کسانی که در جلسات عمومی ما و در جلسات طوایف و قبایل ما حتماً بایستی شرکت می‌کردند، پدر شهیدان خدری و میرحسینی بودند.

– علتش چه بود؟

– به نظرم همان علقه‌ای که بین این دو از نظر معرفتی و وجود داشت، و همچنین عشق به انقلاب، امام و رهبری؛ من چیز دیگری نمی‌توانم بگویم.

– یعنی نمی شود اسمش را تبعیض گذاشت؟

– نه! وقتی شما به کسی محبت می کنید معنایش این نیست که اگر به کس دیگری محبت نکنید، دوستش ندارید، و دچار تبعیض شده‌اید. ضمن آنکه شناخت شما نسبت به یک فرد محبت بیشتری ایجاد می کند.

من خودم چه در استان سیستان و بلوچستان و چه در کردستان با افسران زیادی سر و کار داشتم؛ حال اگر یک افسری را بیشتر دوست می داشتم به معنای این نبود که افسر دیگر را دوست ندارم، بلکه بخشی از آن به خصوصیات رفتاریم ربط داشت و بخشی هم به میزان تعبد و تعهد آن فرد نسبت به انجام وظایف؛ که این عشق است و لذا عشق به انسان‌های خوب و عشق به انسان‌های خدایی هیچگاه تبعیض نیست.

– درست است. در پایان اگر صحبتی دارید می شنویم.

– این شهید در جوار همه شهدا آرامیده است و سرافراز و پیروز در عرصه‌های مختلف، در طول دورانی که در قید حیات بود کارنامه درخشانی داشت، إن شاء الله که در آخرت هم چنین خواهد بود و خاندان و خانواده شهیدان لک‌زایی إن شاء الله آبرومند هستند. خداوند به حرمت محمد و آل محمد به عزت آبرویی که اینها دارند برای ما هم در آخرت ضامن بشوند و ما را هم با خودشان همراه کنند.

من به همه خانواده بزرگ سیستان و بلوچستان که حامیان و دوستداران این عزیز هستند مجدداً تسلیت عرض می کنم خصوصاً خانواده مرحوم و فرزندان‌شان و امیدوارم که خداوند متعال این عزیز را با شهدای اسلام محشور کند که یقیناً چنین است.

گفتگو با سردار سرتیپ علیرضا عظیمی جاهد

فرمانده سابق سپاه سلمان سیستان و بلوچستان

– سردار لکزایی سال‌ها جانشین شما بود، به نظر شما شهید چه خصوصیات برجسته و بارزی داشتند؟

– شهید بزرگوار لکزایی خصوصیات اخلاقی بارزی داشتند که بعضی از این خصوصیاتشان واقعاً منحصر به فرد بود. شدیداً ولایتی بودند، شدیداً مقید به احکام شرعی بودند، شدیداً اصل فرماندهی و فرمانبری را رعایت می‌کردند و محبوب سربازها بودند. در پادگان سپاه سلمان و جاهایی که مسئولیت داشتند خیلی ریز در جریان مسایل و مشکلات قرار می‌گرفتند و پیگیر رفع مشکل نیروها و بسیجی‌ها و مجموعه‌هایی که در آن خدمت می‌کردند بودند. ما چون از قبل با ایشان آشنا بودیم موقعی که مجدداً قرار شد برویم در سیستان و بلوچستان در خدمت دوستان باشیم واقعاً وقتی فهمیدیم سردار لکزایی سرپرست آنجا هستند و ما می‌خواهیم افتخار داشته

باشیم که در خدمت ایشان باشیم تقریباً می شود گفت که هیچ دغدغه خاطر نداشتیم چون می دانستیم ایشان یک استوانه‌ای از همه خوبی‌ها هستند و ستون وحدت شیعه و سنی در منطقه و قابل قبولند.

اگر بخواهم خصوصیات فردی ایشان را بیان کنم ایشان شدیداً اهل برنامه‌ریزی بودند. به نظر من باید به ایشان دکترای بسیج می دادند. کاملاً به ریز و بم بسیج آشنا بود. ایشان از فرماندهی پایگاه شروع کرد، فرماندهی حوزه، فرماندهی ناحیه، فرماندهی اقشاری، معاون هماهنگ کننده سپاه سیستان، جانشین سپاه سلمان و سرپرست سپاه سلمان. در این مدت که من در خدمت ایشان بودم عرض می کنم باید دکترای بسیج را به ایشان می دادند چون خیلی آشنا بود. مثلاً من اگر می رفتم در سپاههای شهرستانها یک کار عمومی را انجام می دادم و بر می گشتم. بعد وقتی ایشان می رفت و صورت جلسه ایشان می آمد و من می خواندم تعجب می کردم. با اقشاری‌ها جلسه می گذاشت و ...

– منظور شما از اقشار، اقشار مختلف مردم که نیست؟

– اقشار، مثلاً بسیج دانش آموزی، بسیج دانشجویی، بسیج خواهران، بسیج سازندگی و به اینها می گفت بر اساس برنامه به من گزارش بدهید، برنامه سالتان چیست؟ سه ماه اول سال، شش ماه اول سال باید چه کار می کردید، گزارش بدین تا بر اساس آن شما را ارزیابی کنم. من شاید در عمر مسئولیتیم در بلوچستان که این سری دوم هم رفتم در پایگاه این گونه برخورد نمی کردم. بعدش هم موقعی که آنها گزارش می دادند چون به کار آشنا بود متوجه می شد که در کجا نقص و عیب و در کجا حسن دارند. می نشست صورت جلسه می کرد. می گفت این قسمت را یک ماهه، دو ماهه، سه ماهه،

شش ماهه و این قسمت را تا سفر بعدی که من می‌آیم باید رفع کنید. این خیلی تحول ایجاد می‌کرد در مناطق مختلف سپاه و نشان دهنده این بود که عزم ایشان این است که کارها بر اساس برنامه پیش برود. یک سپاه اگر می‌دانست که سردار لک‌زایی می‌آید یا من می‌آیم کلی تفاوت داشت. چون آنها وقتی می‌فهمیدند سردار لک‌زایی می‌آید، حواسشان را جمع می‌کردند چون قرار بود یک بازرسی اصولی از آن مجموعه انجام شود.

— شکسته نفسی نمی‌کنید سردار؟

نه! این را به خودش گفتم. به فرمانده نواحی هم گفتم. در جلسه عمومی هم عنوان کردم که واقعاً این نشان دهنده برنامه‌ریزی‌اش بود.

یکی دیگر از خصوصیاتش صبرش بود. واقعاً محل رجوع پرسنل بود. مثلاً اگر نیروها نمی‌توانستند یا سختشان بود که به ما بگویند مستقیم به سراغ ایشان می‌رفتند و بعد ایشان هم به بهترین روش به ما انتقال می‌داد. جلساتی که داشتیم نتیجه می‌گرفتند و بعد ختم جلسه را اعلام می‌کردند. اگر لازم بود افراد توجیه بشوند، سؤالی بپرسند، نقدی بکنند ایشان آماده بود.

ایشان خیلی مهربان بود. شدیداً دقت داشتند که چه چیزی حلال و چه چیزی حرام است؛ رعایت و حفظ بیت المال در رأس این دقتشان قرار داشت. من یادم هست که گاهی اوقات برای اینکه سر صبح و به موقع مثلاً به ایرانشهر برسم، شب حرکت می‌کردم. یک بار در فرصتی که من و ایشان تنها بودیم به من گفت چرا شما فعل حرام انجام می‌دهید؟ من گفتم آقای لک‌زایی فعل حرام نگو مثلاً بگو کم دقتی و ... که ایشان دوباره با همان صراحت قبل گفت نه! شما فعل حرام انجام داده‌ای و من شکایت شما را به سردار جعفری می‌کنم. پرسیدم: خوب آن فعل حرام بنده چه بوده؟

ایشان گفت حرکت در شب برای فرماندهان ممنوع است. بعد هم گفت من گزارش این کار شما را می نویسم. من از قبل، یک مجوز برای تردد در شب از سردار جعفری داشتم و به ایشان گفتم. ایشان گفت این نامه مال قبل است، الان شرایط فرق کرده و لازم است که شما دوباره نامه بگیری.

ایشان این طور مقید بود. راجع به سوخت و مصرف خودرو و پول. تقریباً می شود گفت خیلی از مسائل را گردن ما می انداخت. مثلاً گاهی اوقات مجبور می شدیم بگوییم که با مسئولیت ما این کار را انجام بده و آن وقت ایشان خیالشان راحت می شد و انجام می داد. از چهره اش پیدا بود که اهل تهجد است. با همه خیلی با مهربانی و عطف صحبت می کرد.

گاهی اوقات چون می دانستیم ایشان اهل تماشای فوتبال نیست با ایشان شوخی می کردیم و می گفتیم مثلاً دیشب بازی بارسلونا و رئال را دیدی؟ دیدی مسی چی کار کرد؟ ایشان لبخندی می زد؛ مشخص بود که از وقار و سنگینی و متانت برخوردار است و در عین حال متواضع بود.

گاهی اوقات که می خواستم با مجموعه ای برخورد کنم، یا از آن مجموعه انتقاد کنم، یا تذکر بدهم، ایشان پا درمیانی می کرد و عصبانیت ما را با سعه صدر و مهربانی اش به نیروها منتقل می کرد و ما هم تأثیرگذاری اش را می دیدیم. شدیداً همراه و مکمل کار ما بود.

— با توجه به اینکه ایشان جانشین شما بود، راجع به برخی از فعالیت های ایشان هم صحبت بفرمایید.

— ما در استان از طریق آقای سلیمانی^۱ متوجه شدیم چندین مجموعه داخل استان در بیرون از سپاه تعطیل است. مسئولیت با سپاه نبود ولی آقای

۱. نماینده محترم ولی فقیه و امام جمعه زاهدان.

سلیمانی مطرح کردند که اگر سپاه پای کار بیاید آنها احیا می‌شوند. یکی ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر و یکی هم بنیاد مهدویت و یکی از مجموعه‌ها هم مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا بود. من به عمق این مسائل توجه نداشتم که چقدر اینها زحمت می‌برد. آقای لکزایی را خواستیم و گفتیم همچون کاری است. گفت سردار! کار خیلی سخت است؛ اگر شما یعنی من فرمانده سپاه پشتیبانش نباشم نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. این مطلبی را که در این خانه خدا (مسجد نور تهران) دارم عرض می‌کنم من به ایشان گفتم شما این مسؤولیت‌ها را بپذیر در حکم فرماندهی سپاه سلمان. معاونتها را جمع کردیم گفتیم امر و دستور ایشان، دستور ماست و این کار خیلی مهم است و باید انجام بگیرد. به اعتراف حجت الاسلام زرگر که الان در مجلس نشسته است، ستاد احیای امر به معروف عقب‌ترین بود، امروز جزو بهترین ستادهای امر به معروف و نهی از منکر کشور است.

این خوبی و یا بدی که من می‌گویم لقلقه زبان من نیست چون مسؤولیت داشتم در سپاه این طوری عرض می‌کنم خدمتتان. به ایشان گفتیم حالا که ستاد احیای امر به معروف شهر و استان را فعال کردی، پس ستاد امر به معروف سپاه را هم فعال کن. ایشان یک کلاس تقریباً یک ساعته برای ما گذاشت که ستاد امر به معروف این است که من الان خدمتتان عرض می‌کنم و اینها یافته‌هایی بود که ما از ایشان داشتیم.

ایشان گفتند چون ستاد امر به معروف پایگاه محور هست، باید یک شورای امر به معروف پایگاه تشکیل بشود. چه کسانی عضو این شورا هستند؟ امام جماعت، ریش سفید محله، افراد مورد اعتماد که می‌توانند از اقشار مختلف باشند؛ هم از خواهران و هم از برادران. گفت این شورای امر به معروف دو کار باید انجام بدهند یکی این که یک گروه تشکیل بدهد برای ارشاد دهنده،

یک سری را هم باید شناسایی کنند به عنوان ارشاد شونده. گفتیم ارشاد شونده‌ها چه کسانی هستند؟ گفت ارشاد شونده می‌تواند یک آدم بی‌سواد باشد، معتاد باشد، مخل نظم آن منطقه، دزد، یا کسی که کارهای خلاف عرف می‌کند و یک تعدادی هم باید ارشاد دهنده باشند. ارشاد دهندگان هم می‌توانند همین شورا باشند که من می‌توانم به جرأت بگویم که ما در سپاه سلمان از نظر امر به معروف جزو آخرین رده‌ها بودیم نه اینکه فعالیت نمی‌کردیم، اصولی و بر اساس برنامه فعالیت نمی‌کردیم.

یکی دیگر از مجموعه‌ها بنیاد مهدویت بود که شاید کسی می‌گفت سپاه سیستان و بلوچستان چه کار دارد به بنیاد مهدویت. حالا نهایتش این بنیاد در سیستان معنی می‌دهد نه در بلوچستان. ایشان با پیگیری‌های خیلی خوبش بنیاد مهدویت را که محلی از اعراب نداشت، جان تازه‌ای داد. جزوات و کتاب‌های مهدویت، همایش‌های مهدویت، نیمه شعبان‌های با شکوه به همراه تبیین فلسفه انتظار را به زیبایی در جاهای مختلف پیگیر بودند.

در ستاد احیای امر به معروف هم کار را با همین قوت دنبال می‌کردند. کار دیگرشان هم سروسامان دادن به هیئت رزمندگان استان بود که تقریباً می‌شود گفت تشکیل نشده بود و یا تعطیل بود. ایشان با بزرگواری توانستند که هیئت رزمندگان را راه اندازی کنند، اما خودشان مسؤولیتش را بر عهده نگرفت و به آقای سردار باغبانی سپرد. اما عملاً کار توسط ایشان انجام می‌شد. ما و دوستان دیگر پادویی این کار را می‌کردیم.

– شما برنامه‌ای برای تبیین شخصیت ایشان ندارید؟

– در سیستم کلان مدیریتی استان، وحدت شیعه و سنی تعیین کننده است و شهید به این مطلب توجه داشت. ان شاء الله در آستانه چهلم سردار شهید

حاج حبیب لکزایی در دانشگاه افسری امام حسین علیه السلام یک جلسه نکوداشت و یک میزگرد می‌گذاریم و از چند نفر از دوستان بسیجی مان در بلوچستان و چند نفر هم از سیستان دعوت می‌کنیم که آنها بگویند شهید که بود.

الان خیلی از دوستان بلوچ به من می‌گویند که ما می‌خواهیم کارهایی انجام بدهیم. من به آنها گفتم احتمالاً دلسوزانی به سراغ شما می‌آیند. من پیشنهاد می‌کنم که حتماً به بلوچستان بروید و با آن دوستان مصاحبه کنید، قطعاً مطالب نابی خواهید شنید.

یکی دیگر از کارهایی که ایشان در کنار دیگر همکاران و دوستان آن نقش داشت، ایجاد مجتمع‌های تفریحی در خود استان و بیرون از استان مثل مشهد بود. سه تا یگان هم راه انداختیم؛ تیپ حضرت علی اکبر در زابل، تیپ صالحین در ایرانشهر و یگان امنیتی در خود زاهدان؛ که تقریباً با پیگیری هم توانستیم این اقدامات را انجام بدهیم. خیلی اصرار داشتند که اگر سیب و سوران، زهک و هیرمند شهرستان بشوند، ما هم آنجا یک سپاه ناحیه داشته باشیم. ما هر چه به ایشان می‌گفتیم که نیرو می‌خواهد، امکانات می‌خواهد و ... ایشان می‌گفت تشکیل بدهیم خدا می‌رساند. خدا را شکر الان هیچ شهرستان ما در استان نیست که ناحیه نداشته باشد. البته ضمن اینکه الان خدمات خوبی ارائه می‌دهند؛ دارای شدت و ضعف‌هایی هستند.

– ایشان یک مسؤولیتی داشتند که خیلی هم مظلوم واقع شده و آن اداره کردن مؤسسه خیریه امدادگران عاشوراست، راجع به این مؤسسه هم صحبت‌های شما را می‌شنویم.

– درست است، یک روز مسؤل مؤسسه خیریه امدادگران عاشورای کشور

آمدند استان و به ما گفتند مجموعه‌ای که در سراسر کشور خیلی فعال است و در استان سیستان و بلوچستان موضوعیت دارد را بیاییم و به کمک هم راه بیاندازیم. بعد به من گفتند اگر بخواهیم راه بیاندازیم به نظر شما چه کسی خوب است این کار را انجام دهد؟ گفتم که بهترینش آقای لکزایی است. با خود ایشان صحبت کردیم؛ ایشان هم گفتند که من با وجود این همه کار یک مقدار سخت است که این کار را بکنم. من گفتم شما بپذیر کمکتان می‌کنیم. امدادگران عاشورا وظیفه‌اش این است که در سطح استان چه شیعه و سنی، افرادی که مریض می‌شوند و استطاعت مالی ندارند برای درمان به این مجموعه مراجعه می‌کنند. تعدادی از پزشک‌های خیر هستند که با این امدادگران عاشورا ارتباط دارند. هر که را این ستاد معرفی می‌کند در تهران مشهد، قم، کرمان، یزد و جاهای مختلف درمان رایگان می‌کنند یا تخفیف ویژه می‌دهند. می‌دانم که به خاطر حضور آقای فتحیان در مرکزیت و در استان‌ها مثل آقای لکزایی و دوستان دیگر این کار خیلی با قوت انجام می‌گیرد. من نمونه دارم افرادی به من مراجعه می‌کردند که برای هزینه درمان هیچی نداشتند. مجموعه‌ای که ما معرفی می‌کردیم به آقای لکزایی و سایر دوستان، آنها را به صورت رایگان درمان می‌کردند. مجموعه خیلی خوب و قدری راه انداختند به کمک دوستان خوبمان در استان مثل بسیج جامعه پزشکی مانند «دکتر شکیبا» و دکترهای دیگر که در جاهای مختلف مسؤولیت داشتند. امدادگران عاشورایی که فعالیتش صفر بود، خدا را شکر توانسته آنجا خودش را پیدا کند. حالا من پیشنهاد می‌کنم چه ستاد احیا، چه بنیاد مهدویت و چه امدادگران عاشورا، به خواست این وجه مسمی‌ها سراغ این مجموعه‌ها و مسئولینشان برویم و مصاحبه‌های ویژه‌ای را ان شاء الله داشته باشیم.

– این اقدامات فرهنگی ایشان در ایجاد وحدت و امنیت در منطقه چه مقدار نقش داشت؟

– ایشان سیستانی بود، اما دلسوزی عجیبی برای بلوچستان داشت. و خدا را شکر به خاطر همین اقدامات ریشه‌ای و خوب ما امنیت قابل قبولی در استان داریم. مشخص است که مردم یک‌دل هستند و امنیت پایدار را مردم حفظ می‌کنند. خوب بالاخره دشمن هم دشمنی می‌کند اما شما شاهد هستید که بسیاری از توطئه‌ها توسط خود مردم خنثی شده است.

– وقتی شما می‌شنوید سردار شهید حاج حبیب لکزایی، چه چیزی به ذهنتان متبادر می‌شود؟

– وقتی می‌شنویم سردار لکزایی ابتدا به خاطر پدر شهید بودنش یاد شهدا می‌افتم. من یادم می‌آید در یک جلسه بودیم. بعد از این واقعه بانک مهر که خیلی‌ها در آنجا به شهادت رسیدند و بدنشان سوخت. پدرانشان خیلی بی‌قراری می‌کردند. بعضاً هم بد برخورد می‌کردند. یک پدری خیلی بی‌قراری می‌کرد. آقای لکزایی خیلی صبر کرد. صبر کرد، صبر کرد و صبر کرد تا اینکه صبرش تمام شد؛ ایشان به آن پدر شهید گفت من که دارم صحبت می‌کنم، من هم مثل خود توأم. تو اگر پدر شهیدی، من هم پدر شهیدم. من هم جنازهٔ بچه‌ام را جمع کردم. این چه برخوردی است؟ که آن پدر شهید خیلی آرام شد. من وقتی اسمشان می‌آید یاد پدر شهید بودنش می‌افتم.

گفتگو با موسی سنجولی

جانشین سردار شهید حاج حبیب لکزایی در ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر سیستان و بلوچستان

- به عنوان اولین سؤال می‌خواستم، معرفی اجمالی ستاد را از زبان شما بشنوم.

- بسم الله الرحمن الرحيم. رییس ستاد در مرکز آیت الله جنتی است. دبیرکل ستاد در مرکز؛ حجت الاسلام زرگر است. رییس ستاد در استان نماینده ولی فقیه در استان؛ آیت الله سلیمانی است. قائم مقام استاندار و دبیر ستاد سردار لکزایی بودند. ستاد پنج معاونت ادرا ت و کارخانجات، تشکل های مردمی، فرهنگی، سازمان های اجرایی و کمیته بانوان دارد. ستاد از سال ۱۳۷۹ در استان شکل گرفته است و سردار شهید حبیب لکزایی از نیمه اول سال ۱۳۸۹ به عنوان دبیر ستاد مشغول کار شدند. از نیمه دوم سال ۸۹ هم من به عنوان اولین و آخرین جانشین ایشان در ستاد بودم.

- قبلاً کجا مشغول بودید؟

- مسئول سازمان علمی - پژوهشی - فناوری سپاه سلمان در زاهدان بودم. مسؤولیت قبلی‌ام باعث آشنایی و رابطه بیشترم با سردار شد، چون گاهی از ایشان به عنوان سخنران دعوت می‌کردم. ضمن اینکه سبک مدیریت من را هم قبول داشت. یک روز مرا دفترشان خواستند و انتظاراتشان را در رابطه با کار و فعالیت در ستاد گفتند من هم قبول کردم و قول همکاری دادم. در مجموع حدود ده سال با ایشان آشنا بودم.

- روش مدیریت سردار لک‌زایی چطور بود؟

- شیوه مدیریت ایشان مبتنی بر اعتماد به زیرمجموعه و پیگیری مستمر و همیشگی بود. از صفر تا صد کار را پیگیری می‌کرد و خسته نمی‌شد و به این ترتیب بیشتر و بلکه همه کارها را به نتیجه و سرانجام می‌رساند. ویژگی مدیریتی دیگر ایشان این بود که نسبت به عهد و پیمان و قول و قرارشان وفادار بودند و فرقی نمی‌کرد که طرف مقابل چه مسؤولیت و مدرک و درجه‌ای داشته باشد. اگر هم جلسه‌ای برگزار می‌شد ایشان سرساعت در جلسه حاضر بودند و اینطور نبود که چون جلسه با محوریت ایشان برگزار می‌شود هر وقت خواستند یا هر وقت شد بیایند. می‌گفت می‌آیم و می‌آمد. شاید هم بهتر باشد اینطور بگویم که سردار خودش می‌آمد و به ما می‌گفت بیایید.

هر پیشنهادی که به ایشان می‌دادیم با دل باز و روی گشاده می‌شنید و بررسی می‌کرد. اگر مسؤولین ادارات مختلف از ایشان به عنوان دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان دعوت می‌کردند که در جلسات آنها شرکت کند، یا سخنران مراسمشان باشد، اگر وقت داشت حتماً قبول می‌کرد. جلسه‌ای که برگزار می‌شد ایشان تلاش داشت و تأکید و پیگیری

می‌کرد که نتیجه و خروجی جلسه ظرف یک ماه آینده خودش را در سطح استان پهناور سیستان و بلوچستان نشان بدهد. وقت شناس و پیگیر بود. مثلاً من یادم هست که ما با مدیر کل یکی از ادارات استان جلسه داشتیم و آن مدیر کل پذیرفت که کارهایی را در راستای احیای امر به معروف و نهی از منکر در زیرمجموعه‌هایش در سطح استان انجام بدهد. چند هفته بعد سردار راجع به همین موضوع از زابل تماس گرفتند و چند روز بعد از چابهار. یعنی ایشان در شمال و جنوب استان افرادی را به ادارت مربوطه فرستاده بودند، گزارشات آنها را دیده بودند و بعد با ستاد تماس گرفتند که از آن مسئول حالا تشکر بشود یا سؤال بشود که چرا به تعهداتش عمل نکرده. روش کار ایشان اینطور بود.

منشش اینطور بود که کار را همراه با احترام به زیردست پیش می‌برد، تحکمی در کار نبود. نمی‌خواست کار را با زور پیش ببرد. اخلاق را قربانی انجام کار یا پیش‌برد و پیشرفت کار نمی‌کرد. دستوری کار نمی‌کرد.

– خوب این روش چقدر جواب می‌داد؟ چون برخی معتقدند که وقتی

کسی با محبت برخورد می‌کند دیگران سوء استفاده می‌کنند؟

– ممکن است کسانی سوء استفاده کنند و باید جاهایی با زبان قانون و حقوق و دستور، عمل و برخورد کرد؛ سردار هم در زمان خودش قاطعیت لازم را داشت، اما محبت و صمیمیت برایشان اولویت داشت و برخورد قانونی و دستوری در مرتبه‌های بعد بود. اینجا برای پول کسی نیامده، نه اینکه پول نگیرند بلکه برای پول و صرفاً فقط برای پول کار نمی‌کنند چون من اطلاع دارم که برخی از دوستان می‌توانند بروند در جاهای دیگر و چند برابر اینجا حقوق بگیرند. ما اینجا دوستانه و برادرانه با هم کار می‌کنیم.

– خوب سردار در ایجاد این الفت و دوستی میان نیروهایش چقدر نقش داشت؟

– عامل اصلی و مهم پدید آمدن و استمرار این محبت و صمیمیت سردار بود. آدم با صبر و حوصله‌ای بود. درست است که سردار بود، اما لیاقت و شایستگی را ما در وجودش احساس می‌کردیم. ما از این کلمه حساب نمی‌بردیم. واقعاً کلمه و درجه سرداری برای ما و بین ما مطرح نبود. رفاقت و صمیمیت بود.

– در این مدت پیش آمد که سردار کسی را تنبیه کند؟ روش تنبیه ایشان چگونه بود؟

– از تنبیه یا عصبانیت از من نپرس. اما بهتر است کلمه تنبیه را حذف کنیم و از شیوه برخورد اخلاقی سردار بنا به مقتضیات زمانی و مکانی صحبت کنیم. در مجموعه فرهنگی باید با اخلاق و رفتار، خاطی را تنبیه کرد که این دیگر همان شیوه اخلاقی مناسب و متناسب است نه تنبیه و معنایی که از تنبیه به ذهن متبادر می‌شود.

– یعنی سردار عصبانی نمی‌شد؟

– چرا عصبانی شده؛ پیش می‌آمد که نیرویی به وظیفه‌اش عمل نکند. پیش هم می‌آمد که سردار از او سؤال و بازخواست کند. اما وقتی ایشان احساس می‌کرد که بحث دارد به قول معروف کش پیدا می‌کند و به جدال کشیده می‌شود سکوت می‌کرد. می‌توانست با تحکم و دستور به بحث خاتمه بدهد اما ایشان سکوت می‌کرد. یعنی علی‌رغم اینکه هم جایگاهش و هم

دستورالعمل به او اجازه می‌داد که فرد خاطی را نه به قول شما تنبیه بلکه توبیخ کند، ایشان سعی داشت اخلاقی برخورد کند. به نظر من بین طرف مقابل و خودش، حق را به طرف مقابل می‌داد و کوتاه می‌آمد.

به عنوان نمونه به سرباز دم در ستاد چند بار گفته بودیم که در به خاطر مسائل امنیتی باید همیشه بسته باشد. اگر کسی کار داشت هماهنگ می‌کند. چند بار هم تذکر داده بودیم. بعد از همه اینها سردار یک بار از در باز وارد می‌شود و سرباز سر پستش نبوده؛ یعنی هم در باز بوده و هم سرباز سر جایش نبوده. ایشان از مسئول دفترش می‌پرسد که سرباز دم در کجاست؟ سرباز هم از پله‌ها در حال پایین آمدن بوده که مسئول دفتر اشاره می‌کند و می‌گوید این هم سرباز. سردار با سرباز - که علی رغم تذکرات متعدد مراقب نبوده - کمی تند برخورد می‌کند. خوب این صبح بود. حوالی ظهر که من ایشان را دیدم، متوجه شدم که ناراحت است. به من گفت دلم رضا نمی‌شود! نباید با سرباز اینطور برخورد می‌کردم. و واقعاً از این مسئله ناراحت بود. الان هم همان سرباز در همین مجموعه است اما به نظر من از آن جایگاه این احساس ندامت قابل تقدیر است. برخورد تند با سرباز هم باعث ناراحتی ایشان شد. دقیقاً همین برخورد، روش و منش سردار را در زندگی ایشان نشان می‌دهد.

- خاطره دیگری هم از سردار به یاد دارید؟

- خاطره زیاد است؛ یک روز بعد از ظهر من و حاجی در ستاد تنها بودیم. من به سردار گفتم به فکر خودت هم باش. به من گفت فلانی از روزی که خدا این چشم را از من گرفته، بقیه‌اش اضافه است. من خندیدم و گفتم سردار ما که اضافه نیستیم. جواب داد شما هر وقت کاری یا مشکلی داشتی

و من هم زنگ زدَم فقط بگو که کار دارم و نمی‌آیم. و تأکید هم کرد که می‌توانی که نیایی. نه برای کار ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر و نه برای کار بنیاد مهدویت. منظورم این است که ایشان نه تنها دنبال پول و پست و مقام نبود، بلکه سلامتی خودش را هم هزینه و وقف و بلکه قربانی راه خدا کرده بود. واقعاً برای خودش تلاش نکرد. به فکر خودش نبود. بارها گفتم مقداری هم به فکر خودت باش، کار و مشکلات همیشه وجود دارد. به فکر سلامتی‌ات باش. اصلاً گوش نمی‌کرد نه از من و نه از دیگران.

- به نظر شما ویژگی بارز سردار شهید حاج حبیب لک‌زایی چه بود؟
- کظم غیظ و فرو خوردن خشم را ما واقعاً از ایشان دیدیم.

- ساعت کار شهید لک‌زایی چطور بود؟

- ساعت کاری اصلاً برای ایشان معنا نداشت. بعد از ظهرها اینجا بود. تا حدود ساعت ۲ سپاه بود. بعد از ظهر هم اینجا و بنیاد مهدویت عجل الله تعالی فرجه الشریف، که همین ساختمان کنار ماست. اکثر جلسات هم بعد از ظهر بوده. جالب است که شما بدانید اولین جلسه شورای سیاست‌گذاری امر به معروف و نهی از منکر ستاد، ساعت ۱۲ شب در دفتر استاندار تشکیل شد. واقعاً ساعت کاری برای سردار معنا نداشت.

یازده، دوازده شب برای من زنگ می‌زد، می‌پرسید خواب که نبودی؟ بعد هم می‌پرسید که فلان کار چی شد. حتی آقای شهدادی (مسئول امور مالی ستاد) می‌گفت سردار یک بار ساعت چهار صبح از مشهد به من زنگ زده. بعد آقای شهدادی به شوخی به سردار گفته انتظار داشتیم ساعت ده شب، یازده شب، دوازده شب، حتی دوی شب زنگ بزنید نه چهار صبح.

– حقوق ماهیانه سردار چقدر بود؟

– از زمانی که سردار اینجا مسؤولیت قبول کرده، یک ریال حقوق نگرفته است. مسؤل امور مالی مان آقای شهدادی هم این مطلب را تأیید می کند. آیت الله سلیمانی که رییس ستاد احیا و بنیاد مهدویت هستند هم، روز چهارم در مسجد جامع در سخنرانی شان گفتند که ایشان حقوق نگرفتند نه از ستاد احیا و نه از بنیاد مهدویت.

– عجب! شما آخرین بار کی با سردار دیدار داشتید؟

– کلاس اخلاق مدیران داشتیم در دفتر آیت الله سلیمانی. من مثل همیشه آخر جلسه نشسته بودم. رفتم جلو که از سردار مطلبی را بپرسم. سردار کنارش برای من جا باز کرد و من نشستم و سؤال را پرسیدم. می خواستم برگردم که به آرامی دستم را گرفتند که بمان. من هم کنارشان تا آخر جلسه نشستم. در همین اثنا به من گفتند آقای سنجولی من چند روزی استان نیستم. جریان از این قرار بود که هشتم آبان ۱۳۹۱ ما سومین همایش "تیین رویکردها، راهبردها و توانمندسازی ستادهای احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان" را می خواستیم برگزار کنیم. برای ما خیلی سخت بود که به زمان اجرای برنامه نزدیک می شدیم و آن وقت سردار حدود چهار روز جهت هماهنگی های لازم کنار ما نباشد. خندید. زد روی دستم و گفت ما می رویم، شما هم رییس دارید؛ یعنی آیت الله سلیمانی. بعد هم زد روی زانویم و با لبخند گفت خود دانید. و ... رفت ...

– وقتی می شنوید "سردار لک زایی" اولین چیزی که به ذهنتان می آید چیست؟

– ناراحت نمی شوی؟

– نه! بفرماید.

– تنها چیزی که یادم می آید این است که مرگ از رگ گردن به ما نزدیک تر است. همه باید این پیش بینی را بکنیم و رفتار و عملکردمان را بر طبق آن تنظیم کنیم. سردار با پای خودش رفت تهران و این اتفاق افتاد؛ اما مرگ او را غافلگیر نکرد. همه باید آماده باشیم و باید راه آنها را ادامه بدهیم.

■ گفتار سوم

در تسلاى داغ

حبيب

پیام تسلیت دکتر علی لاریجانی

رئیس مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت سردار جانباز قهرمان، ابوالشهید گرامی مرحوم "حاج حبیب لکزایی" پس از تحمل نزدیک به سه دهه رنج و مصائب ناشی از جراحتهای دوران دفاع مقدس موجب تأسف و تأثر گردید.

مرحوم حاج حبیب لکزایی، چهره انقلابی و شناخته شده برای مردم مقاوم سیستان و بلوچستان بود و در طول عمر خود خدمات مهمی در راه استقرار نظام جمهوری اسلامی بر جای گذاشت.

اینجانب ضمن عرض تسلیت این ضایعه به مردم متدین استان سیستان و بلوچستان و خانواده گرامی آن فقید سعید، برای آن مرحوم رحمت و مغفرت و برای بازماندگان صبر و شکیبایی از درگاه خداوند متعال مسألت می‌کنم.

علی لاریجانی

رئیس مجلس شورای اسلامی

پیام تسلیت آیت الله اختری دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت (ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

"من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا"

حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر نجف لکزایی زید عزه خبر شهادت برادر بزرگوار شما "سردار رشید اسلام حاج حبیب لکزایی" که از یادگاران دوران پرشکوه دفاع مقدس بود، موجب تأثر اینجانب گردید. آن شهید عزیز که از خاندان روحانیت سر برآورد و در مکتب اهل بیت (ع) تربیت یافت، جوانی خود را وقف آرمان‌های امام (ره) و انقلاب نمود و سپس با حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، سلامتی خویش را فدای اسلام کرد.

شهید لکزایی پس از پایان جنگ نیز با خدمت در عرصه‌های مختلف نظامی، فرهنگی و اجتماعی منشأ آثار فراوانی برای کشور - به ویژه استان سیستان و بلوچستان - گردید.

اینجانب شهادت این چهره خدوم را خدمت شما تبریک و تسلیت عرض نموده، برای آن شهید عزیز علو درجات و برای بازماندگان صبر و اجر مسألت می‌نمایم.

محمد حسن اختری

دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت (ع)

۲۵ مهر ۱۳۹۱

پیام تسلیت آیت الله اراکی دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب برادر ارجمند حضرت حجت الاسلام والمسلمین نجف لکزایی
معاونت محترم فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت(ع)
شهادت صابرا نه و محتسبانه ی برادر بزرگوار حضرتعالی را که زندگی او
مدرسه ی اخلاص و پایداری و صبر و ایثار بود، به جنابعالی و همه ی
بازماندگان عزیز تسلیت عرض می کنم.
بیت اصیل و پاکی همچون بیت جنابعالی و ابوبین محترم شما، شایسته ی
پرورش بزرگانی چون این عزیز است.
برای جنابعالی و همه ی بازماندگان، اجر جزیل و صبر جمیل مسألت دارم

والسلام علیکم ورحمة الله

محسن اراکی

۲۳ آبان ۱۳۹۱

پیام تسلیت استاد محسن قرائتی

رئیس هیئت امنای بنیاد مهدویت

بسمه تعالی

انا لله و انا الیه راجعون

درگذشت پدر شهید، جانباز عزیز سردار حبیب الله لکزایی، افسر دفاع از حریم مهدویت را به خانواده، برادران، همکاران و همراهان ایشان در بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف تسلیت می‌گوییم.

ان شاء الله زحمات ایشان در دفاع از فرهنگ مهدویت، مورد قبول حضرت قرار گیرد.

از خداوند متعال برای بازماندگان اجر و صبر خواهانم.

محسن قرائتی

رئیس هیئت امنای بنیاد مهدویت

پیام تسلیت سردار محمد علی جعفری فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

"ما اصاب من مصیبه الا باذن الله و من یؤمن بالله یهد قلبه"

خانواده محترم و معزز برادر جانباز مرحوم لکزایی

سلام علیکم

خبر درگذشت برادر هم‌رزم، جانباز سرافراز، ابوالشہید "سردار سرتیپ دوم پاسدار حبیب لکزایی" واصل و موجب تألم خاطر گردید. آن عزیز سفر کرده را همان بس که حیات طیبہ اش را به عشق و ارادت به اهل بیت (ع) و جان برکفی و سلحشوری در رکاب معمار کبیر انقلاب، حضرت امام خمینی (ره) و خلف صالح ایشان، مقام معظم رهبری، سپری و فرزند صالح، همچون "شہید مسلم لکزایی" را تقدیم آستان حضرت دوست نمود و با کوله باری از صبر، ایثار و مجاہدت، هم‌زمان با سالروز سوگواری شہادت حضرت جواد الائمه، امام محمد تقی (ع) جهان فانی را و انہاد و بہ دیار باقی شتافت.

اینجانب درگذشت سردار رشید اسلام و سرباز فداکار ولایت را بہ فرمانده معظم کل قوا، شما خانوادہ محترم، بستگان و بازماندگان گرامی و نیز ہم‌زمان ایشان تسلیت عرض نموده، از خداوند منان مزید توفیقاتتان را در سایہ سار عنایات حضرت بقیۃ اللہ الاعظم، امام زمان (عج) و تحت زعامت ولی امر مسلمین جهان، حضرت آیت اللہ العظمی امام خامنہ‌ای مسئلت می‌نمایم.

سرلشکر پاسدار محمد علی جعفری

فرمانده کل سپاہ پاسداران انقلاب اسلامی

پیام تسلیت سردار نقدی

رئیس سازمان بسیج مستضعفین

شهادت درّی گران‌قیمت و گوهری بی‌بدیل در اقیانوس معرفت الهی بوده و تنها کسانی اذن سیراب شدن از این اقیانوس بی‌متنه‌ی را دارند که به مقام آسمانی معرفت الهی رسیده باشند و شهید به واسطه این معرفت الهی و مقام معنوی، همواره با خون مطهر خویش جامعه را به سوی خوبی‌ها و کمالات رهنمون ساخته و به همین جهت شهید و شهادت چراغ فروزانی است در دنیای تیره و تاریک برای نیل به روشنی مطلق که همان بندگی خالصانه در درگاه باری تعالی است.

در توفیق شهادت آنچه در بیانات و وصایای شهیدان به عنوان یادگاری ارزشمند و میراثی جاودان برای نسل‌های بعدی می‌ماند همواره اطاعت محض از ولایت به عنوان رمز نیل به این توفیق است.

بسیجی دلاور و جانباز غیور مرحوم سردار سرتیپ پاسدار حبیب‌الله لکزایی جانشین محترم سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان از جمله فرماندهان ارزنده‌ای بود که نه تنها با مقاومت و ایثار و مجاهدت خالصانه در دوران با شکوه دفاع مقدس و پس از آن در میان مردم ولایتمدار استان سیستان و بلوچستان تلاش‌ها و خدمات خالصانه‌ای را از خود به یادگار گذاشت، بلکه با تقدیم فرزندان معصوم خویش به پیشگاه خداوند متعال، ایثار و از خود گذشتگی را به اوج رساند.

اینجانب به نمایندگی از خیل عظیم بسیجیان شهادت پدر شهید لکزایی را به ساحت قدسی حضرت ولی‌عصر ارواحنا له الفدا، امام خامنه‌ای عزیز و امت سلحشور ایران اسلامی بویژه مردم عزیز و بسیجیان سلحشور و

پاسداران خستگى ناپذير سيستان و بلوچستان و به خانواده معظم آن شهيدان
تبريك و تسليت عرض مى نمايم و از محضر خداوند منان علو درجات را
خواستارم.

سردار سرتيپ محمدرضا نقدي

رئيس سازمان بسيج مستضعفين

پیام تسلیت مسعود زریبافان

معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و ایثارگران

انا لله و انا الیه راجعون

خانواده محترم جانباز گرانقدر سردار سرتیپ پاسدار حبیب لکزایی، جانباز معزز جناب آقای حبیب لکزایی، پدر شهید سرافراز مسلم لکزایی، سبکبال پرگشود و به سوی معبود خود شتافت. به روح این سفر کرده به ملکوت و روح تابناک فرزند شهیدش درود می فرستم.

اشک از چشم بر می گیریم که پاداش راست کردارانی چون او جز هم جواری با اولیای خدا و نوشیدن از زلال رحمت الهی چیز دیگری نیست.

اینجانب به نمایندگی از خانواده های معزز شهدا و ایثارگران کشور، ضمن عرض تسلیت به امام زمان (عج) و نایب ایشان مقام معظم رهبری (مدظله العالی) و امت شهیدپرور حزب الله و همدردی با شما خانواده محترم، از خداوند متعال علو درجات برای آن عزیز سفر کرده و صبر جمیل برای بازماندگان مسئلت می نمایم. به یقین روح بلند آن مرحوم در بالاترین مراتب بارگاه قدسی با سالار و سرور شهیدان محشور و همجوار خواهد گردید.

ان شاء الله

مسعود زریبافان

معاون رئیس جمهور

و خادم خانواده های معظم شهدا و ایثارگران

پیام تسلیت سردار فضلّی

جانشین بسیج کل کشور

بسمه تعالی

سال تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی گرامی باد
امروز زنده نگهداشتن یاد و خاطره شهداء کمتر از شهادت نیست. امام

خمینی (ره)

خانواده محترم سردار حاج حبيب لک زایى
سلام بر شما خانواده عزیزى که با عروج شهادت گونه گرانمایه ترین گوهر
زندگى خویش رسالت عظیم انسانیت و عبودیت در راه خدای بجای آورده
و با صبر و شکیبایی در راه خدا چشم و چراغ این ملت شده اید.
سلام به شما که افتخار آفرینان جامعه اسلامی هستید. سلام بر شما که
همچون عزیزتان عزت ابدی یافته اید.

اینک خداوند منان را شاکریم که به مناسبت سی و سومین سالگرد هفته
بسیج به ما توفیق زیارت شما خانواده معظم شهید را عنایت فرمود گر چه
با عروج شهادت گونه ابوالشهید و آن جانباز معظم قلب ما را سراسر غم
و اندوه فرا گرفته است اما امیدواریم که انشاء الله خداوند بر همگان توفیق
ادامه راه شهدا و آن عزیز سفر کرده و فرصت خدمت به اسلام و مسلمین
را عنایت فرماید.

سرتیپ پاسدار علی فضلّی

رئیس ستاد راهیان نور و جانشین سازمان بسیج مسنضفین

پیام تسلیت فداحسین مالکی رئیس ستاد مبارزه با قاچاق کالا

بسم رب الشهداء و الصدیقین

در طول هشت سال دفاع مقدس، جبهه‌های ما مملو از عاشقانی بوده است که سرگذشت شان را باید بر برگ برگ گل با خون شقایق‌ها نوشت. دلیر مردانی که در عرصه خاک لوای سربلندی را از دست ندادند و جان بر کفانی که پاره‌ای از تن خود را دادند تا شیوه پافشاری در راه حق را زنده نگاه دارند. خبر شهادت جانباز سردار سرتیپ پاسدار "حبیب لکزایی" که پس از ۲۴ سال تحمل رنج و مرارت جراحتهای دوران دفاع مقدس سرانجام دعوت حق را لبیک گفت و به هم‌سنگران و هم‌زمان شهیدش پیوست، چنان سنگین و جانسوز است که به سختی به باورها می‌نشیند. اندوه مادر غم از دست دادن این عزیز جانباز و پدر شهید که خدماتی شایسته و به یاد ماندنی و ارزنده‌ای را از خود به یادگار باقی نهاده است پایان یافتنی نیست، لیکن در برابر تقدیر حضرت حق چاره‌ای جز تسلیم و رضانمی باشد. شهادت این سردار رشید اسلام را به محضر رهبر معظم انقلاب (مد ظله العالی)، خانواده‌های معزز شهدا و جانبازان و ایثارگران خصوصاً مردم شریف و نجیب استان سیستان و بلوچستان تبریک و تسلیت می‌گوییم و برای این شهید بزرگوار آرزوی علو درجات و غفران و رحمت واسعه الهی آرزو مندیم و برای بازماندگان و دیگر هم‌سنگران او صبر و شکیبایی و سلامتی مسئلت داریم.

فداحسین مالکی

رئیس ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز

پیام تسلیت سردار حجازی معاون آماد و پشتیبانی ستاد کل نیروهای مسلح

بسم الله الرحمن الرحيم

"مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا". از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده اند.

قرآن کریم، سوره احزاب، آیه ۲۳

خبر عروج شهادت گونه سردار سپاه اسلام سردار لکزایی جانشین فرمانده سپاه پاسداران سیستان و بلوچستان تأسف برانگیز و دردناک بود. آیا در منطقه سیستان و بلوچستان کسی هست که سردار لکزایی را نشناسد؟ او مصداق بارز من ينتظر، بود، عشق به شهادت در وجود او همچون دوستان شهیدش موج می زد. سردار میدانهای نبرد بود. او بارها تا مرز شهادت پیش رفت و از مرگ نهراسید و همیشه دنبال پرخطرترین مأموریت ها بود، لحظه ای خوف به دلش راه نداد و جانبازی آن عزیز والا مقام دلیل این ادعاست.

جبهه های نبرد حق علیه باطل بر وجودش افتخار می کردند، فرماندهان سپاه اسلام بر چنین دلورمردی مباهات می کردند، چهره نورانی و روحانی او توجه همگان را به خود جلب می کرد. او در مقابل دشمن خشن و با صلابت و در مقابل دوستان متواضع و بردبار بود. از قافله عشق بازمانده بود تا رسالت خودش که مبارزه با اشرار و گروهک های وابسته به شرق و غرب بود، را کامل کند، روحیه شهادت را در خود زنده نگهداشته بود. او برای

حفظ جمهوری اسلامی و پایداری نظام اسلامی از تمام وجود مایه گذاشت و دوران به اسارت بردن نزدیکان خود را تحمل کرد و شاهد به شهادت رسانیدن عزیزانش بود ولی در مقابل آنان همانند کوه‌های سر به فلک کشیده محکم و راسخ بود. اما تقدیر الهی اینگونه رقم خورد تا در حین مأموریت ندای حق را لبیک گوید و به کاروان دوستان شهیدش ملحق شود. در پایان عروج شهادت‌گونه اسوه صبر و مقاومت و ایثار و فداکاری فرمانده جانباز و دلیر خطه دلاور خیز سیستان و بلوچستان را به همه عزیزان استان بویژه به خانواده محترم او هم‌زمان و همکاران نظامی خودم در استان تسلیت عرض می‌نمایم. روحش شاد و همواره یادش گرامی باشد.

سرتیپ پاسدار سیدمحمد حجازی

۱۳۹۱/۷/۲۸

پیام تسلیت مشترک نماینده ولی فقیه، استاندار و فرمانده سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

مردم مسلمان و فهيم استان سيستان و بلوچستان!

عروج ملکوتی پاسدار مجاهد و جانباز پارسا، سردار پاسدار حبیب لکزایی (اعلی الله مقامه) موجب تأسف و تأثر شدید اینجانبان گردید.

این رزمنده عالیقدر از جمله شخصیت‌های نادر استان سیستان و بلوچستان است که در سراسر عمر و در مراحل زندگی خویش منشا برکات فراوان برای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و مردم استان بود.

وی در دوران رژیم ستم‌شاهی جزو مبارزین نهضت اسلامی و در دوران انقلاب در شمار مجاهدان و در طول هشت سال دفاع مقدس با جانبازی و از خود گذشتگی در کنار رزمندگان اسلام و در سال‌های پس از جنگ تحمیلی در عرصه فرهنگی و نشر و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت و ارزش‌های ناب اسلام و انقلاب، خدمات شایان و ماندگاری را از خود برجای گذاشت و پس از سال‌ها تحمل درد و رنج ناشی از جراحات دوران دفاع مقدس به لقاء الله پیوست.

اینجانبان فقدان این مبارز نستوه عرصه جهاد و زهد را به محضر فرمانده معظم کل قوا حضرت آیت الله خامنه‌ای (دامت برکاته)، مردم شریف استان، خانواده‌های معزز شهدا، ایثارگران و جانبازان، نیروهای نظامی و انتظامی، خاندان مکرم و بازماندگان، دوستان و هم‌سنگران ایشان تسلیت عرض

نموده و از خداوند متعال برای آن فقیه سعید علو درجات و مغفرت و رحمت واسعه الهی مسئلت می نماییم.

عباسعلی سلیمانی، نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه زاهدان

حاتم نارویی، استاندار سیستان و بلوچستان

سید حسن مرتضوی، فرمانده سپاه سلمان استان

پیام تسلیت دکتر سید باقر حسینی نماینده مردم سیستان در مجلس شورای اسلامی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

خوشا آنانکه جانان می شناسند طریق عشق و ایمان می شناسند
یاران همه رفتند جا مانده ام من از خیل مشتاقان وا مانده ام من
سلام و درود بر راست قامتان همیشه تاریخ آنان که در مسیر حرم یار می
نوش سراچه کوثر شدند و لب بر لب الماسه اهورایی، زمزم می ناب معرفت
در میعادگاه پر از نور معراج خونین و عاشقانه با زمزم امن یجیب، بر شهادت
لبخند زدند.

سلام و درود بر عاشق و دلباخته شهادت، او که ردای زیبای جانبازی به تن
کرد. او که غنچه زیبایش "مسلم" را در راه خدا پرپر شده روی دست دید
تا نامش مزین به پدر شهید شود.

آری سخن از حاج حبیب لکزایی است. او که دیگر دوری یاران سفر کرده
را تحمل نکرد و با عروج عاشقانه و ملوتی بر شهادت لبخند زیبایی زد و
به خیل عند ربهم یرزقون پیوست و قلب مقام معظم رهبری، دلدادگان و
سالکان الی الله و جامعه ایثارگر را جریه دار ساخت.

اینجانب ضمن عرض تسلیت به مردم غیور و شهید پرور سیستان، خانواده
آن عزیز سفر کرده، از خداوند متعال صبر جمیل را برای وابستگان مسئلت
داشته، علو درجات رحمت و مغفرت الهی را برای آن فقید سعی خواستارم.

دکتر سید باقر حسینی

نماینده مردم زابل، زهک و هیرمند در نهمین دوره مجلس شورای اسلامی

پیام تسلیت دکتر حلیمه عالی نماینده مردم سیستان در مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

و بشارت دهید به مؤمنان و صابران زمانی که مصیبتی به شما می‌رسد صبر و شکیبایی پیشه کنید و بگویید بازگشت همه به سوی اوست (قرآن کریم)؛ پس خاضعانه و خاشعانه سر تسلیم و بندگی به آستانش فرود می‌آوریم.

خانواده محترم لکزایی و مردم شریف سیستان!

عروج ملکوتی سردار رشید اسلام حاج حبیب الله لکزایی را به شما و سایر داغداران تسلیت عرض نموده، مصیبتی است که کلام را یارای آن نیست و تحملش از حوصله ما خاکیان خارج است. اکنون باید صبور بود؛ زیرا پرواز ملکوتی آن عزیز بر آسمان بیکران جنت، زیباترین پروازهاست؛ لیکن در قبال تقدیر الهی سر تعظیم فرود آورده و جهت مزید درجات آن عزیز و صبر و اجر بازماندگان دست به دعا به درگاه ایزد منان بلند می‌کنیم.

روح پاکش قرین رحمت ایزدی و همنشین اولیای الهی باد و برای بازماندگان صبر و شکیبایی از خداوند منان مسئلت داریم.

روحش یاد و یادش گرامی باد

دکتر حلیمه عالی

نماینده مردم زابل، زهک و هیرمند در نهمین دوره مجلس شورای اسلامی

پیام تسلیت یعقوب جدگال

نماینده مردم چابهار، نیکشهر و کنارک در مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

در گذشت برادر جانباز سردار سرتیپ حبيب الله لکزایی که از ذخایر شایسته و ممتاز و از جانبازان سرافراز هشت سال جنگ تحمیلی بودند و عمر پر برکتش مایه مباحات بسیجیان و پاسداران سپاه اسلام بود را خدمت حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای، خانواده آن مجاهد اسلام و هم‌زمان آن عزیز در دوران دفاع مقدس و عموم بسیجیان، ملت رشید ایران و علی‌الخصوص مردم شهید پرور استان سیستان و بلوچستان تسلیت عرض می‌نمایم.

یعقوب جدگال

نماینده شهرستان‌های چابهار، نیکشهر و کنارک در نهمین دوره مجلس شورای اسلامی

پیام تسلیت حجت الاسلام و المسلمین زرگر دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور

بسمه تعالی

با کمال تألم و تأسّف اطلاع حاصل شد سردار لکزایی، دبیر محترم و معزز ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان، به رحمت ایزدی پیوسته است. ضمن تسلیت و تعزیت به مردم شهیدپرور استان و خانواده محترم و بازماندگان آن مرحوم و همکاران ایشان از خداوند سبحان برای وی طلب مغفرت و آمرزش می‌نماییم و امیدواریم با بزرگ آمر به معروف و ناهی از منکر حضرت ابا عبدالله الحسین و یاران باوفایش محشور گردند. شایان ذکر است وی در طول خدمت خود در استان ضمن هماهنگی لازم باعث تحول اساسی و ارزنده در ستاد احیا شده و همواره سعی داشت تا این فریضه الهی به نحو احسن در میان مردم جاری و ساری گردد.

روحش شاد

سید احمد زرگر

دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور

پیام تسلیت دکتر عباس شیبانی

مدیر عامل بنیاد مهدویت کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم

من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا

شنیدن درگذشت سردار رشید اسلام برادر حبیب الله لکزایی باعث تأسف و تأثر گردید. اینجانب شهادت این سردار پرافتخار که در عرصه ترویج و تعمیق و دفاع از مهدویت نیز تلاش فراوان داشت را به بازماندگان و تمام ارادتمندان ایشان تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم.

به یقین خدمات شایسته و خالصانه ایشان در عرصه‌های مختلف، الگویی برای نوجوانان و اقشار گوناگون خواهد بود.

در پایان برای ایشان علو درجات و برای بازماندگان، هم‌زمان و همکاران ایشان اجر و صبر و توفیق تداوم راه پرافتخار ایشان را مسئلت می‌نمایم.

دکتر عباس شیبانی

مدیر عامل بنیاد مهدویت کشور

پیام تسلیت دکتر جلال رحیمی

رئیس مجلس ایثارگران کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

با سلام و درود به محضر حضرت ولی عصر مهدی موعود (عج) و نایب برحق ایشان حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی و سلام و صلوات به روح پر فتوح امام راحل (ره) و شهدای اسلام و انقلاب که با درک طریقت حق گام در راه و مسلک سید و سالار شهدای اسلام حضرت اباعبدالله الحسین نهادند و میراث‌دار بیرق سرخ شهادت گشتند.

امروز جامه سیاه بر تن کرده و به سوگ یاری دیرین و دلاوری دلیر نشسته‌ایم. مردی که سادگی و ساده زیستن سرلوحه زندگی‌اش بود و تا آخرین لحظه عمر بر این باور استوار ماند.

سردار سرافرازی که سال‌های جوانی خود را در سنگرهای عشق و معرفت و در دفاع از کیان و ناموس کشورش سپری کرد و حماسه‌هایی جاوید خلق نمود. ایشان بارها و بارها پیکر پاکش را به گلوله‌ها و ترکش‌های خصم دون سپرد و مدال پرغرور جانبازی برگردن آویخت و در این راه، خون سرخ فرزند و داماد عزیزش را تقدیم انقلاب کرد اما اجازه نداد تا گزندى به مردم میهنش وارد آید.

اکنون مجلس ایثارگران کشو این ضایعه جانسوز و درگذشت عضو فعال و برجسته مجلس ایثارگران کشور را به پیشگاه مقام

فصل دوم/گفتار سوم/در تسلاى داغ حبيب ♦ ۲۴۳

عظمای ولایت و کلیه هم‌زمان آن عزیز و عموم ایثارگران معزز
استان تسلیت عرض نموده و برای بازماندگان ایشان از حی
سبحان طلب صبر و شکیبایی می‌نماییم.

جلال رحیمی

رئیس مجلس ایثارگران کشور

پیام تسلیت سردار پاکپور فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام خدا بر صابران و شاکرانی که با صبر و شکیبایی خویش روح مقاومت و ایستادگی را در کالبد جامعه دمیدند. بی گمان رشد و شکوفایی این انقلاب در گرو مجاهدتها و ایثارگری‌های عزیزانی است که با سرمایه جان خود، پاسدار ارزش‌ها و فضیلت‌ها شدند و با فداکاریشان بقای انقلاب و شعائر الهی را تضمین نمودند.

برادر جانباز سرافراز سردار شهید "حبیب الله لکزایی" در زمره این مجاهدان فی سبیل الله بود که در طول عمر پربرکتش، عاشقانه به جامعه اسلامی خدمت و با تمام وجود، خود را وقف اسلام و انقلاب نمود و در این راه فرزند عزیزش را نیز تقدیم کرد.

اینجانب یاد و خاطره این عزیز به حق پیوسته و فرزند شهیدش را گرامی داشته، ضمن عرض تسلیت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) و همچنین فرمانده معظم کل قوا، از محضر خدای سبحان علو درجات ایشان و صبر و بردباری خانواده محترم را مسألت می‌نمایم.

سرتیپ پاسدار محمد پاکپور

فرمانده نیروی زمینی سپاه

پیام تسلیت ستاد مرکزی هیأت رزمندگان اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

عروج ملکوتی جانباز شهید، سردار حبیب الله لکزایی جانشین سپاه سلمان و عضو هیأت امنای هیأت رزمندگان اسلام، را که پدر شهید، هم‌رزم شهدا، محب اهل بیت، پاسداری مخلص و بی ادعا از حریم ولایت و آمر و ناهی حقیقی امر به معروف و نهی از منکر بود، به محضر حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری - حفظه الله - و خانواده محترم ایشان و تمامی مردم شهید پرور ایران اسلامی تسلیت عرض می نمائیم.

از خداوند متعال برای تمامی بازماندگان و جا ماندگان کاروان عشاق امام روح الله (ره) صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت داریم.

ستاد مرکزی هیأت رزمندگان اسلام

پیام تسلیت هیأت رزمندگان استان سیستان و بلوچستان

از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بسته‌اند صادقانه وفا کردند؛ برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در همین انتظارند و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند. (احزاب، ۲۳)

و اینک باز ایام حزن و اندوه و ماتم حضرت جواد الائمه علیه‌السلام و در سالگرد شهادت وحدت استان سرداران شهید شوشتری و محمدزاده و ... مردم استان سیستان و بلوچستان، بسیجیان سلحشور، پاسداران جان برکف، خانواده معظم شهدا و جانبازان و ایثارگران و تمامی مردم ولایتمدار استان به سوگی نشستند.

پرواز ملکوتی جانبازی خادم، پدر شهید، هم‌رزم خیل عظیم شهدا و رزمندگان هشت سال دفاع مقدس، محب اهل بیت، پاسدار مخلص و بی‌ادعای حریم ولایت، دبیر آمر و ناهی واقعی فریضتین معروف و نهی از منکر، مدیر بی‌ادعا و مروج فرهنگ ناب مهدویت دل از وادی خاک برگرفت.

روح بلند و ملکوتی سردار صحنه‌های افتخار، عزت و اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران "سردار جانباز حبیب لکزایی" از میان ما پرکشید و در جوار رضوان الهی و در کنار هم‌رزمان شهیدش آرام گرفت.

ضمن تسلیت فقدان سردار رشید اسلام به محضر حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری، خانواده محترم ایشان و تمامی اقشار مردم غیور استان از خداوند بزرگ علو درجات برای آن عزیز از دست رفته، و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل را مسئلت داریم.

هیأت رزمندگان اسلام استان سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت سازمان بسیج حقوقدانان سیستان و بلوچستان

از میان مؤمنان مردانی هستند که به عهده‌ی که با خدا بستند وفا کردند؛ پس عده‌ای بر آن تا آخر ایستادگی کردند (و به شهادت رسیدند) و عده‌ای دیگر انتظار می‌کشند و هیچ عهد خود را تغییر ندادند. (احزاب، ۲۳)

سالروز شهادت غریب بغداد امام مظلوم حضرت جواد الاثمه (علیه السلام) و سالگرد شهدای وحدت امسال مصادف گردید با عروج ملکوتی "سردار شهید حبيب لکزایی". او که در خانوادهای متدین از سلسله جلیله روحانیت متولد و پرورش یافت، در ابتدای جوانی و در سال ۵۸ با تشکیل سپاه وارد این نهاد مقدس گردید و با آغاز جنگ تحمیلی از دیار هامون در جبهه‌های حق علیه باطل حضور یافت و به فرمان مولا و مقتدای خود حضرت امام(ره) لبیک گفت و در مشهد شهیدان شلمچه به افتخار جانبازی نائل گردید. به طوری که میزبان ترکشهای بسیاری در نواحی چشم، سر، پا، گلو، پهلوی چپ و راست شد. پس از پایان جنگ، عمر شریفشان با خدمت در سمت‌های فرمانده ناحیه زابل، معاون هماهنگ کننده و جانشین سپاه سلمان، رئیس هیأت مدیره مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا، مدیر مؤسسه فرهنگی مهدی موعود، دبیر ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر و ... به مردم شهرستان زابل و استان سیستان و بلوچستان سپری شد.

سردار بی‌ادعا، صبور، مقاوم، شجاع، ولایتمدار، عاشق و دل‌باخته امامت و ولایت، مطیع محض اوامر فرماندهی معظم کل قوا، بصیر و آگاه، لحظه‌ای از آرمان‌های مقدس جمهوری اسلامی فروگذار نبود و تا آخرین لحظات عمر خللی در اراده استوارشان ایجاد نشد. خستگی ناپذیری و پیگیری دقیق امور

و توانمندی در مدیریت از دیگر خصوصیات ایشان بود به نحوی که در هر مسؤولیتی قرار می‌گرفت تحولی ایجاد می‌نمود.

سردار لک‌زایی، پدر شهید مسلم لک‌زایی، در مصیبت از دست دادن فرزند چنان صبور بود که کسی در جمع صدای گریه ایشان را نشنید اما آن گاه که یادی از شهید مظلوم سرلشکر پاسدار میرحسینی و دیگر هم‌زمان شهیدش می‌شد عنان از کف می‌داد و زار زار می‌گریست.

قطعاً هر روز که می‌گذرد زوایای تازه‌ای از زندگی پر خیر و برکت ایشان نمایان می‌شود که فقدان این عزیز سفر کرده را بر جمع دوستداران ایشان ناگوار خواهد نمود. امید است بهره‌گیری از خصایص این جانباز راه اسلام، سردار استقامت و دل‌داده ولایت، چراغ راهی باشد برای پیمودن راه خدمت به مردم شریف سیستان و بلوچستان.

یاد و خاطره‌اش گرامی

شادی روح پاکش صلوات

سازمان بسیج حقوقدانان سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت سازمان بسیج ورزشکاران سپاه سلمان سیستان و بلوچستان

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا لله علیه فممنهم من قضی نحبه و منهم من یتظر و مابدلوا تبدیلاً؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهد و پیمانی که با خدا بستند، صادقانه ایستادند؛ پس گروهی از ایشان پیمان خود را به آخر رساندند (و در راه خدا شربت شهادت نوشیدند) و گروهی دیگر از ایشان (با آمادگی تمام برای پیروزی یا شهادت) در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و ایمان آنها دچار تزلزل نیست).

در سال ۱۳۵۹ و در عتفوان جوانی با پیوستن به مجموعه پرشور، انقلابی و تازه شکل گرفته سپاه پاسداران، راه چگونه زیستن را برای خویش ترسیم نمود. با شروع جنگ تحمیلی به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت و در عملیاتهای مختلف از خود رشادتهای بیشماری نشان داد. در سال ۱۳۶۷ نشان و افتخار جانبازی ۷۰٪ دفاع مقدس را به افتخارات دیگرش افزود و گل وجودش را به سبزه جانبازی آراست. پس از پایان جنگ تحمیلی نیز در مسؤولیت‌های مختلفی از جمله: فرماندهی ناحیه مقاومت بسیج زابل، معاونت هماهنگ کننده منطقه مقاومت بسیج سیستان و بلوچستان، جانشین سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان، دبیر ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر استان و مسؤولیت بنیاد مهدویت استان نسبت به انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی ادای دین نمود.

سردار لک‌زایی پاسداری متدین، انقلابی، با بصیرت و رزمندهای شجاع و ولایت‌مدار بود که تعهد به اصول پاسداری را در صحنه‌های مختلف و عرصه‌های گوناگون به منصفه ظهور رساند. این سردار سرافراز در حادثه

تروریستی تاسوکی با شهادت فرزند برومندش "مسلم" به نام زیبای ابوالشهید ملقب و بر افتخار پدر شهید بودن نایل گردید. سردار لکزایی سرانجام در سالروز شهادت جواد الائمه (ع) همزمان با سالگرد شهادت سرداران هم‌رزمش شوشتری و محمدزاده و پس از تحمل سال‌ها درد و رنج جانبازی به هم‌زمان شهیدش پیوست. جامعه بسیج ورزشکاران استان عروج ملکوتی این سردار پرافتخار را به خانواده و بازماندگان، جامعه بسیج سپاه استان و رزمندگان ۸ سال دفاع مقدس تسلیت عرض نموده، برای این عزیز علو درجات و برای بازماندگانش صبر و اجر مسئلت می‌نماید.

روحش شاد و یادش گرامی باد

سازمان بسیج ورزشکاران سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت مرکز تخصصی مهدویت مهدویت حوزه علمیه قم

شهادت جانباز سرافراز، پدر شهید، جانشین فرمانده سپاه استان و مدیر بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف استان سیستان و بلوچستان سردار لکزایی را به ساحت مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مقام معظم رهبری و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و از خداوند علو درجات را برای ایشان و صبر و اجر جزیل برای بازماندگان خواستاریم.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم

پیام تسلیت مرتضی رئیس

معاون عمرانی وزیر

و رئیس سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور

بسمه تعالی

خانواده محترم سردار شهید لکزایی

سلام علیکم

نموده اند شهیدان که ماه و خورشیدند که کشتگان وطن زندگان جاویدند
عروج کبوتر سبکبال جبهه‌های عشق، سردار شهید لکزایی که آرزوی
دیرینه‌اش شهادت و لقای معشوق بود تحقق یافت و در جوار حضرت
دوست به قرار و آرامش رسید و به سعادت ابدی نائل شد.
ضمن تسلیت و تهنیت به آن خانواده محترم و بزرگوار امیدوارم خداوند
رحمان روح بلند آن شهید عزیز را در بالاترین مراتب بارگان قدس با سالار
و سرور شهیدان محشور و همجوار گرداند.

مرتضی رئیس

معاون عمرانی وزیر

و رئیس سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور

پیام تسلیت دکتر دهمرده استاندار لرستان و استاندار اسبق سیستان و بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

عروج ملکوتی سردار رشید اسلام سردار پاسدار حبیب لکزایی (اعلی الله مقامه) اینجانب را داغدار کرد.

این فرمانده شجاع و متدین و غیور از یادگارهای ارزشمند دوران دفاع مقدس و در شمار برجستگان آن حماسه بی نظیر بود.

تدبیر و قدرت فرماندهی او در طول جنگ هشت ساله کارهای بزرگی انجام داده و او بارها تا مرز شهادت پیش رفته بود.

این رزمنده عالی قدر از جمله شخصیت‌های نادر استان سیستان و بلوچستان است که در سراسر عمر و در مراحل زندگی خویش منشأ برکات فراوان برای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و مردم استان بود.

اینجانب شهادت این سردار رشید و نامدار را به محضر فرمانده معظم کل قوا حضرت آیت الله خامنه‌ای (دامت برکاته) و به همه مردم شریف استان تسلیت می‌گویم و از خداوند متعال برای بازماندگان ایشان بردباری و قدرت تحمل و پاداش صابران و خود ایشان علو درجات اخروی را مسألت می‌کنم.

حبیب الله دهمرده

استاندار لرستان

پیام تسلیت مهندس علی محمد آزاد
استاندار همدان و استاندار سابق سیستان و بلوچستان

انا لله و انا اليه راجعون

بدین وسیله درگذشت رزمنده جانباز و یادگار دوران دفاع مقدس سردار لکزایی، جانشین سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان را به فرماندهی معظم کل قوا و خانواده محترمشان، هم رزمندان آن فرمانده غیور و آحاد مختلف شهیدپرور استان تسلیت گفته از درگاه قادر سبحان علو درجات آن فقید سعید و صبر و شکیبایی بازماندگان را مسئلت دارم.

علی محمد آزاد

استاندار همدان

پیام تسلیت ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر و بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) سیستان و بلوچستان

هو الباقی

"از میان مؤمنان مردانی اند که به آنچه با خدا عهد بسته‌اند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در همین انتظارند و هرگز عقیده خود را تبدیل نکردند". (قرآن کریم؛ احزاب، ۲۳)

و اینک در ایام حزن و اندوه و ماتم حضرت جوادالائمه (ع) مردم استان سیستان و بلوچستان، بسیجیان سلحشور، پاسداران جان برکف، خانواده معظم شهدا و جانبازان و ایثارگران و تمامی مردم ولایت مدار استان به سوگی نو نشستند.

پرواز ملکوتی جانباز خادم، پدر شهید، هم‌رزم خیل عظیم شهدا و رزمندگان هشت سال دفاع مقدس، محب اهل بیت، پاسدار مخلص و بی‌ادعای حریم ولایت، دبیر، آمر و ناهی واقعی فریضتین امر به معروف و نهی از منکر، مدیر بی‌ادعا و مروج فرهنگ ناب مهدویت دل از وادی خاک برگرفت.

روح بلند و ملکوتی سردار صحنه‌های افتخار، عزت و اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران حبیب لک‌زایی از میان ما پرکشید و در جوار رضوان الهی و در کنار هم‌رزمان شهیدش آرام گرفت.

ضمن تسلیت فقدان سردار رشید اسلام به محضر حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری، خانواده محترم ایشان، و تمامی

۲۵۶ ♦ حبیب دلها

اقشار مردم غیور استان از خداوند بزرگ علو درجات برای آن عزیز
از دست رفته، و برای بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل را مسئلت
داریم.

ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر استان سیستان و بلوچستان
بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) استان سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت جامعه دانشگاهیان دانشگاه زابل

بسمه تعالی

"شهادت هنر مردان خداست"

بار دیگر شهیدی از تبار شهدای بدر و احد و خندق برای پایداری درخت تنومند اسلام به جمع یارانش شتافت تا بیش از گذشته در خاک قلب مستضعفان جهان ریشه دوانده و بر استحکام نسخه سعادت دنیا و آخرت برای بشریت یعنی اسلام عزیز بیافزاید.

شهادت سرداران حقانیت این راه را بر همه روشن تر نموده، راهی که برای پابندگی آن، بهایی چون علی (ع)، سلمان و اباذر و حسین بن علی (ع) داده ایم، راهی که مطهری، بهشتی، رجایی و باهنرها تقدیم اسلام نموده و راهی که رهبر فرزانه انقلاب برای حفظ آن جان عزیز و آبروی عظیم خود را ناقابل می‌شمردند؛ از شهادت سردارانش که شاگرد مکتب حسین اند چه باک! دشمن بداند که مکتب سرخ برای حفظ راه سبز اسلام تار سیدن به روشنی و سپیدی سعادت که افتخار دیرین ماست و سه رنگ پرچم مقدس جمهوری اسلامی نمایان گر این راه و آرمان است.

خبر عروج پرستوی جانباز بی‌قرار عاشق انقلاب اسلامی اگر چه بسیار غم‌انگیز و دردناک است، اما بار دیگر شعشعی شراره‌های همت، غیرت و شجاعت را در افلاک متجلی کرده، آنانی که طی سال‌های پر حماسه دفاع مقدس، جان بر کف و بی‌قرار جان خود را در طبق اخلاص نهاده و آماده معامله با حق بوده و هستند.

جامعه دانشگاهیان فرهیخته دانشگاه زابل ضمن عرض تسلیت به مناسبت شهادت این دلاور مرد سردار سرتیپ حبیب الله لکزایی به دشمنان اعلام

می دارد که "ملت ما ملت محرم و صفرند که نه تنها هراسی از شهادت ندارند بلکه آرزوی دیرین همه آنان است".
در پایان بهترین درودها و سلام‌هایمان را آغشته با گلاب اشک چشمان،
نثار روح پاک و مطهر پاسدار شهید سپاه اسلام نموده و این مصیبت
سنگین را به آقا امام زمان (عج) و مقام عظمای ولایت و رهبری و همه
پاسداران جان بر کف انقلاب اسلامی و خانواده این شهید گران‌قدر تسلیت
عرض می‌کنیم.

جامعه دانشگاهیان دانشگاه زابل

پیام تسلیت دانشجویان بسیجی اهل سنت سیستان و بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون .

(آل عمران - آیه ۱۶۹)

"شهید حبيب لکزایی" از آن دسته از راد مردان و سعادت مندانی بود که در میدان جهاد فی سبیل الله از مرگ واهمه‌ای نداشتند و نصرت حق و یاری خدا و جهاد با دشمنان خدا را فوز عظیم می‌دانستند و از میان بارش باران اسلحه دشمن خود را مظفر و پیروز می‌دانست و از یاران شهیدان شوشتری و محمدرزاده بودند که در راه تعمیق وحدت و امنیت و آبادانی استان همیشه همراه آن عزیزان بوده‌اند.

از افتخارات سردار لکزایی همین بس که چه در زمان هشت سال دفاع مقدس و چه در زمان بعد از آن رشادت‌های زیادی داشت و همیشه خود را سرباز ولایت می‌دانست و در عمل هم این موضوع را ثابت کرده بود. ایشان همواره خدمت به مردم - علی‌الخصوص محرومان - را سر لوحه خویش قرار می‌داد؛ و دعای خیر مردم همیشه جزو باقیات و صالحات ایشان خواهد ماند.

ما جوانان و دانشگاهیان اهل سنت استان سیستان و بلوچستان با خداوند عهد می‌بندیم که راه و یاد شهید لکزایی همیشه چراغ راه ما خواهد بود و هیچگاه خدمات ارزنده آن بزرگ‌مرد سفر کرده را از یاد نخواهیم برد.

در پایان شهادت آن بزرگ‌مرد را خدمت مقام معظم رهبری و خدمت خانواده محترمشان و مردم استان تسلیت عرض می‌نمایم و از خداوند متعال برای

ایشان علو درجات را مسئلت داریم و از خداوند می‌خواهیم برای اهل بیت
ایشان صبر جمیل عنایت بفرمایند، همچنین از خانواده ایشان می‌خواهیم ما
را در این غم جانسوز شریک بدانند چون ایشان برای ما دانشجویان بسیجی
در حکم پدری مهربان بودند.

والسلام علیکم ورحمة الله

دانشجویان بسیجی اهل سنت استان سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت دانشگاه سیستان و بلوچستان

انا لله و انا الیه راجعون

مبارز پیشکسوت و یار دیرین انقلاب، پاسدار اسلام، سردار حبیب لکزایی، جانشین فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان و جانباز دفاع مقدس پس از عمری مجاهدت در راه خدا به جمع یاران شهیدش پیوست و دوستان خود را در سوگش داغدار نمود.

همه کسانی که این سردار رشید را از نزدیک می‌شناختند گواهند که او حقاً نمونه انسانِ مومن، متقی، مخلص، فهیم و فداکار بود.

شهادت این عبد صالح خدا را به عموم بازماندگان، دوستان، علاقمندان و هم‌رزمانش به‌ویژه به خانواده عزیزش تبریک و تسلیت عرض نموده از درگاه حضرت حق، برای آن شهید، رحمت واسعه و برای بازماندگانِ سوگوار، صبر و اجر و دوام توفیق، طلب می‌کنیم.

روابط عمومی دانشگاه سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند. (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) (احزاب ۲۳)

روز گذشته قدسیان مردی از تبار شهدا را در آغوش گرفتند، همو که با گذشت ۲۳ سال از جنگ تحمیلی همچنان که در فراق روی لاله‌های پرپر داغ‌دار بود در تنگه احد سیستان و بلوچستان علی‌گونه خدمت می‌کرد. وداع با یار امام که تمام عمرش را صرف حفظ جان و مال و ناموس این آب و خاک کرده و لحظه‌ای به آسایش و آرامش خویش نیندیشیده بود اگر چه عروجی ملکوتی است اما غمی گران برای اعضای خانواده، همکاران، هم‌زمان و دانشجویان آن بزرگوار است.

او خود را وقف اسلام و انقلاب کرد و با کارنامه‌ای درخشان به لقاء الله پیوست.

دانشگاه علوم پزشکی زاهدان عروج شهادت‌گونه سردار حبیب الله لک‌زایی را به خانواده، همکاران و هم‌زمان و دانشجویان آن بزرگوار تسلیت عرض می‌کند.

دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

پیام تسلیت اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران سیستان و بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

با سلام و درود به محضر حضرت ولی عصر مهدی موعود (عج) و نائب برحق ایشان حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی و سلام و صلوات به روح پر فتوح امام راحل (ره) و شهدای اسلام و انقلاب که با درک طریقت حق گام در مسلک سرور و سالار شهیدای اسلام حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) نهادند و میراث‌دار بیرق سرخ شهادت گشتند.

امروز در سوگ از دست دادن مردی از تبار آسمان نشسته‌ایم و دیدگانمان را به باران اشک فراق نمناک ساختیم. مردی که با پیروی از مولا و مقتدای شیعیان عالم علی ابن ابی طالب (ع) درس سادگی و ساده زیستن را آموخت و تا آخرین لحظه عمر بر این باور استوار ماند.

و بالیک به دعوت پیر جماران به جبهه‌های حق شتافتند و حماسه‌های بیاد ماندنی و غرور آمیز خلق نمودند.

این جانباز پاک باخته اسلام و انقلاب نور دیده خویش را در دفاع از میهنش به تاریکی سپرد اما اجازه نداد تا تاریکی ذلت بر کشورش حاکم گردد. پیکر پاکش را آماج ترکش‌ها و گلوله‌های دشمن متجاوز نمود اما اجازه نداد تا گزندى بر پیکر هم‌وطنانش وارد آید.

آن عزیز سفر کرده که خود سال‌ها با آرزوی شهادت جامه رزم بر تن داشتند و خود را جامانده از یاران می‌دانستند پس از هشت سال دفاع مقدس هم از پاننشست و برای صیانت از انقلاب اسلامی به مبارزه با ددمنشان و مزدوران

خود فروخته پرداختند و گواه این مدعا خون سرخ فرزند و داماد ایشان است که به دست خون خواران جهان و استعمارگران غرب که از آستین عده‌ای شیطان صفت و جاهل بیرون آمده بود بر خاک سرد قتلگاه تاسوکی ریخته شد و شجره طیبه انقلاب را آبیاری نمود تا کارنامه این جان نثار و خانواده معظمشان پر بارتر از همیشه گردد.

امروز جامعه ایثارگران و رزمندگان این دیار در ماتم رحلت ایشان فرو رفته‌اند و با قلبی آکنده و مالا مال از درد و اندوه این ضایعه جانسوز را به رهبر کبیر انقلاب و هم‌زمان ایشان در نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر عموم مردم غیور و شهیدپرور استان سیستان و بلوچستان تسلیت عرض نموده و از ایزد منان برای آن مرحوم طلب مغفرت و همنشینی با ائمه اطهار و شهدای اسلام و برای بازماندگان ایشان صبر جمیل و جزیل تمناداریم.

اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان سیستان و بلوچستان

پيام تسليت عبدالرضا آزادى

دبير ستاد احياى امر به معروف و نهى از منكر استان همدان

بسم الله الرحمن الرحيم

رئيس ستاد احياء امر به معروف و نهى از منكر استان سيستان و بلوچستان

سلام عليكم

با احترام خبر ضايعه اسفناك درگذشت سرتيپ دوم پاسدار حبيب لكزايى
دبير ارزشمند ستاد احياء امر به معروف و نهى از منكر استان سيستان و
بلوچستان مورد تأثر و تأسف گرديد.

فقدان سفر کرده ديار بقاء را به جنابعالى، همكاران محترم و خانواده فقيد
سعيد تسليت عرض نموده، صبر و شكيبائى براى بازماندگان و علو درجات
براى آن مجاهد خستگى ناپذير كه عمرى را در جبهه‌هاى نبرد عليه ظلمت
و اشاعه فرهنگ امر به معروف و نهى از منكر سپرى نمود از خداوند منان
خواستاريم.

عبدالرضا آزادى

دبير ستاد احياى امر به معروف و نهى از منكر استان همدان

پيام تسليت سردار منصورى فرمانده قرارگاه قدس جنوب شرق کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

با کمال تأسف و تأثر با خبر شدیم سردار رشید اسلام، جانباز سرافراز، جهادگر و پرتلاش عرصه‌های مختلف عزت و سربلندی، ابوالشهید، سرتیپ دوم پاسدار "حبيب لکزایی" دعوت حق را لیبیک گفته و به یاران و فرزندان شهیدش پیوست.

بزرگ‌مردی که سختی‌های کار و مصائب مختلف نه تنها هیچ‌گاه او را خسته و پژمرده ننمود بلکه عزم و اراده راسخ‌تر و گام‌های او را پرتوان‌تر می‌نمود. این جانب مصیبت بزرگ فقدان آن عزیز را به قلب عالم امکان حضرت بقیة الله الاعظم (عج)، مقام معظم ولایت، مردم شهید پرور خطه سیستان و بلوچستان، هم‌زمان و بخصوص خانواده داغدار ایشان تسلیت عرض نموده و از درگاه خداوند منان برای آن عزیز سفر کرده علو درجات و برای بازماندگان صبر و اجر آرزو نمودم.

سرتیپ پاسدار قدرت الله منصورى
فرمانده قرارگاه قدس جنوب شرق کشور

پیام تسلیت فر مانده سپاه جواد الائمه (ع) خراسان شمالی

جانبازان، یادگاران قهرمانی‌ها و رشادت‌های نسلی هستند که با اقتدا به مولا و مقتدایشان، حضرت امام خمینی (ره)، زیباترین حماسه‌های دفاع و پایمردی را به صحیفه‌ی تاریخ ماندگار مبارزات مردم مسلمان ایران ارزانی کردند. هرگاه جانبازی به قافله‌ی شهسواران و شهیدان الهی و آسمانی می‌پیوندد، چراغی دیگر را در دل و جان ملت مومن و انقلابی ایران فروزان می‌کند که شعله‌های درخشان آن، روشنی بخش راه همه‌ی حق طلبان و آزادی خواهان تاریخ خواهد بود.

برخود لازم می‌دانیم تا عروج ملکوتی سردار سرتیپ دوم پاسدار حبیب لک‌زایی، این جانباز سرافراز، پدر شهید و رزمنده مجاهد که پس از ۲۴ سال تحمل رنج و مرارت به سوی معبود شتافت را به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) و نایب برحقش مقام عظمای ولایت حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) و امت همیشه در صحنه بویژه خانواده محترم و هم‌زمان آن عزیز تبریک و تسلیت عرض نموده و ضمن آرزوی علو درجات برای آن اسطوره استقامت، صبر جمیل و اجر جزیل برای عموم بازماندگان از درگاه ایزد منان مسئلت می‌نماییم.

پیام تسلیت امام جمعه، فرمانده سپاه و فرمانداری شهرستان زابل

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

مردم شهید پرور و فهیم دارالولایه سیستان درود خدا بر دلاور مردانی که در طول زندگی خویش مجاهدت، استقامت، استواری و پایداری را در پرونده زرینشان نگاشته و سرافراز و پرافتخار در راه سربلندی کشور اسلامی و عظمت ملت ایران لحظه‌ای نیاسودند.

بی شک برادر جانباز عزیزمان، سردار پاسدار حاج حبیب لکزایی از زمره مجاهدان گمنامی بود که سال‌های جوانی خویش را به مجاهدت خالصانه و مبارزه جانانه با حکومت طاغوت و پس از آن در دوران جنگ تحمیلی ۸ سال دفاع مقدس و صحنه‌های پرخطر پاسداری دفاع از انقلاب اسلامی ایران سپری کرد.

آری آن جانباز سرافراز، بعد از دفاع مقدس نیز در عرصه‌های علمی و آموزشی کشور حضوری فعال و مستمر داشته و همواره در پی روشن‌گری، آگاه‌سازی، معرفی جریان‌های معاند و اهداف شوم آنها بود که دلسوزی، تلاش و جدیتش برای دوستان انقلاب امیدآفرین و برای دشمنان بیم و وحشت را به همراه داشت.

اینجانبان عروج ملکوتی آن سردار رشید اسلام و سرباز وفادار ولایت را به پیشگاه مقدس امام زمان (عج) و نائب برحقش مقام معظم رهبری، مردم شریف سیستان، خانواده‌های معزز شهدا، ایثارگران، جانبازان، نیروهای نظامی و انتظامی، خاندان مکرم و بازماندگان، دوستان و هم‌سنگران ایشان

تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای آن فقید سید علو درجات و مغفرت و رحمت واسعه الهی مسئلت می نماییم .

سید کاظم طباطبایی، امام جمعه شهرستان زابل
سرهنگ محمد ناظری، فرمانده ناحیه مقاومت بسیج سپاه زابل
حبیب الله راهداری، سرپرست فرمانداری شهرستان زابل

پیام تسلیت حجت الاسلام والمسلمین هاشمی

مدیر کل اوقاف و امور خیریه سیستان و بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

خانواده محترم مرحوم سردار سرتیپ پاسدار و جانباز حاج حبیب الله لکزایی

خبر درگذشت سردار سرافراز سپاه اسلام و یار وفادار انقلاب، مرحوم حاج حبیب الله لکزایی موجب تألم خاطر گردید.

زهی سعادت آن مجاهد فی سبیل الله را که با توشه بس گران "حب اهل بیت" و دوستی صمیمیت با ولی امر مسلمین جهان، پس از سالها تلاش بی وقفه در پاسداری از انقلاب اسلامی به دیار باقی شتافت و در جوار هم‌زمان شهیدش سکنی گزید.

اینجانب عروج آن پاسدار حریم ولایت را به رهبر معظم انقلاب اسلامی امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، همسر محترمه، فرزند شهیدش، و بازماندگان ایشان تسلیت عرض نموده، برای همگان صبر و عزت روزافزون آرزوندم. و امیدوارم روح مطهر آن سردار بزرگوار در کنار ارواح طیبه‌ی شهدا مشمول رحمت و مغفرت و رضوان الهی باشد.

منصور هاشمی

مدیر کل اوقاف و امور خیریه سیستان و بلوچستان

پیام تسلیت حوزه مقاومت شهید باهنر اصناف ناحیه سپاه زاهدان

انا لله و انا الیه راجعون

نازنین پدری که کلامش زمزمه عشق و محبت، وجودش دریای معرفت، صداقت، فداکاری و نشانه افتخار و بالندگی بود و هر لحظه وجودش سرشار از حقیقت و راستی، به ناگاه از جمعشان پر کشید و این حقیقتی بس دردناک و ضایعه ای باورنکردنی است که دیدگان همه را اشکبار و دل‌ها را جریحه دار ساخت.

درگذشت سردار حبیب لکزایی جانشین فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان و جانباز دفاع مقدس در فاصله یک روز مانده به سالگرد شهدای وحدت را به خاندان عزیز و کلیه بیوت به سوگ نشسته تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال برای آن عزیز از دست رفته طلب مغفرت و برای خانواده آن بزرگوار سلامتی و طول عمر با عزت را خواهانیم.

حوزه مقاومت شهید باهنر اصناف ناحیه سپاه زاهدان

پیام تسلیت قرارگاه بصیرت شهرستان خاش

انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحيم

ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ (سوره تغابن)
 درود خدا بر دلاور مردانی که در طول زندگی خویش مجاهدت استقامت،
 استواری و پایداری را در پرونده زرینشان نگاشته و سرافراز و پر افتخار در
 راه سربلندی کشور اسلامی و عظمت ملت ایران لحظه‌ای نیاوردند .
 آنان که دیروز در عرضه نبرد در جبهه‌های حق علیه باطل با استواری و
 استقامت ایستادند و در دفاع از اسلام، آرمان‌های انقلاب جان‌فشانی نمودند
 نام بسیجی و رزمنده بزرگوار سردار شهید اسلام سرتیپ دوم پاسدار حبیب
 لک زائی را با نام بلندهمتان عرصه جهاد و بصیرت پیوند یافته می‌دانند،
 بلندهمتانی که به دور از وسوسه‌های دنیا و بی‌رغبت به جاذبه‌های زندگی
 در سایه ایمان خالص و عمل صالح، جامه جهاد بر تن کردند و در صف
 مجاهدان فی سبیل الله قرار گرفتند.

آری! سردار شهید حبیب لک زائی جانباز سرافراز، بعد از دفاع مقدس نیز در
 عرصه‌های علمی و آموزشی کشور حضوری فعال و مستمر داشته و همواره
 در پی روشن‌گری، آگاه‌سازی و معرفی جریان‌های معاند و اهداف شوم
 آنها بود که دل‌سوزی، تلاش و جدیتش برای دوستان انقلاب امیدآفرین و
 برای دشمنان بیم و وحشت را به همراه داشت و مصداق بارز "تُرْهَبُونَ بِهِ
 عَدُوُّ اللَّهِ وَعَدُوُّكُمْ" بود.

اینجانب عروج ملکوتی آن سردار رشید اسلام و سرباز وفادار ولایت را به به
 امت شهید پرور استان و بسیجیان قهرمان استان و خانواده محترمشان تسلیت

عرض می‌نمایم .

حضرت حق روح پر فتوحش را در نعیم مقیم و در جوار امام شهیدان و هم‌زمان شهیدش محشور و به بستگان محترم، صبر و شکیبایی توأم با عزت و سعادت عنایت فرماید.

قرارگاه بصیرت شهرستان خاش

پیام تسلیت مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

شهادت سردار حبیب لکزایی را به محضر مبارک حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری، نماینده محترم ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان، خانواده، اقوام، همکاران، بسیجیان و تک تک امت حزب الله تبریک و تسلیت عرض می‌نماییم.

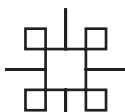
پاسدار بی‌ادعای سپاه خدا! نیروی بی‌ریای لشکر بقیة الله! بسیجی خاکی خمینی! سرباز مطیع ولایت! صاحب قلب سلیم! حبیب قلب‌ها و طیب دل‌ها! شهادت در کامت شیرین‌تر از عسل و گواراتر از آب در کام تشنه‌کام باد.

ما هم گامان و هم مقصدان تو در مؤسسه‌ای که در پناه وجود مبارک و سرشار از خیر و برکت تو روییده و بالیده و به بار نشسته، با تو پیمان می‌بندیم که در راه اعتلای کلمه توحید و تقویت و ترویج فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و نشر فرهنگ قرآن در چارچوب حکمت، موعظه حسن و جدال احسن تلاش کنیم و چون تو وجود خویش را وقف اسلام و نظام کنیم.

با تو پیمان می‌بندیم که چون تو رهرو راه شهدا و تقویت کننده و ترویج کننده بینش‌های صحیح، گرایش‌های درست و رفتارهای صواب باشیم. بینش و منشی که برگرفته از اسلام و راه خمینی کبیر و خامنه‌ای عزیز است و بر همین مبنا مروج فرهنگ شهادت و ایثار و وحدت و حامی محرومان

و پا برهنگان و مستضعفان و مظلومان و پشتیبان خوبی‌ها و نیکی‌ها باشیم. ما برادران و هم‌سنگران تو در مؤسسه عرشیان کویر در پیشگاه خداوند زنده قادر متعال و در حضور مردم مؤمن و انقلابی و مهربان با تو پیمان می‌بندیم که بنده شهوت و ثروت و قدرت و مقام و شهرت و پول نباشیم و در جهت رضای خدا و در مسیر صراط مستقیم حرکت کنیم. به قطرات باران سوگند! به اشک یتیمان سوگند! به دریای خون شهیدان سوگند! به تپش قلب کبوتران سوگند! که به آرمانهایی که تو به خاطر آنها پا بر سر جان خویش گذاشتی و از دنیا و تعلقات دنیا و محبت همسر و فرزند گذشتی، تا پای جان وفادار می‌مانیم و راه خدایی تو را با قوت و قدرت و شجاعت و شهامت با اتکال به خدای سبحان، ادامه می‌دهیم.

همکارانت در مؤسسه فرهنگی عرشیان کویر تاسوکی



فصل سوم

با یاران حبیب

■ گفتار اول

یاد و یادداشت

او به درجه سرداری ارزش داده بود

به قلم: سردار سید حسن مرتضوی
فرمانده سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان
و جانشین قرارگاه منطقه‌ای قدس (نرسا) جنوب شرق

«سردار لک زایی» دارای روحیه ای ولایت‌مدار، متقی، مخلص و مردمی بود. در یک کلام او شخصیت بصیری بود که در موقعیت‌ها و عرصه‌های مختلف توانست به عنوان یک انسان موفق و شایسته انجام وظیفه کند.

وی یکی از سرداران بی‌ادعای سپاه بود که سال‌ها در حوزه‌های مختلف نظامی و فرهنگی تلاش و کوشش کرد و منشأ خیر و برکت برای سیستان و بلوچستان شد. وی به عنوان یک چهره محبوب در میان جوانان بسیجی استان شناخته می‌شد و ساده زیستی، خاکی بودن و مهربانی اش زبانزد همه مردم - بویژه پاسداران و بسیجیان - بود.

آن جانباز عزیز با وجود داشتن بیش از شصت ترکش در بدن، دست از فعالیت بر نمی‌داشت و تشنه کار و انجام مأموریت بود. وی پیوسته در حال کار بود و با وجود جراحات‌ها و زخم‌های که در بدنش داشت لحظه‌ای

ابراز ناراحتی و سستی نمی‌کرد و عاشقانه و با اخلاص به کار و تلاش می‌پرداخت.

او انسانی بود که در "سعه صدر"، "صبر"، "ولایت مداری"، "اطاعت‌پذیری"، "ایثار" و "تلاش خالصانه و مخلصانه در جهت بالا بردن مشارکت‌های همگانی" در استان نمونه و زبانزد بود؛ ضمن اینکه در راستای ایجاد وحدت و برادری در استان، در کنار سرداران شهید «شوشتری» و «محمد زاده» نقشی مهم و کلیدی ایفا کرد. برای او سیستانی و بلوچ فرقی نداشت و به همان اندازه که برای سیستان ارزش قائل بود و کار می‌کرد، انتظار داشت که آن کار برای بلوچستان نیز به نحو احسن انجام شود.

وی نمونه یک انسان ولایی و دارای ویژگی‌های شخصیتی برجسته‌ای بود. روح بلند او هیچ تعلقی به پست و مقام و درجه نداشت. در واقع او بود که به لباس پاسداری و درجه سرداری‌اش شخصیت داده بود و این ویژگی او می‌تواند برای همه پاسداران، بسیجیان و دیگر انسان‌ها یک درس و الگوی برجسته‌ای باشد.

او علاوه بر خدمت و پاسداری در نظام به عنوان یکی از مدیران فعال و موفق عرصه فرهنگ مهدویت شناخته شده و کارهای بسیار ارزشمندی در جهت ترویج این فرهنگ در استان انجام داده بود؛ که از آن جمله می‌توان به بخش بیش از ۱۲۰ هزار کتاب با عنوان امام مهدی (عج) در احادیث اهل سنت در سیستان و بلوچستان اشاره کرد که در میان اهل سنت نیز با استقبال بی‌نظیری روبرو شد.

او پدر شهید و خادم شهداء بود و توانسته بود فاصله خود را با شهداء کم کند و به شناخت و درک واقعی از آنان برسد. همین ارتباط قلبی او با شهداء باعث شد که در ۲۵ مهر ۹۱ در لباس پاسداری، در حین انجام مأموریت، بر

اثر جراحات ناشی از جنگ و در فاصله یک روز مانده به سومین سالگرد شهادت وحدت و همزمان با سالروز شهادت امام جواد (ع) به خیل دوستان و همزمان شهیدش پیوندد.

از دست دادن شخصیتی چون سردار لک زایی ضربه بسیار بزرگی بر پیکره سیستان و بلوچستان وارد کرد و باید سالهای زیادی را انتظار کشید تا سیستان و بلوچستان - علیرغم همه توانمندی‌های که دارد - بتواند شخصیت بزرگوار و رزمنده دلیری چون او را در خود پیوراند.

درجه برایش مطرح نبود

به قلم: سردار باغبانی
رئیس هیأت رزمندگان اسلام سیستان و بلوچستان

ظهر روز سه شنبه ۹۱/۷/۲۵ همزمان با سالروز شهادت امام جواد علیه السلام، از واقعه‌ای تلخ و ناگوار با خبر شدم؛ «سردار حاج حبیب لکزایی به یاران شهیدش پیوست.» در یک لحظه «حبیب» در ذهنم مرور شد. انسانی بسیار معنوی مؤمن و متدین که مردم به خاطر صداقتش، ایمانش و اعتقادش که همواره مطیع محض و بی چون و چرای ولایت فقیه بود دوستش داشتند. به خاطر این دوستش داشتند که در هر کاری با توکل بر خدا وارد می‌شد. رسیدگی به خانواده شهدا و محرومان و ترویج یاد حضرت ولی عصر (عج) و احیای امر به معروف و نهی از منکر از دغدغه‌های اصلی‌اش بود. درجه برایش مطرح نبود. مردم هم برای درجه به او عشق نمی‌ورزیدند. یادم می‌آید وقتی ایشان با توجه به گذشت سه مرحله از ترفیع درجه‌اش، بالاخره جهت نصب درجه سرداری به پاس احراز شایستگی‌ها و تلاشش

در اجرای اوامر فرماندهی کل قوا؛ مقام معظم مد ظله العالی به تهران رفت. پس از ابلاغ فرمانده کل قوا درجه سرداری خود را نصب کرد و به استان برگشت.

صبح زود بنده به همراه برخی از مسئولین و بسیجیان و عموم مردم جهت تبریک و استقبال به فرودگاه رفته بودیم. من و چند تن از مسئولین داخل پلویون رفتیم. ایشان وقتی از هواپیما پیاده شد برای خروج به پلویون آمد. با کمال تعجب دیدم با همان لباس شخصی آمد و با همان لباس شخصی می‌خواست فرودگاه را ترک کند که مانع شدم و گفتم سردار مردم آمده‌اند تا شما را با درجه سرداری ببینند. شهید بزرگوار باز از پوشیدن لباس و نصب درجه امتناع کرد، تا اینکه من و چند نفر دیگر از مسئولین ایشان را مجبور کردیم لباس سبز سپاه را با درجه سرداری بپوشد و به مردمی که مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار دیدارش بودند خوش آمد بگوید.

درجه برایش مطرح نبود. مردم هم برای درجه به او عشق نمی‌ورزیدند و بی‌جهت نیست که مردم به او «حبيب دل‌ها» لقب داده‌اند.

خدایش رحمت کند. بر ماست که با یادآوری عظمت و از خود گذشتگی این شهدای گرانقدر همراه با ادای دین و بزرگداشت نام آنان از روح بلندشان همت طلب کنیم و در راه تحقق آرمانهای الهی آنان در تمامی سنگرها مجدانانه بکوشیم.

حبیب، حبیب دلها بود

به قلم: مهدی لکزایی؛
برادر سردار شهید حاج حبیب لکزایی

"حاج حبیب" بعد از ظهر پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها و یا هر وقت دیگری که فرصت داشت و می‌توانست به گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله و سلم - شهر ادیمی می‌آمد؛ سعی داشت که مخصوصاً عصر پنج‌شنبه‌ها در گلزار شهدا باشد تا ضمن حضور بر مزار رفقا و فرزند شهیدش "مسلم لکزایی" و روحانی شهید تاسوکی "نعمت الله پیغان"، در همین فرصت کوتاه جویای احوال خانواده معظم شهدا هم باشد و چه محبت‌ها و گره‌گشایی‌ها که در همین لحظات کوتاه نکرد. مدتی که گذشت فهمیدم وقتی حاج حبیب در سفر کاری و غیرکاری هم هست، به گلزار شهدای همان شهر می‌رود و با شهیدان به نجوا می‌نشیند. خدا مادر پارسا و بزرگوارمان را هم رحمت کند که او هم کمی آنسو تر و در کنار پدر و مادرش آرام گرفته است. مادرمان روز میلاد حضرت فاطمه سلام الله علیها

در بیمارستان بقیه الله تهران؛ پر کشید و روح سردار هم در همان شهر اما در بیمارستان بعثت و در روز شهادت حضرت امام جواد علیه السلام. بگذریم. سردار شهید حاج حبیب لکزایی وقتی در گلزار شهدای شهر ادیمی بود، علاوه بر حضور در جلسات هیئت امنای گلزار، صمیمانه و همواره پذیرای تمامی کسانی بود که پیرامونش حلقه می زدند و یا همراهی اش می کردند؛ از این مزار شهید تا آن مزار شهید؛ بدون محافظ و با آرامشی آسمانی که متکی به توکلی بود که ریشه در زمین ایمان داشت و با جام یقین آبیاری شده بود و اکنون او را تا سدره المنتهی برده است؛ تا آن سوی بهشت. گوش خوبی بود! هر کس هر حرفی داشت او می شنید. هر کس از زهر که شکایت داشت، می شنید؛ می خواست متشاکی فلان مسئول باشد یا بهمان خویشاوند و یا حرف از دعوای خانوادگی و زن و شوهری باشد؛ فرقی نمی کرد؛ گوش خوبی بود! صد البته که کسی حق "غیبت" کردن نداشت.

نه! گوش خوبی نبود! نباید زود قضاوت کرد؛ همانجا مشکل را حل می کرد! البته اگر مشکل قابلیت حل سرپایی داشت؛ اگر لازم بود به منزل آن شخص برود، می رفت. اگر لازم بود او به دفترش بیاد، می آمد. اگر لازم بود در پایتخت گره از آن مشکل گشوده شود، می نوشت که در تهران آن را بگشاید. و اگر نمی شد که بشود که خیلی کم پیش می آمد، با لبخندی نمکین و با کمی شرمندگی، می گفت که نشد و آن آقا که کارش حل نشده بود، خوشحال از اینکه حاجی تا کجاها پیگیر کارش بوده و خوشحال تر از اینکه سردار با عطف از او عذرخواهی کرده! دلم می گوید چه سخت است حال این افراد در نبود سردار و اشک هایم زمزمه می کنند که چه بی قرار و متلاطم است قلب این یاران در نبود یار.

عجیب آنکه مردم این دیار؛ همه از کوچک و بزرگ، مرد و زن، شنا و

ناشنوا، بینا و نابینا به دیدار "حبیب" و خلق و خوی "حبیب" عادت کرده بودند، و اگر چند وقتی او را نمی دیدند می پرسیدند که "حاجی" کجاست؟ سردار حاج حبیب لکزایی برای آنها "حاجی" بود؛ الان هم "سردار شهید حاج حبیب لکزایی" برای آنها شده "حبیب دلها". عقلم فریاد می کشد "حبیب دلها" را اولین بار ابنایی ها با انتشار پوستری به همین اسم به حاجی دادند نه مردم استان سیستان و بلوچستان؛ چشمانم به آرامی نجوا می کنند که وقتی ندیده به حاجی "حبیب دلها" لقب می دهند اگر "حبیب" را می دیدند چه می کردند، عقل هم ترجیح می دهد بی خیال نزاع عقل و عشق، عاشق حبیب دلها شود و به این دعوا پایان دهد.

"حبیب دلها" مثل پدری بود برای همه؛ حتی برای کسانی که فرزندانشان همسن او بودند؛ حاج حبیب فقط متعلق به ما نبود، او برای همه حبیب بود، حتی برای خدا!

در کارهایش رضایت خداوند را اولویت اول قرار داده بود و بس. همواره وجودش را برای اسلام و نظام وقف نموده بود. می گفت: عمرم سالهاست به اتمام رسیده است و من در وقت اضافه ام، وقت اضافه برای خدمت. پیوسته تلاش می کرد و می گفت کار برای رضای خدا، نه زمان می خواهد و نه مکان. حالا که با خودم حساب و کتاب می کنم می بینم در بیست و چهار سال و چند ماهگی جانباز شد و بیست و چهار سال و چند ماه بعد شهید شد، انگار خدا عمرش را تمدید کرده بود؛ برای همین از چند تصادف و چند ترور هم او را به سلامت عبور داده بود. دلم می گوید چه خوب می شد دو برابر عمرش تمدید می شد؛ و اگر سه برابر می شد که چه بهتر! دلم، خیلی دلش خوش است!

آری! حبیب دلها اکنون برای همیشه در گلزار شهدای حضرت رسول اکرم

- صلوات الله عليه و آله و سلم - ادیمی سکنی گزیده و هنوز هم حبیب است و حبیب الله!

حبیب "علی" وار در تاریکی شب و ناشناسی روز یاور یتیمان بود؛ حبیب "فاطمه" وار در حق همگان دعا می‌کند؛ حبیب "حسن" وار بخشنده‌ترین می‌شود؛ حبیب "حسین" وار شهادت جگر گوشه‌اش را تحمل می‌کند؛ حبیب "ابوالفضل" وار اعضای بدنش را تقدیم می‌کند؛ حبیب "زینب" وار بر داغ اسارت برادر صبر می‌کند؛ حبیب "سجاد" وار دعوت کننده به اسلام و دفاع از آن در جبهه می‌شود؛ حبیب منتظر به سوی "مهدی" منتظر چه شتابان می‌رود، حبیب ... حبیب ... حبیب ... می‌دانم، هنوز هم حرف‌ها را می‌شنود و به اذن خدا، حلال مشکل می‌شود، از امروز شفاعت کردن به مسؤولیت‌هایش افزوده شده است. شفاعت او هم برای همه است، برای همه کسانی که سنخیتی با حبیب داشته باشند، اینجا هم خواهید دید که او چگونه حبیب می‌شود.

بر تربت پاکت در آستان مقدس گلزار شهدای حضرت رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم شهر ادیمی بوسه می‌زنم و می‌گویم:

سفرت مبارک ای گل به خدا سپردمت

... به خدا سپردمت

سی سال با سردار شهید

به قلم: عباس نورزایی
رئیس گروه پژوهشی، برنامه‌ریزی، اقتصاد، کشاورزی
و توسعه روستایی سازمان جهاد کشاورزی سیستان و بلوچستان

آشنایی

انقلاب پیروز شده بود، نهاد جهاد سازندگی در زابل تأسیس شده و من هم به این نهاد پیوسته بودم. از همان ابتدا مسئول جهاد مرا برای تأسیس یک تشکیلات نوپا به منظور انجام تغییرات در مدیریت روستاها برگزید. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، روستاها توسط خوانین، سرداران محلی و کدخداها اداره می‌شد و ساختارهای اداری و حزبی رژیم گذشته نیز فعال بودند. از جمله آنها می‌توان از انجمن‌های عمران دهات، خانه‌های انصاف و شوراهاى داورى و حزب رستاخیز نام برد، حالا انقلاب اسلامی پیروز شده و باید این انقلاب به مدیریت روستاها نیز کشانده شود. جلسه‌ای تشکیل شد و مقرر شد تا برای تغییر مدیریت در روستاها ستادی تشکیل شود. اسم این ستاد را "ستاد شوراهاى اسلامى روستاها" گذاشتیم

و مقرر شد نمایندگان از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، فرمانداری و امام جمعه در آن همفکری داشته باشند و مسؤلیت اجرایی آن را جهاد سازندگی داشته باشد، البته اندکی بعد هم شورای انقلاب، به موجب وضع قانونی مسؤلیت تشکیل، هدایت و نظارت بر شوراهای اسلامی روستاها را به جهاد سازندگی محول کرد.

حقیر به عنوان مسؤل مرکز شوراهای اسلامی روستاها و نماینده جهاد سازندگی منصوب شدم و "جناب حجت الاسلام اعتمادی" پدر سردار لکزایی نیز به عنوان نماینده امام جمعه با ما همکاری داشتند. حضور این مرد وارسته روحانی و انقلابی در جمع ما باعث می شد تا فعالیت های ما بوی الهی داشته و همه شئون کاری در قالب دینی اجرا شود. نیاز به مشورت های موردی خارج از اوقات اداری و اخذ رهنموده ای لازم باعث می شد تا گهگاهی به منزل این بزرگوار رفته و از رهنموده ای ایشان استفاده نمایم.

اولین باری که به منزل ایشان رفتم، نوجوانی در را برویم باز کرد که در همان نگاه اول مهرش به دلم افتاد، نوجوانی که نجابت از سیمایش هویدا بود، افتادگی، ادب و وقاری که داشت موجب گردید تا علاوه بر پدر، مجذوب این عزیز شده، باب مرادوت و دوستی گشوده شود. آن نوجوان، حبیب لکزایی بود که اندکی بعد به سپاه پیوست.

بعدها او مسؤلیت ناحیه مقاومت نجف اشرف را در بنجار عهده دار بود و برای یک اعزام بزرگ یعنی "سپاهیان محمد رسول الله (ص)" برنامه ریزی شد. کل منطقه سیستان را به سه قسمت تقسیم نمودند و قرار شد "حاج حبیب" و "آقای باقری" از سپاه و من از جهاد، کار تبلیغات و جذب نیرو برای اعزام به جبهه در قالب این سپاه را عهده دار شویم. خدا می داند چقدر مسؤلانه و شبانه روزی تلاش می کردند. چنان سخنرانی می کردند

که جوانان دانش آموز و روستائیان از جا کنده می شدند. خیلی از افراد که به دلیل مشکلات زندگی نمی توانستند ثبت نام کنند به شدت گریه می کردند. یکی از بزرگترین اعزام‌های زابل به جبهه نتیجه تلاش شبانه روزی این تیم سه نفره بود که بیش از هزار نفر در آن اعزام به جبهه شتافتند.

پانزده سال بعد

سال ۱۳۷۶ یعنی ۱۵ سال بعد من مدیر جهاد سازندگی زابل بودم و ایشان فرمانده سپاه منطقه سیستان، فضای جدیدی از نظر سیاسی در کشور ایجاد شده و دولت اصلاحات، استقرار پیدا نموده است. در شهر زابل یک نفر از شهردارانی که در تهران سابقه خدمت داشت، به عنوان شهردار منصوب نموده‌اند. او درد شهدا و انقلاب را نداشت و سردار لکزایی به این موضوع اشراف داشت، تب برگزاری "کنگره سرداران شهید استان" بالا گرفته بود و بر اساس مصوبات می‌بایست تمثال مبارک سرداران شهید در میداین شهرها با کاشی نصب شود.

شهردار آن وقت زابل که با این جریان مخالف بود مقاومت می‌کرد و دستور داده بود تا وسایل و ابزار پیمانکارانی که به این کار گمارده می‌شدند، جمع‌آوری نمایند و وسط میداین شهر، مردم نیز شاهد این بی‌احترامی و رویایی بودند.

سردار لکزایی، وارد دفترم شد و ماجرا را تشریح نمود، وقتی او صحبت می‌کرد، آن گونه موضوع را طرح می‌نمود که من یک لحظه احساس کردم، در سنگر فرماندهی عملیات هستم و وظیفه جهاد سازندگی و محدوده فعالیت ما را در این جبهه تشریح می‌کند. بسیار ناراحت بود و از این درد بزرگ یعنی فراموش کردن شهدا توسط بعضی مسئولین (شهردار آن وقت

زابل)، رنجی عظیم به دل داشت.

به او عرض کردم نگران نباش من بچه‌های ساختمان جهاد را مأمور این کار می‌کنم و با حمایت همدیگر این مهم را به سرانجام می‌رسانیم. بچه‌های جهاد رفتند و شروع به نصب تمثال شهدا کردند. مأمورین شهرداری وقتی آمدند و دیدند که جهاد وارد این کار شده، کمی سر و صدا کردند اما جرأت نکرده بودند که وسایل را ببرند و ما به اعتراضات شهردار در جلسات فرمانداری مشترکاً پاسخ گفتیم.

سی سال بعد

حالا ۳۰ سال از آن ایام گذشته، در جلسه‌ای که برای اعزام نیرو به اردوی راهیان نور (بازدید از مناطق جنگی) در استانداری برگزار است هر دو حضور داریم. حاج حبیب لب به سخن می‌گشاید و عزم و اراده جدی او برای انجام درست این موضوع را چنان می‌بینم که انگار الآن بناست در جبهه‌ها عملیاتی سنگین به وقوع پیوندد و او نگران عملیات است. به شوخی به او می‌گویم: "سردار، چه خبره انگار برای سپاه محمد رسول الله (ص) نیرو اعزام می‌کنی؟" و ایشان با لبخند ملکوتی خود می‌فرمایند: "این کار هم دست کمی از آن ندارد، جهت جبهه عوض شده و الا این هم همان است." طی سی سالی که او را می‌شناسم، از همان نوجوانی که بدون منصب بود تا حالا که به درجه ی سرداری از دست ذریه زهرا(س)، امام خامنه‌ای - حفظه الله - مفتخر شده بود، در ادب، تواضع، گفتار و کردار او تغییری ندیدم. او همواره همان همان حبیب لک‌زایی بود، انگار همه ی آنچه را باید طی زندگی می‌آموخت و عمل می‌کرد، عشق به خداوند از همان کودکی در او نهفته بود. در خیلی از فعالیت‌هایی که کمتر افرادی به آن تن می‌دادند و در این

۲۹۴ ♦ حبیب دلها

فعالیت‌ها به تعبیر من از نام و نان خبری نبود، سیمای سردار وارسته و به خدا پیوسته حاج حبیب لکزایی در آنجا نور می‌بخشید و با جدیت و پشتکار، آن فعالیت‌ها را سامان می‌بخشید. او با پذیرفتن این گونه امور به آنها هویت می‌بخشید.

خداوند او را با پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام محشور فرماید و از انوار روح بزرگ ایشان، اشعه‌ای نیز به زندگی ما خاکیان بتاباند.

الگویی سرآمد برای پاسداران و مدیران دوازده خصلت شهید حبیب لکزایی

به قلم: محمد ناظری
فرمانده سپاه زابل

امروز سالگرد شهادت پنجمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت امام محمد باقر - علیه السلام - است که با پنجمین روز عروج ملکوتی سردار رشید سپاه اسلام سرتیپ پاسدار "برادر حاج حبیب لکزایی" مصادف شده است؛ او که واقعاً حبیب همه ما و سنگ صبور تمام بسیجیان و پاسداران استان پهناور سیستان و بلوچستان بود.

به این مناسبت بر آن شدیم که بار دیگر - جهت تذکر و یادآوری - برخی از ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی این شهید عزیز را مرور کنیم و الگو بگیریم:

۱. اخلاص

ایشان فردی مخلص و خدوم بود و اعتقاد داشت که هر کاری که بر اساس خلوص نیت و برای رضای خدا انجام پذیرد، نتیجه مثبت در پی خواهد

داشت. از این رو همه کارها و برنامه‌های ایشان خالصانه و برای رضای خدا بود نه رضایت و خوشنودی زودگذر خلق خدا.

۲. بصیرت

ایشان حقیقتاً بصیر بودند و دانا. ایشان عملاً نشان دادند که در گرد و غبار فتنه‌ها با بصیرت و بینایی کامل موضع‌گیری کرده و سره را از ناسره، حق را از باطل و خوب را از بد تشخیص دادند و بر اساس همان بصیرت و بینش والا عمل می‌کردند.

۳. ولایتمداری

ایشان ذوب در اسلام و مطیع ولایت بودند و سعی داشتند همیشه ایام تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ها و سخنرانی‌های خود را مطابق با منویات مقام معظم رهبری تنظیم کنند.

بارها از او شنیدم که می‌فرمودند: "بایستی در رکاب ولی امر مسلمین بوده و لحظه‌ای از پیروی محض از منویات و فرمایشات ایشان غافل نشویم؛ نه از ایشان جلوتر و نه عقب‌تر حرکت کنیم بلکه پشت سر ایشان حضور داشته و آماده دفاع از ولایت باشیم!"

۴. وقار و متانت

حقیر بارها و بارها به این خصوصیت اخلاقی ایشان یعنی متانت و وقار موجود در جوهره شخصیت ایشان غبطه می‌خوردم. وقار و متانت در چهره ایشان کاملاً آشکار بود و همین باعث شده بود که هر شخصی تحت تأثیر اخلاق و وقار و متانت ایشان قرار بگیرد.

۵. زهد و پارسایی

زهد و تقوای ایشان باعث شده بود که هر شخصیتی با هر درجه و رتبه‌ای در همان لحظه اول دیدار مجذوب وی شود. این زهد و پارسایی از نتایج

خودسازی و خدانشناسی و اخلاص ایشان بود.

۶. پرهیز از سخنان لغو و بیهوده

نه من و نه هیچ یک از همکاران، هیچگاه از ایشان سخن لغو و یا نامربوط نشنیده بلکه تمام سخنان ایشان حاوی نکات مهم اخلاقی و عرفانی و سیاسی و تشکیلاتی بود.

۷. پرهیز از غیبت

در مدت ۲۷ سال آشنایی که با ایشان داشتم با اطمینان قلبی ابراز می‌دارم که در جلسات، نشست‌ها، گفتگوها و حتی نشست‌های دوستانه غیراداری یک بار هم غیبت برادران دینی را از ایشان نشنیدم.

۸. خادم و دوستدار خانواده شهدا

بارها و بارها دیدم که با درجه سرداری و مسؤولیت مهم، در هنگام مواجهه با پدر شهیدان خم شده و بر دستان پدران شهید بوسه می‌زند.

آری! "پدر شهیدان خدای" خوب می‌داند چه می‌گویم. خداوند رحمت کند "پدر شهیدان میرحسینی" را؛ که اگر بود می‌دانست چه می‌گویم ...

این خم شدن و بوسه زدن بر دستان پینه بسته یعنی نهایت خضوع و خشوع. آری ایشان ملجأ و مأمن خانواده معظم شهدا بودند. امروز حتماً خانواده شهدا احساس غربت می‌کنند چرا که از هر کجا که ناامید می‌شدند به ایشان مراجعه و مشکلشان حل می‌شد. نمی‌دانم این روزها خانواده محترم شهدا به چه کسی مراجعه خواهند کرد و یا خانواده شهدای بخش پشت آب باز هم در پنجشنبه آخر سال شاهد برگزاری یادواره فرزندان شهیدشان خواهند بود یا نه؟ نمی‌دانم!

۹. صبوری

به نظر حقیر اگر "صبر ایوب" را به ایشان نسبت دهیم سخنی به گزاف

نگفته‌ایم؛ چرا که ایشان با توجه به تمام مصائب و مشکلات کاری هیچ وقت عنان صبر را از دست نداده و کم صبری و موضع گیری منفی نداشته، بلکه با صبر و تحمل و خویشتن داری به عنوان سنگ صبور بسیجیان، پاسداران و مردم بود. هیچ گاه عصبانیت را در چهره ایشان ندیدیم؛ یعنی در واقع لقب "کاظم الغیظ" شایسته ایشان بود.

۱۰. مدیر و مدبر

ایشان در واقع تمامی خصوصیات یک مدیر عالی و موفق یک سازمان را همچون برنامه ریزی، سازماندهی، بسیج منابع و امکانات، اجرا، نظارت و کنترل را دارا بودند. ایشان در واقع تئوریسین بسیج و مدیر و مدبر در همه امورات بودند.

پنج مسئولیت اساسی و همه در یک زمان همچون "جانشین سپاه سلمان"، "دبیر ستاد احیای امر به معروف استان"، "مدیر عامل بنیاد مهدویت استان"، "مسئول جامعه امدادگران عاشورا" و "رئیس هیئت امنای گلزار شهدای حضرت رسول (ص) ادیمی" کارهایی بودند بس دشوار! اما ایشان با برنامه ریزی و مدیریت و تلاش پیگیر در همه این امورات موفق بودند.

۱۱. قاطعیت

هر چند که ایشان دارای روحی بسیار لطیف و زبانی لین بودند اما در امور کاری و سازمانی از قاطعیت بالایی برخوردار بودند.

۱۲. خدمت بی منت

با توجه به خدمات شایسته و موفق ایشان در استان هیچ وقت بر کسی منت نهادند و در خواست جبران نداشتند؛ بلکه بجد معتقد بودند که:

تو نیکی می کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

فصل سوم/ گفتار اول/ یاد و یادداشت ♦ ۲۹۹

در پایان امید است همه ما بخصوص بسیجیان و پاسداران این خصائص اخلاقی را به عنوان یادگار از ایشان در جوهره وجودی خودمان تقویت کنیم و از ایشان الگو بگیریم. ان شاء الله.

سایه مقام معظم رهبری مستدام و ظهور امام زمان (عج) نزدیک باد.

به یاد پدر بسیجیان سیستان

به قلم: محمد ناظری
فرمانده سپاه زابل

یاد سردار "حبیب لکزایی" بخیر. "حبیب! الحق که پدر بزرگوارشان عجب نام نیکی انتخاب کرده بود. "حبیب!" آن دوست صمیمی و یار شفیق همه مردم استان، رادمردی که "پدر بسیجیان سیستان" لقب گرفت. مردی از مردان خدا که خادم بودن شهدا و خانواده شهدا را افتخاری عظیم می‌پنداشت و به این نوکری افتخار می‌کرد. هم او که در پشت جبهه انصار گونه عمل کرد و در جبهه حبیب ابن مظاهر گونه. دلاور مردی که مدت‌ها در جبهه‌های حق علیه باطل جنگید و ۷۰ درصد بدنش را پیش از قربانی خویش، در این راه فدا کرد. آن شیر ژبانی که در عملیاتهای مختلف سپاه اسلام علیه بعثیون از خدا بی‌خبر در نوک پیکان عملیات بود. او که با بسیجیان و مردم برادر بود. او که سادگی زندگیش ترجمان روح و

همت مثال زدنیش بود.

یادش بخیر! در همایش فرماندهان و مسئولین که چند روز پیش در سپاه استان برگزار شد و او که درد ناشی از مجروحیت امان او را بریده بود، باز هم تأکید بر انجام تکلیف و احساس مسئولیت در مأموریت‌های محوله از جمله "رزمایش لبیک یا رسول الله" را داشت. او که به عنوان سربازی از آقا امام زمان "عج" علاوه بر مسئولیت مهم جانشینی سپاه سلمان، "بنیاد مهدویت" را با این آرزو که نامش در لیست منتظران و زمینه سازان ظهور آقا ثبت شود مدیریت می‌کرد. او که یاور محرومان و مستضعفان و پابره‌ها با تقبل ریاست مؤسسه خیریه امدادگران عاشورا بود. او در رأس ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر مروج خوبی‌ها و بیان‌کننده بدی‌ها و زشتی‌ها بود. او که با این همه، گهگاه به کرسی تدریس تکیه می‌زد و به دانشجویان درس زندگی می‌داد. او که با هدف زنده نگهداشتن یاد شهدا و ترویج فرهنگ شهادت ریاست هیئت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله - ادیمی را بر دوش داشت.

یاد آن چهره خندان بخیر که آن چهره، تجلی صلح و صفا بود. او که با رفتنش ثابت کرد جنگ تمام نشده است و بلکه ثابت کرد خاکریزها فراتر رفته‌اند.

یادش بخیر که با رفتنش ثابت کرد که زندگی در مرگ معنا می‌یابد. او غمخوار قوم سیستانی و قوم بلوچ بود. با برادران بلوچش انس گرفته بود و این الفت باعث شد که آن جوان بلوچ نیکشهری او را "بابا" صدا کند. یادش بخیر! همویی که در میدان جهاد فرهنگی و مقابله با تهاجم فرهنگی آنقدر مبارزه کرد تا مجوز ورود به بهشت را بگیرد. او که ثابت کرد در هر امتحانی می‌شود رتبه اول را کسب نمود؛ چه در دوره دافوس باشد چه قبولی

در کنکور شهادت.

یاد او بخیر که باور کرده بود از کاروان عشق عقب افتاده است، ولیکن خود را به کاروان هم‌زمان و هم‌سنگران شهیدش، همچون شهیدان "میرحسینی"، "خدری" و ... رساند.

یاد او بخیر که معتقد بود بسیج مکتب تربیت انسان‌هایی است که فقط باید از خدا بترسند و ترس از مرگ در حفظ عزت و حریت و احیای حق و اقامه عدل برایشان معنی نداشته باشد.

یاد او بخیر که تنها راه بیمه نمودن اسلام و انقلاب را در این مملکت بسیج می‌دانست و در جلسات و جاهای مختلف، این فرموده امام را حل را گوشزد می‌کرد که "اگر مسئولین نظام از شما بسیجیان غافل شوند در آتش دوزخ الهی خواهند سوخت."

یاد او بخیر که جوان‌ها را پایه‌های اصلی انقلاب می‌دانست و برای برنامه‌ریزی اصولی و ارزشی برای غنی‌سازی اوقات فراغت آنان تلاش داشت و بر همین اساس علاقمند به غنی‌سازی اوقات فراغت جوانان و بسیجیان بود. سال‌های زندگانی این شیر مرد وفا بود و صفا، با اراده‌ای بلند و با همتی والا مسیرهای گوناگون را می‌پیمود و راه‌های سخت و صعب‌العبور زندگی را پشت سر می‌گذاشت.

چند روزی است نه او را می‌بینم و نه صدایش را - حتی از پشت تلفن - می‌شنوم. آه خدایا! چقدر دلم برای "حاج حبیب" تنگ شده است. "حاج حبیب" که با لبخند ملیح خودش همیشه مهر سکوت را بر لبانمان می‌شکست و شادی روح افزایی به ما هدیه می‌داد.

او اکنون در کنار ما نیست و با رفتنش دوستان و خانواده را مکدر خاطر گرداند. ما نیز در غم آن عزیز سفر کرده با فرزندان عزیزش ابراز همدردی

فصل سوم/ گفتار اول/ یاد و یادداشت ♦ ۳۰۳

می‌کنیم و به آنها می‌گوییم که فکر نکنید که تنها شما یتیم شده‌اید. بلکه ما همکاران هم بی برادر شده‌ایم. نه! به قول آن بسیجی، بسیجیان سیستان پدرشان را از دست داده‌اند.

هر چند که امروز نبود تا وحدت و انسجام حاصله از نتیجه زحمات خویش را در جمعیت کثیر شرکت کننده در تشیع پیکر پاکش ببیند و در سمت راست جایگاه، جایش خالی بود تا نظاره‌گر اجرای برنامه‌های آستان مقدس شهدای ادیمی همچون یادواره‌ها و مراسمات گذشته باشد.

امروز مزار شهدای ادیمی احساس غربی داشت امروز در و دیوار گلزار شهدای حضرت رسول اکرم - صلوات الله علیه و آله - ادیمی، حسینیه، مسجد و مرکز فرهنگی آستان مقدس شهدای ادیمی نالان بود.

راستی لحظه‌ای با دیدن این همه عظمت به این فکر افتادم که چگونه و چرا عروج ملکوتی ایشان مقارن با سالروز شهادت امام جواد(ع) و سالگرد هم‌زمان شهیدش بویژه سردار شوشتری و محمدرزاده و شب اول قبر او شب جمعه و اربعینش روز عاشورای حسینی و ۵ آذر سال روز بسیج مستضعفین شده است؟ بهترین جواب را از خود گرفتم و آن اینکه لیاقت ایشان همین بود چون عاشق ولایت و امامت و دوستدار نماز جمعه و اهل عبادت و تقوا و از ارادتمندان و نوکران حضرت اباعبدالله الحسین(ع) و از لشکریان مخلص خدا یعنی بسیج و مروج تفکر بسیجی بود. خوشا به حالش.

خدایش بیامرزد.

شهد هم جواری با شهدا به خصوص فرزند عزیزش "مسلم" گوارایش باد.

دلنوشته جمعی از هم‌سنگران شهید لکزایی در خداحافظی با او

"شهادت عزیز ما و ایثارگران ما کسانی هستند که از همه خواسته‌های شخصی خود دل بریدند. این به زبان آسان است. فقط دل بریدن از پول و مال و سرمایه نیست؛ دل بریدن از عواطف است. شهید از مهر مادر، از سایه پدر، از لبخند کودک، از عشق همسر دل می‌برد و به سوی انجام وظیفه حرکت می‌کند. این جانبازان هم شهیدند. ایثارگران در هر جمعی از جمع‌های ایثارگران که هستند، در واقع قدم در وادی شهادت گذاشتند. خدای متعال عده‌ای را انتخاب کرد، رفتند، عده‌ای هم ماندند برای امتحان‌های بعدی؛ لیکن رتبه شهید و رتبه شهادت برای ایثارگران وجود دارد". (بیانات رهبر انقلاب در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان شمالی) آری؛ شهادت سرمایه‌ای است سخت گران‌مایه که هر کس توان دست یافتن به آن را ندارد...

شهادت شهدی است که تنها گلوی تفتیده از فراق یاران می تواند آن را درک کند...

و هم اکنون این شهد شیرین تر از عسل، در کام یکی از سربازان جان برکف حضرت امام خامنه‌ای گذاشته شده است...

"سردار عزیز حاج حبیب لکزایی" هم اکنون آرام آسوده است و با رفتنش جان یاران و همراهانش را به آتش کشیده... گویی شهید لکزایی این دوران بعد از جنگ را تنها به دنبال گم کرده‌اش در ریگزارهای سیستان و صحراهای بلوچستان می گشت... گویا بعد از شهادت یارانش در واقعه منطقه "پیشین"، دیگر تاب تحمل قفس این دنیا را نداشت...

آثار برجای مانده از سلحشوری‌هایش همچنان بدنش را می آزرده اما روحش به نوازش این دردها عادت کرده بود و تقلائی پرکشیدن داشت... هر رزمنده‌ای که او را در نبردهای پیروزمانده لشکر ۴۱ ثارالله (ع) می دید، وی را شیر جنگنده‌ای می یافت که هر کس یارای حتی نزدیک شدن به وی را نداشت... اما هر جوانی که او را در حسینیه لشکر می دید لطافت این بزرگمرد و تواضعش او را مجذوب می کرد...

چه زیبا شهید لکزایی سال‌های پایانی عمرش را در کنار خدمت به لباس سبز سپاه، بنیاد مهدویت را برای فعالیت انتخاب کرد. چرا که او منتظر مصلح بود و خود نیز به گواه تمام یارانش صالح بود. تلاش داشت تا سال‌های آخر عمر پربرکتش را صرف آشنایی جوانان با مولا و مقتدایشان حضرت صاحب عصر (ارواحنا له الفدا) کند و چه زیباتر در لباس سفید، سربازی امامش را به پایان برد...

ما رزمندگان استان سیستان و بلوچستان و هم‌زمان شهید حبیب لکزایی ضایعه از دست دادن این فرمانده شهید و این غم بزرگ را به محضر حضرت

ولی عصر (عج) و نایب برحقش و مراد همیشگی حاج حبیب، یعنی حضرت امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) تسلیت و تعزیت عرض می‌کنیم.

ما با اعلام همدردی با خانواده این سردار شهید، خود را در غم از دست دادن این انقلابی حماسه آفرین نظام اسلامی ایران شریک می‌دانیم و برای خانواده این شهید و مردم شیعه و سنی استان که انصافاً خود را مدیون مقام این شهید می‌دانند از خداوند منان آرزوی صبر می‌کنیم.

و اما نمی‌دانیم به خود شهید چه بگوییم... تسلیت یا تبریک؟

حاج حبیب!

می‌دانیم که تو زنده‌ای و نزد خداوند روزی می‌خوری. حتی از همه ما زنده‌تر...

می‌دانیم که این خیل عظیم عاشقان ولایت و شهادت را در این مراسم تشییع می‌بینی و نظاره‌گر هستی...

می‌دانیم که حرف‌های زیادی داری که به "حاج قاسم میرحسینی" بگویی؛ سلام ما را هم برسان...

پوشیدن جامه پاک شهادت بر تن خسته ات را تبریک می‌گوییم...

و از تو می‌خواهیم برای عاقبت به خیر شدن یارانت دعا کنی...

و از تو می‌خواهیم شفاعت جماعت حزب الله استان را در دیار باقی برعهده بگیری...

از تو می‌خواهیم ما را در گره‌گشایی از مشکلات این استان کمک کنی...

و از تو می‌خواهیم که ما را هم به خود ملحق کنی...

جمعی از هم‌سنگران سردار

به بازی با کلمات نیازی نداشت تا حرف‌هایش را باورکنی

به قلم: حجت الاسلام و المسلمین عباس دانشی
مدیر کل اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سیستان و بلوچستان

به بازی با کلمات نیازی نداشت تا حرف‌هایش را باورکنی
دروغ؛ نه! تظاهر و فریب؛ نه! که تکلف و تعارف را هم سه تلاقه کرده بود
حرف‌هایش از جنس آب بود؛
زالال و روح نواز
... و نگاهش، آدمی را به ضیافت محبت مهمان می‌کرد
و بر سر سفره صداقت می‌نشاند
ساده بود و صمیمی
صولت سرداری؛ اما در هیبت با شکوه او موج می‌زد
و لباس سبز پاسداری برانزده قامت مردانه او ...
فرماندهی او سرشار از تواضع بود؛
بیگانه با تکبر، بیزار از تملق و سراسر فروتنی بود و ایثار!

"ناسوکی" را تاب آورد و بر بالین "مسلم" خم به ابرو نیاورد
داغ جوان بر خویش هموار کرد تا داغدیدگان حادثه را تسکین دهد
در کارهای روزانه فراغت از فرماندهی، سربازی او بود در جبهه‌ای دیگر
در "ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر" در مسجد و حسینیه و هیئت؛
در "بنیاد مهدویت" مشق عشق می‌کرد و ترانه انتظار می‌سرود و "بسیج"
هنوز مدرسه عشق او ...

مثل همیشه، مثل بیت المقدس، مثل طریق القدس، مثل و الفجرها، مثل
کربلای پنج ...

و اکنون مردم شهر، دلتنگ او

در بهت کوچ نابهنگام او

و داغدار داغ سنگین و هجرت جان سوزش

اینک

می‌توان بسیجی بودن را از او آموخت

چگونه منتظر بودن را در او جستجو کرد

و تابع امر مولا بودن

و دلدادگی به ولایت را در کلاس او تلمذ کرد

راهش پر رهرو و یادش گرامی باد

به بهانه پرواز سردار صبر و ایثار
عطر خوشبوی شهادت دوباره در خیابان های زاهدان
پیچید

به کوشش: زاهدان نیوز

چه زیبا سرانجامی در انتظار مردان خداست، در روز شهادت امام جواد(ع) و سالگرد شهادت شهیدان وحدت، شهید شوشتری و یارانش و هم‌زمان با تشییع پیکر پاک و مطهر شهیدان گمنام در چابهار، سردار اسلام حاج حبیب لکزایی به جمع یارانش پیوست و به انتظار ملکوتیان پایان داد.

انگار ما به شهادت عادت کرده بودیم و اینکه هرچند وقت یکبار باید در زاهدان شهیدی را به سوی گلزار شهدا بدرقه می‌کردیم و اینگونه بود که شهرمان هر روز فضایش معطر به شهید می‌گشت و ما خوشحال از اینکه در شهر و دیارمان درِ باغ شهادت هنوز باز است.

چه روزگار شگفتی !

باور کردنش برای همه ما سخت است؛ انگار چشمانمان به دیدن هر روز این مرد خستگی ناپذیر عادت کرده بود.
اما خبری دیگر در راه بود ...

سردار دلتنگ شده بود، دلتنگ رفتن، دلش برای یاران و هم‌زمانش تنگ شده بود. انگار صدای شهید میرحسینی ، شهیدعالی و دیگر عاشقان کربلا را شنیده بود و باید می‌رفت.

سردار بی‌ادعای سپاه اسلام سردار لکزایی که یکی از داغ‌دیدگان حوادث تروریستی استان (حادثه تاسوکی) بود که پس از سال‌ها تحمل رنج و درد آثار و جراحات به جا مانده از دوران دفاع مقدس به خیل عظیم شهدای اسلام پیوست.

در روزهایی که همگان به عادات روزمرگی خود گرفتار شده اند و خود را در پشت انبوه آمل و آروزهای دنیا پنهان کرده اند و روزگاری که اذهان همه گرفتار ژست‌ها و مقامات دنیوی گردیده و بسیاری از ارزش‌ها و آرمانها از یاد رفته‌اند، همگان لحظه‌ای به خود می‌آیند که دیگر دیر شده است و یادگارانی همچون سردار لکزایی پرواز کرده اند و آسمانی شده‌اند.

نمی‌خواهم به تکرار کلمات و واژه‌هایی بیفتم که جز غصه و افسوس چیز دیگری بر دلم نمی‌گذارد اما بغض گلویم را گرفته و باید به پاسداشت آن بزرگمرد وظیفه ام را ادا کنم و هرچند کوتاه از ارزش‌ها و بزرگواریهای آن حبیب خدا بنویسم ...

کمت‌ر شده بود که سردار لکزایی را به دنبال هیاهوهای این روزها ببینم چرا که او اهل نام و شهرت نبود و سینه‌ای داشت ملامال از

رازهای نهفته و نگفته که فقط برای معبود خویش خواهد گفت چرا که مردان خدا با هر کسی راز دل نمی‌گویند و این همان معنایی ست که درک و هضمش برای هر کسی آسان نیست.

گویی تقدیر و سرنوشت، خیل عظیم یاران طریق حق را به اجبار در زمین نگه داشته است تا با تحمل دردها و رنج های دنیوی دلی پر از رازهای الهی داشته باشند و در سکوت و مظلومیت به دیدار پروردگارشان بشتابند و اگر ما اهل دل باشیم باید پیام این بزرگمردان بی‌ادعا را به گوش نسل‌های بعد برسانیم و باز اگر کمی به اطرافمان در همین شهر و دیار دقت کنیم انسان‌هایی به مانند سردار لکزایی خواهیم یافت که باید پای حرف‌های آنها نشست و از حضور پربرکت این نعمتها استفاده کنیم و نگذاریم در طاقچه تاریخ به فراموشی سپرده شوند.

اما ...

سردار لکزایی رفت و باید آسمانی می‌شد، چرا که با هم‌زمان دوران حماسه و عشق نجوا کرده بود تا او را از قافله شهدا جا نگذارند و همراه خودشان هم‌نشین بهترین و برترین بندگان حق کنند.

روحش شاد و یادش گرامی باد

سردار لکزایی سه سال بعد به فرمانده اش پیوست

به کوشش: سپاه نیوز

چه کسی می‌دانست لکزایی درست سه سال بعد در همین روز، خود را به فرمانده اش خواهد رساند. امروز بیست و ششم مهرماه، ساعت ۸:۲۰ دقیقه صبح، لحظه خونباری در تاریخ بلوچستان است؛ روزی که چهل و چهار انسان در شهرستان پیشین، به خاک و خون کشیده شدند. هنوز سه سال بیشتر از آن حادثه شوم نمی‌گذرد.

یکی از آنان، شهید نورعلی شوشتری بود. فرمانده سپاه بود. سپاه جنوب شرق کشور و فرمانده قرارگاه قدس سپاه در زاهدان و جانشین فرماندهی نیروی زمینی سپاه و فرمانده هزاران قلب از رزمندگان خراسانی و فرماندار قلب بلوچ.

او یکی از کارآمدترین فرماندهان جنگ بود که به واسطه شایستگی و شجاعت، با این که کسی سفارش او را به فرماندهی جنگ نکرده بود تا

سطوح بالای فرماندهی در دوران جنگ ایران و عراق پیش رفت پس از جنگ هم که نشان سرتیپ تمامی بر شانه اش نشست، بیست سال با همان درجه خدمت کرد و پوتین از پا نکشید.

اهل پا پس کشیدن نبود، شهید هم که شد، فرمانده سپاه در دوران جنگ، محسن رضایی درباره اش گفت: "او سالار شهیدان سپاه است؛ به حق "یار دیگری هم به هنگام شهادت در کنار خود داشت؛ سردار رجب علی محمد زاده، او هم بزرگی بود برای خودش.

حالا خاطرات و بسیاری از حرف هایی که درباره شوشتری، محمد زاده و دهها شهید دیگر گفته ثبت و تدوین شده در کتابی به نام "پیشوایان پیشین- شهیدان همبستگی" چاپ و منتشر گردیده. این کتاب قطور، جلد دومی هم دارد که در راه است؛ کتاب "سالار شهیدان- شهیدان همبستگی" که با محوریت خاطرات و زندگی نامه شهید شوشتری، به بررسی زندگی شهیدان همبستگی (همراهان شهید شوشتری) و ماجراهای مربوط به حادثه تروریستی ۲۶ مهرماه سال ۱۳۸۸ در منطقه پیشین بلوچستان می پردازد.

شهید رجب علی محمدزاده فرمانده سپاه (تیپ) ۱۱۰ سلمان فارسی سیستان و بلوچستان بود که در رکاب شهید شوشتری به شهادت رسید. او در آن روز معاون خود، سردار حبیب الله لکزایی را تنها گذاشت و عروج کرد؛ اما، که می دانست که لکزایی درست سه سال بعد در همین روز، خود را به فرمانده اش خواهد رساند؟

روحش شاد، مرد میدان بود؛ پدر یکی از شهیدان حادثه تروریستی تاسوکی. جانباز هم بود. جانباز شیمیایی دوران جنگ. مدتی هم فرمانده سپاه زابل بود.

پیر بود و سپید موی، ولی از پای در نیامد و تا روز آخر ایستاد.

سر آخر هم مزدش را گرفت و رفت تا "عند ربهم یرزقون" گردد.

■ گفتار دوم

ابیاتی در رثای حبیب

سردار ما همواره یاری مهربان بود

سروده: حجت الاسلام و المسلمین بختیاری سیستانی

سردار ما همواره یاری مهربان بود
فرمانده‌ای جانباز و شیری قهرمان بود
سردار ما حق شهادت را ادا کرد
او در زمین مانند اهل آسمان بود
سردار ما فرزند خود را دیده بر خاک
وقتی تنش آماج تیر ظالمان بود
سردار ما همچون برادر با دلی پاک
باب شفاعت از برای عاشقان بود
سردار ما همواره ذکرش یا رضا بود
روز شهادت بر جوادش میهمان بود

سردار دل‌های غریب

سروده: حامد ناظری

یادش بخیر دلسوزی و دستای چون سایه بونت
یادش بخیر وقت نماز خنده‌های مهربونت
یادش بخیر زمونی که میون عاشقا بودی
مثل رفیقای شهید، خاکی و با صفا بودی
سردار دل‌های غریب، رفتی و دل شد بی شکیب
با رفتنت ای آشنا! شده دلامون بی "حبیب"
قسم به اون نگاه تو، به اون نگاه ماه تو
غصه نباشه تو دلت، ادامه داره راه تو
کاشکی می شد مثل شما راهی جنت می شدیم
زائر دل شکسته راه شهادت می شدیم
یاد شما تو ذهن ما تا دنیا دنیاست می مونه
دلای ما غصه هاشو سر مزارت می خونه
مثل همیشه هنوزم سنگ صبور ماتویی
شاهد و مشهود و شهید، معنی شور ما تویی

حدیث رفتن سردار

سروده: محمد حداد

چه جان‌گداز غمی و چه جانستان خبری
زبان و طبع ما عاجز ز گفتن سخن است
حدیث رفتن سردار سپاه امروز
گزارش دل غم‌دیدگان میهن است
هزار سال بیاید که این چنین
بنام و خصلت نیکویگانه وطن است
عزای عام سوگش گرفته در زابل
نوای شروه به سوگ لک‌زایی در دهن است
دریغ و درد حقیقت رفتن سردار
نوای سوگ همواره به قلب و جان تن است
تب فراغ ز داغ حبیب الله در دلهاست
دریغ و درد شنیدن شعار مرد و زن است

■ گفتار سوم

خاطراتی از حبیب

چرا به من نگفتی؟ حبیب من!

به قلم: سروان پاسدار سلمان لکزایی؛
فرزند سردار شهید حبیب لکزایی

سلام بر روح ملکوتی پدرم سردار شهید حاج حبیب لکزایی، پدر شهیدم!
درود خدا بر تو باد! پدر! سعادت فرزند و برادر شهید بودن را موهبتی الهی
می دانم که خدا در این دنیا به من داده است. به شما قول می دهم که تلاش
کم تا ان شاء الله در ادامه راه شما خطایی مرتکب نشوم.

قرآن خواندن

نمی دانی در این مدت کوتاه که عروج نموده‌ای چقدر دلم برایت تنگ
شده است. برای قرآن خواندنت. برای آن صوت دلنشینی که از کودکی
در دهلیزهای گوشم می پیچید و تا اعماق جانم را سیراب از عطر معنویت
می کرد. به همین زودی دلم برای نصیحت‌های تنگ شده است. همیشه
می گفتمی در تمام کارها رضایت خدا را در نظر بگیر. اگر خدا راضی هست

انجام بده و اگر نبود اصلاً به انجام آن فکر نکن.

قلم و کاغذ

یادم نمی‌رود که یک روز از داخل کیفیت کاغذ و خودکاری را برای یادداشت کردن مطلبی برداشتم اما آن کاغذ و خودکار را از دستم گرفتی و گفתי اینها مال سپاه و متعلق به بیت المال است؛ آن روز من یاد گرفتم که نه فقط از قلم و کاغذ بیت المال که اصلاً از بیت المال استفاده شخصی نکنم؛ فکر می‌کنم به همین خاطر هم بود که با ماشین سپاه هیچ وقت مرا تا در مدرسه نرساندی؛ حتی در روزهای سرد زمستان.

کارت تردد؟

پدرم! زمانی که درس می‌خواندی از تلاش و جدیت در درس خواندن، من که فرزندت بودم و نسبت به شما سن و سالی نداشتم و بدن سالمی نیز داشتم، خجالت می‌کشیدم. درس زبان انگلیسی را با نوار کاست ضبط می‌نمودی و آنقدر گوش می‌کردی و با کتاب خط می‌بردی تا مطلب برایت روان و آسان شود.

یادم هست که می‌گفتی دوره آموزشی‌ات که در دانشکده فرماندهی و ستاد در تهران تمام شد در روز آخر وقتی از شما می‌خواستند کارت تردد را تحویل بگیرند، گفته بودی کدام کارت؟ وقتی به دژبانی مراجعه کردند و نحوه تردد شما را جویا شدند آنها گفتند ما فکر می‌کردیم ایشان از مسئولین اینجا و جزء هیئت رئیسه است! چقدر خندیدیم.

تهران بمان

دوره دافوس را که تمام کردی مسئولان مجموعه از شما خواسته بودند تا در تهران و در همانجا بمانی اما تو در پاسخ گفته بودی خیر! به استان خودم، استان سیستان و بلوچستان می‌روم تا اگر بتوانم خدمتی به مردم مظلوم همان

منطقه محروم کنم. حتی با این که پیشنهاد فرماندهی در چند استان از جمله یزد، هرمزگان، خراسان جنوبی و... را به تو دادند باز هم قبول نکردی.

نصب تابلوی شهدا

به یاد می‌آورم زمانی را که به من گفתי یک وقت یکی از شهردارهای زابل با نصب تمثال‌های مبارک شهدا در میداین شهر مخالفت کرده بود، و وقتی خبر به شما رسید، دستور دادی چنانچه شهردار وقت یا هر کدام از نیروهایش در هنگام نصب تابلوی شهدا مزاحمت ایجاد کند فوراً بازداشت شوند. در جلسه شورای اداری وقتی شهردار لب به اعتراض نمود و گفت سپاه ترور شخصیت کرده است، کوبنده و قاطع پاسخ دادی آدمی که در راه شهدا گام بر ندارد و برای کار شهدا مزاحمت ایجاد نماید نباید دم از شخصیت بزند.

مطب دکتر

"مگر به شما نمی‌گویم اینقدر کار نکن! استرس و حضور در میحطهای شلوغ و پر سر و صدا برای شما خوب نیست! آقای لکزایی شما ده سال قبل باید از این دنیا می‌رفتی؛ تا الان هم نمی‌دانم چطور زنده‌ای!"
اینها حرف‌های دکتری بود که با شما رفیق بود. همان دکتری که ده سال قبل اوایل سال ۱۳۸۰ با هم پیشش رفتیم. همان وقتی که ترکش‌هایی که در جمجمه‌تان جا خوش کرده بودند، به خودشان تکانی دادند و شما را به مطب دکتر برد و به گفته شما مرا بیرون مطب نگه داشت. شاید خواستی وخامت حالت را متوجه نشوم؛ اما من طاقت نیاوردم و آمدم داخل اتاق دکتر و جالب اینکه انگار نه انگار که چه شنیده‌ای و چه شنیده‌ام صمیمانه گفתי شما بیرون منتظر باش. همین!

آدم بیرون و از آن وقت تا حالا این حرفت را در ذهنم مرور می‌کنم؛ انسان

جانش را به خدا بدهکار است و هر موقع که او خواست باید بدهی اش را به خدا بپردازد. پس دعا کنید که این جان را با عزت در راه او بدهیم؛ دعا کنیم عاقبت به خیر شویم.

سرعت مجاز

یکی از راننده‌ها که قبلاً در سپاه زابل بود تعریف می‌کرد که شما با این آقای راننده از زاهدان به زابل می‌رفتی. چند بار به ایشان تذکر داده بودی که از سرعت قانونی تجاوز نکند. او چند دقیقه سرعتش را کم می‌کند و دوباره گازش را می‌گیرد. چند باری این جریان تکرار می‌شود.

به راننده گفته بودی ماشین را نگه دار، کیفیت را برداشته بودی و پیاده شده بودی و به راننده گفته بودی مثل اینکه شما خیلی عجله دارید شما بروید من با اتوبوس می‌آیم. آن راننده دیگر هیچگاه وقتی با شما بود بیش از سرعت مجاز در جاده نراند.

نظافت دفتر

عزیز دیگری نقل می‌کرد یک روز که از منزل به محل کار رفته بودی، مشاهده می‌کنی که وضعیت دفتر فرماندهی به لحاظ نظافت نامناسب است. مسئول دفترت را صدا کردی و گفتی مسئول نظافت اینجا کیست بگویند بیاید. چند دقیقه بعد سربازی منتظر تنبیه آمد. پرسیده بودی: شماره منزل ما را داری؟ سرباز با تعجب و حیرت می‌گوید: نه! شماره مخابرات سپاه را چطور؟ بله دارم و شما به سرباز می‌گویید روزهایی که وقت نمی‌کنی دفتر را نظافت کنی یا حوصله نداری به مخابرات بگو شماره خانه ما را بگیرد و به من خبر بدهد تا زودتر بیایم و خودم این کار را بکنم. از آن روز به بعد دفتر همیشه تمیز بود.

با دوچرخه

گاهی اوقات صبح‌های زود و آخر شب با لباس معمولی، سر و صورتت را با شال می‌پوشاندی و با دوچرخه در شهر برای دوچرخه سواری و ورزش می‌رفتی و در حین دوچرخه سواری از کنار مقرهای سپاه هم عبور می‌کردی و وضعیت آنها را هم بررسی می‌کردی.

توان سپاه

لوله آب درب سپاه ترکیده بود و آب خیابان را پر کرده بود. تلفنی دستور دادی تا ظرف کمتر از بیست و چهار ساعت، آب را از خیابان جمع و سریعاً لوله را درست کنند تا توان سپاه زیر سؤال نرود.

وقت اضافه

در لحظات آخر که دکتر خیلی نگران احوالت بود، به دکتر گفתי آرام باش من وضعیت خودم را می‌دانم الان در وقت اضافه هستم وقتی جان به جان آفرین تسلیم نمودی با تبسم رفتی؛ البته باورم نشد که که کوچ کردی؛ در یک لحظه با خودم فکر کردم با من شوخی می‌کنی؛ اما ناگهان دیدم هر دو چشمت باز است؛ برایم تعجب آور بود آخر شما که چشم راستت بیش از دو دهه بود که بر اثر ترکشی که در پشت آن قرار داشت عصبش قطع شده بود، الان هر دو چشمت را پس از عروجت باز می‌بینم؛ راستی چه شد که چشم بسته‌ات باز شد؟

چرا به من نگفته بودی؟ حبیب من!

در ابتدای خدمت مرا به سپاه نیک شهر فرستادی. نیکشهر دوازده ساعت تا شهر محل سکونت‌مان فاصله داشت. در تمام این مدت که من نیروی شما بودم، حتی یک نامه را که امتیازی برایم داشته باشد، امضا نکردی؛ از این

بابت دلگیر نیستم اما دلگیرم و شرمسار که بعد از شهادت فهمیدم که در لگن و گردنت هم ترکش‌هایی از جنگ به یادگار داری و بعد از شهادت فهمیدم که پهلویت بر اثر جراحی شلمچه در سرما و گرما سوزش پیدا می‌کرد. من فکر می‌کردم فقط در جمجمه و پشت چشمت ترکش‌ها جا خوش کرده‌اند ولی شما بیش از شصت ترکش جنگ را با خود به یادگار به دیار باقی بردی؛ چرا به من نگفته بودی حبیب من!

کد پاسداری

برای حل مشکل یکی از پاسدارها گفته بودی کد پاسداری خودم را به ایشان بدهید تا مشکل خود و خانواده اش حل شود و مجموعه نیروی انسانی وقتی تلاش و پیگیری و جدیت شما را دید که تا این اندازه پیگیر هستید، مسئله رسمی شدنش را حل کرد، حالا هم جواب اشک‌هایش را خودت بده!

سپاه و مردم

برای پرسنل تحت امرت علاوه اول پدر بودی بعد فرمانده. بعد از ظهرها معمولاً با لباس شخصی بودی و به جای خودت لباس‌ها و درجه‌های سرداریت استراحت می‌کردند. همه می‌دانستند که بعد از ظهرها چون دیدارهای مردمی داری و در بین مردم هستی و می‌خواستی مردم با شما راحت باشند لباس نظامی نمی‌پوشیدی.

دو نمره

در دانشگاه هم که تدریس داشتی حضورت بسیار مؤثر بود سعی می‌کردی آنجا به امر به معروف و نهی از منکر توجه شود. چند بار در کلاس‌های شما به همراه خودتان آمدم. برایم جالب بود که تمامی خواهران کلاست چادر دارند؛ پرسیدم. گفتی من در هر دانشگاهی که تدریس کنم به خانمهایی که در کلاس من با چادر حضور پیدا کنند در پایان ترم دو نمره اضافه می‌دهم،

اما به کسی نگفته‌ام. نمی‌دانم از کجا با خبر می‌شوند!

جهیزیه

وقتی کسی نزدیک ازدواجش بود و شما می‌فهمیدی یا به شما می‌گفتند که نیازمند است و توانایی تهیه جهیزیه برای دخترش را ندارد، برایش لوازم ضروری زندگی را تهیه می‌کردی و مرا و گاهی برخی از دوستان مورد اعتماد را مأموریت می‌دادی که آخر شب به خانه آن فرد ببرد و کسی هم متوجه نشود.

حلال مشکل

یک روز بعد از ظهر همسر یکی از آشنایان تعدادی بشقاب شکسته را در پارچه‌ای بسته بود و به خانه برای شکایت از شوهرش نزد شما آمده بود، ضمن اینکه این خانم را آرام کردی و فرستادی به خانه‌اش؛ با مادرم برای آشتی دادن این زن و شوهر به خانه‌شان رفتی.

خواستگاری

پاسداری برای خواستگاری رفته بود. خانواده طرف مقابل به ایشان گفته بودند در سپاه حاج آقای لک‌زائی را می‌شناسی؟ گفته بود من پاسدار باشم و جانشین سپاه استان را نشناسم. آنها هم گفته بودند داماد ما می‌شوی اگر ایشان شما را تأیید کند. وقتی آن پاسدار به شما مراجعه کرده و قضیه را گفته بود، شما گفتی لازم نیست تماس بگیرم، خودم همراه شما می‌آیم و بعد همراهش به خواستگاری رفته بودی در مراسم عقد و عروسی‌اش هم شرکت کرده بودی. جواب اشک‌های آنها هم با خودت حبیب من!

اذان حبیب

پاسدارهای سپاه شما را خیلی دوست داشتند یک شب پاسداری به درب خانه مراجعه کرد و گفت سردار خدا به ما فرزندی داده، من و خانواده‌ام

دوست داریم شما در گوش فرزند ما اذان بگویید. با توجه به اینکه می دانستم هم خیلی خسته ای و هم باید جایی می رفتیم، با کمال میل و علاقه پذیرفتی و به خانه این پاسدار رفتیم و شما در گوش فرزندش اذان گفتی و هدیه ای را تقدیم نمودی آن روز خیلی آن پاسدار خوشحال شد. برای من که با شما بودم اینها همه درس بود؛ حبیب دلها!

اصلاح؛ نه اخراج

اعتقادش این بود که یک پاسدار باید اصلاح شود، اخراج اصلاً گزینه خوبی نیست چرا که وقتی یک پاسدار را اخراج می کنند علاوه بر اینکه در بین فامیل و اقوام آبرویش می رود در اجتماع هم سر افکنده است و هیچ جا و هیچ کس دیگر هم ایشان را به کار نمی گیرد.

حبیب دلها

با هم رفته بودیم سفر سوریه. از زیارت که برگشتیم درب یک مغازه، کنار حرم حضرت زینب چیزی چشم حاجی را گرفت. قیمتش را پرسید. سردار معمولاً در جیبش پول نمی گذاشت مگر مواقعی که به مصلی برای نماز جمعه یا سر مزار شهدا می رفت تا به مستمندان و افرادی که سر مزار شهدا قرآن می خوانند بدهد. اگر یادش می رفت از ما می گرفت و بعد تا ریالش را باز نمی گرداند ول کن نبود. آن روز در سوریه در جیبش پول نبود من هم به مقدار کافی پول نداشتم. فروشنده گفت جنس را ببرید، مناسب حساب می کنم. سردار گفت می رویم و بعد می آییم. فروشنده گفت پس جنس را ببرید و بعد پولش را بیاورید. حاجی به فروشنده گفت پس حالا که اصرار می کنی من می مانم تا پسر پول را بیاورد. فروشنده دستی به ریشش کشید و به حاجی گفت سیدی صلوات! سیدی صلوات! برو بعد پولش را بفرست. با اصرار فروشنده جنس را بردیم. وقتی من پولش را آوردم دیدم به هم

اتاقی مان جنسی فروخته و ایشان مبلغ ناچیزی از بهای آن را نداشت که بدهد و می‌گفت می‌آورم اما همان فروشنده قبول نمی‌کرد و می‌گفت پس جنس را بگذار باشد وقتی همه پولش را دادی ببر. بعد که برگشتم ماجرا را به "حبیب دل‌ها" گفتم.

فوتبال

یک روز یکی از اقوام از من پرسید سردار در خانه حرف خانوادگی هم می‌زند؟ گفتم آره، چطور؟ می‌گفت ایشان همیشه جدی و با صلابت سخن می‌گوید. خندیدم و در ذهنم گفتم هنوز فوتبال بازی کردن سردار را در خانه با ما ندیده‌ای.

قلقلک

گاهی حاجی نشسته بود و مثلاً به ایشان می‌گفتم بریم آن اتاق. دوست داشت دستش را بگیریم تا بلند شود. من و هم برادرم قلقلکش می‌کردیم. ایشان سریع بلند می‌شد ما هم فکر می‌کردیم ایشان قلقلکی است و برای ما این امر، به عنوان نقطه ضعف حاجی محسوب می‌شد تا اگر در عالم شوخی و رفاقت حرف گوش ندهد قلقلکش بدهیم اما بعد فهمیدیم دلیل زود بلند شدنش این نیست که قلقلکی است بلکه پس از ترکشی که در جنگ به پهلویش اثابت نموده هنوز از ناحیه پهلوی درد می‌کشد و ما وقتی دست به پهلویش می‌زنیم از درد پهلوی سریع بلند می‌شود و این را به ما نمی‌گفت. خدا ببخشد ما را که ناخواسته و ناآگاهانه باعث ناراحتی‌ات می‌شدیم.

امتیاز نانوائی

پدر یادم می‌آید اوایل سال ۱۳۷۵ بود شبی در حیاط منزل نشسته بودیم و داشتیم چای می‌خوردیم. از دیگران شنیده بودم که دارند امتیاز نانوائی می‌دهند. به شما گفتم پدر برای ما هم امتیاز نانوائی بگیر. چقدر برافروخته

۳۳۲ ♦ حبیب دلها

شدی جای را به زمین گذاشتی و گفתי ساکت! تا لحظه شهادت هیچ امتیاز نه از سپاه و نه از هیچ جای دیگر نگرفتی.

وقف سپاه

می گفתי من وقف سپاه هستم حتی در دوره استانداری یکی از استانداران، پیشنهاد مدیر کلی چند اداره و فرمانداری هم داشتی اما گفתי من عمرم وقف سپاه است. چه خوب به عهدت وفادار ماندی حبیب من!

سپاه و روحانیت

آیت الله بیانی؛ را هم خیلی دوست داشتی؛ امام جمعه اسبق شهرمان را می گویم. خیلی از شبها من و شما با هم به ایشان سر می زدیم. خدا این ابوالشهید روحانی صبور را حفظ کند.

مدت خدمت

وقتی به دوستانت می گفتم پدرم متولد سال ۱۳۴۲ بود و ۴۹ سال بیشتر نداشت تعجب را در نگاهشان می دیدم بله پدر ۳۱ سال خدمت در سپاه به اندازه پنجاه سال خدمت بود این را بعد از شهادت در نمازخانه سپاه از زبان آقای عمادی (جناب سرهنگ عمادی معاون محترم نیروی انسانی سپاه استان سیستان و بلوچستان) شنیدم و به اندازه شصت سالش را چند سال از زبان عمو رضایم از قول تو.

ناراحتی و عصبانیت

در چهارده سالی که در سپاه پاسداران با هم همکار بودیم شما به عنوان مسئول و من به عنوان نیروی تازه وارد هیچ نامهربانی نسبت به هیچ کس از شما ندیدم. همه می دانند وقتی از کسی ناراحت می شدی فقط سکوت می کردی اما در امور شهدا و در بی توجهی به خانواده شهدا، عصبانی می شدی.

حبیب دل من!

روز تشییع پیکرت ازدحام جمعیت به قدری زیاد بود که گاهی حتی دستم به تابوتت هم نمی‌رسید چه برسد به اینکه بیایم زیر تابوت؛ صریح بگویم؛ مردم خیلی دوست داشتند و خیلی دوست دارند، شیعه و سنی؛ حبیب دل من! تو حبیب دل‌هایی.

فرش مسجد

راستی پدر اماکن مقدسی که ساختی. حسینیه و مسجد و مرکز فرهنگی گلزار شهدا را می‌گویم چه جای باصفایی است. نگران این بودی که مسجد فرش ندارد. حتما خودت آگاهی و روح نیز شاد شده است در روز مراسم هنگامی که داشتند پیکر پاکت را به خاک می‌سپردند فرش شد. شما نبودید که از این خیر بزرگوار تشکر کنی به جای شما من از ایشان تشکر کردم.

زبان اشک

راستی پدر پس از دفنت هنگامی که همراه مردم نماز ظهر را در محوطه گلزار به امامت پدر بزرگوار شما حجت الاسلام و المسلمین آقای اعتمادی می‌خواندیم خانمی را دیدیم که به شدت گریه می‌کند نماز که تمام شد، عده‌ای به سراغش رفتند تا ببینند مشککش چیست چون هیچ کس ایشان را نمی‌شناخت. اما خانم نه به سؤال کسی جواب می‌داد و نه حرف می‌زد. فقط گریه می‌کرد. مدتی گذشت تا متوجه شدیم که این خانم کر و لال است و شما گاهی اوقات به ایشان به طرق مختلف کمک می‌کرده‌ای و وقتی فهمیده بود که شما آمده‌ای، آمده بود تا با اشک به شما خوش آمد بگوید؛ حبیب دل‌ها!

قلب سلیم

حضرت آیت الله سلیمانی نماینده محترم ولی فقیه در استان و امام جمعه معزز زاهدان برایت سنگ تمام گذاشت و به درستی و آن طور که شایسته ات بود مراسم بزرگداشتت را برگزار نمود و سخنانی گفت که تا به حال در مورد هیچ شخصیتی از ایشان چنین نشنیده ام برایم جالب بود ایشان در سخنرانی های مراسم بزرگداشت شما قسم جلاله یاد کرد و گفت سردار حبیب لکزایی "صاحب قلب سلیم" بود. و شنیدم که یکی از معتمدین اهل سنت قسم یاد نمود که هر سال در ماه مبارک رمضان برایت یک ختم قرآن بگیرد.

از هامون تا شلمچه و از زاهدان تا تهران

هیچ گاه نخواستی ما نگران و ناراحت شویم حتی در شلمچه که ترکش خوردی و مجروح شدی در بیمارستان تنهایی را تحمل کردی و نخواستی خانوادهات بفهمند زخمی شده‌ای تا نگران نشوند. در آخرین ماموریت هنگامی که در ساختمان ستاد فرماندهی کل سپاه در تهران حالت به هم خورد و با آمبولانس ستاد شما را به بیمارستان بعثت نیروی هوایی ارتش بردند باز هم تأکیدت این بود که خانواده چیزی نداند که نگران می‌شوند؛

غم دوریت را چگونه تحمل کنم حبیب من! امیدم! پدرم!

چقدر دوست داشتی مسلم را در لباس دامادی بینی این اشتیاق را برای برگزاری عروسی جعفر هم داشتی ولی این بار تقدیر چنین بود که تو بروی

"حبیب من!"

وام نداشتی

بعد از شهادتت برای شرکت در جلسه‌ای به تهران رفتیم. در مهمانسرا که

نشسته بودم پاکتی را به من دادند. فیش حقوقی شما درون پاکتی بود روی پاکت نوشته شده بود: "روحشان شاد." پاکت را باز کردم، فیش حقوقی شما بود. متوجه شدم که هیچ وامی از سپاه نداری و ستون بدهکاری وام کاملاً خالی است برایم جالب بود که وام نداری در حالی که می توانستی مبالغ زیادی به صورت قرض الحسنه وام بگیری.

کینه‌ای نبودی

از بعضی‌ها انتظارات و گلایه‌هایی هم داشتی ولی چون می دانم راضی نیستی، بیان نمی کنم. خدا کند خودشان از شما طلب حلالیت کنند. شاید هم خودتان قبل از شهادتتان آنها را حلال کرده‌ای، چون خوب می دانم و همگان گواهی می دهند که حبیب، کینه‌ای نبود. حقت را بر ما و همه کسانی را که در حقت ندانم کاری کردند، حلال کن! "حبیب دل‌ها"

پدر یتیمان هست

ما که یتیم شدیم اما پدر یتیمان هست. ان شاء الله مسئولین محترم نگذارند گلزار شهدای حضرت رسول(ص) شهر ادیمی یتیم شود. نمی دانم تکلیف مردم که هر پنجشنبه مشتاقانه منتظر حضور سردار در گلزار شهدا بودند تا مشکلات آنها را گوش کند و آنها را راهنمایی کنید و باری از دوش آنان بردارید چه می شود. ان شاء الله که مسئولین امر توجه می کنند.

ان شاء الله خداوند توفیق دهد تا پاسدار خوبی برای نظام و انقلاب باشم و به فرمایش امام راحل (ره) بتوانم از پاسداری خوب پاسداری کنم و خدا مرگ من را نیز شهادت در لباس سبز پاسدار در دفاع از حریم امامت و ولایت قرار دهد و این توفیق را داشته باشم همواره گوش به فرمان رهبری و تابع محض اوامر ایشان باشیم.

و من الله التوفیق - فرزندان سلمان

من گوش می‌دهم

به روایت: ستوان یکم پاسدار عبدالکریم هاشمیان

یک بار که به دفتر حاجی رفته بودم، کسی در دفترشان بود و با ایشان مشغول صحبت بود. منتظر شدم تا نفر قبلی صحبتش تمام شود و بعد من مزاحم حاجی شوم، که یکباره متوجه شدم بنده خدایی که پیش حاجی هست شروع کرد به داد و بیداد و سر و صدا کردن. از بنده خدا خیلی دل پری داشت و انگار شخص دیگری در حق ایشان ظلم کرده بود و من هر چه فکر کردم نتوانستم بفهمم که چه ارتباطی به حاجی دارد؛ اما ظاهراً آن بنده خدا هیچ جای دیگری بهتر از اتاق حاجی برای درد دل ندیده بود و با اعتماد به سعه صدر حاجی با پرخاش تمام سازمان را مسئول می‌دانست و بعد از چند دقیقه با حالت قهر از اتاق خارج شد و قبل از خروج درب را هم محکم کوبید! با مشاهده این وضع دیدم که اوضاع اصلاً مناسب نیست و بهتر است از همان راهی که آمده‌ام برگردم. بلند شدم که بروم اما چشمم به رئیس دفتر

حاجی که افتاد، یادم آمد که به حاجی اطلاع داده که فلانی هم آمده، لذا منصرف شدم، به طرف دفتر حاجی راه افتادم و وارد شدم. چهره‌ای خستگی ناپذیر با لبخندی دلنشین انتظارم را می‌کشید و با سلامی گرم و دوستانه از من استقبال کرد؛ همان حاجی همیشگی خودمان بود؛ صبور، بی‌ادعا و بی‌ریا. پاک یادم رفت که می‌خواستم برگردم. بعدها که این جریان را به حاجی گفتم، جواب داد این قدر از این بندگان خدا می‌آیند دفتر من که نگو. من هم گوش می‌دهم.

همراهتان که پاسدار نیست

به روایت: ستوان یکم پاسدار عبدالکریم هاشمیان

هر وقت که به استان سیستان و بلوچستان می رفتم، یکی از برنامه‌های ثابتم دیدار با حاجی بود؛ اگر ایشان وقت داشت که به منزلشان می رفتم. اگر هم نه حتماً در محل کار، خدمتشان می رسیدم. معمولاً آخر وقت اداری هم می رفتم تا با ایشان برگردم و به این ترتیب بیشتر در محضرشان باشم. یک روز با یکی از بستگان به دیدار ایشان رفتم بعد از ساعت اداری طبق روال همیشه با ایشان از محل کارشان خارج و به سوی خودروی سپاه حرکت کردیم اما نرسیده به خودرو بر خلاف همیشه حاجی با من خداحافظی کرد و قبل از رفتن با لبخند، قاطعانه به من گفت که شما با همراهتان می توانید با تاکسی تشریف ببرید؛ در یک لحظه هزار فکر و خیال به ذهنم هجوم آورد و در یک آن، صد بار رفتار و گفتارم را مرور کردم که ببینم کدام یک باعث رنجش حاجی شده تا حداقل از دلش در بیاورم، ضمن آنکه نمی توانستم

تحلیل کنم که اگر از من ناراحت شده، پس لبخندش به خاطر چیست و ...
که به آرامی ادامه دادند، چون شما پاسدار هستید، می شود از خودروی سپاه
استفاده کنید، اما همراہتان که پاسدار نیست. نفس راحتی کشیدم و گفتم هر
چه شما دستور بدهید! اصلاً تا خانہ پیادہ می رویم.

می‌توانید بگویید: خدایا! عاقبت به خیرش کن

به روایت: ستوان یکم پاسدار عبدالکریم هاشمیان

با توجه به سعادت همجواری با حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها و آگاهی اینجانب از ارادت "سردار حاج حبیب لکزایی" به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به حاجی قول داده بودم که هفته‌ای دو بار برای ایشان زیارت نامه حضرت معصومه را قرائت کنم. یک شب که در حرم خانم فاطمه معصومه حال خوبی دست داده بود برای حفظ حاجی از جمیع بلا یا دعا کردم و از حضرت خواستم با توجه به وضعیت امنیتی استان سیستان و بلوچستان ایشان را از هر گونه آسیبی حفظ کنند.

فردای آن شب خبر شهادت شهدای وحدت و به قول حاجی "شهدای وحدت، امنیت و خدمت" یعنی سرداران شهید شوشتری و محمد زاده و جمعی از فرماندهان و مردم شیعه و سنی منتشر شد. چندی بعد که خدمت سردار رسیدم از ایشان قضیه شهادت آن بزرگواران را شنیدم که فرمودند:

فیض شهادت نصیب سرداران شهید شد و من جا ماندم و در ادامه بیان کردند که تمامی جلسات قبلی را به جای سردار شهید محمد زاده من می‌رفتم و ایشان در اولین حضورشان در جلسات وحدت فیض شهادت را درک کردند و در حقیقت به شهید محمد زاده غبطه می‌خورم.

من به شوخی به ایشان عرض کردم، حاجی! ظاهراً دعاهای پرآب و تاب من باعث شده که شهادت را درک نکنید و ماجرای آن شب را نقل کردم که ایشان با تبسم زیبایی گفتند: پس نتیجه می‌گیریم از این به بعد شما فقط برای من زیارت بخوانید و دعا نکنید البته به جای دعاهای امنیتی و غیرامنیتی می‌توانید بگویید: خدا یا! عاقبت به خیرش کن!

الحق که عاقبت به خیر شد و در روز شهادت جواد الائمه علیه‌السلام پس از سال‌ها به فیض شهادت نائل آمد و به یاران و فرزند شهیدش پیوست.

از او الگو می‌گرفتم

به روایت: ستوان دوم پاسدار حامد ناظری

خاطرات گاه همراه با شادی و سرورند و گاه توأم با حزن و اندوه ... نوشته زیر خاطره‌ای است شیرین که به خاطره‌ای تلخ مبدل شد. از کودکی در فضایی زندگی کردم که یاد و خاطره جبهه و دفاع مقدس در لحظه لحظه آن جاری بود. همیشه حسرت می‌خوردم که چرا توفیق حضور در آن دوران طلایی را نداشتم، همین علاقه بود که باعث شد سال هزار و سیصد و هشتاد و چهار، لباس رزمندگی و پاسداری اسلام را بر تن کنم و سعی کنم شبیه رزمندگان دوران دفاع مقدس باشم. همیشه در ذهنم این بود که درست است که در زمان دفاع مقدس نبودم اما در این زمان هنوز هم هستند افرادی از جنس جنگ و دفاع مقدس؛ بنابراین تصمیم گرفتم خود را به آن افراد نزدیک کنم و این میسر نبود مگر با برتن کردن لباس رزمندگی... معاشرت و هم لباس بودن با فرماندهانی از دوران

دفاع مقدس برایم توفیقی بسیار بزرگ به شمار می‌آمد. یکی از مهم‌ترین اهدافم از بر تن کردن لباس رزمندگی استفاده از خصوصیات و خلیقات فرماندهان مخلص آن دوران بود که با لطف خدا این امر میسر شد.

از همان آغاز خدمت با نام فرماندهی مخلص و فداکار به نام سردار لکزایی آشنا شدم. مدتی از خدمتم می‌گذشت اما من تازه می‌فهمیدم که سردار لکزایی کیست. او جانشین سپاه سلمان استان سیستان و بلوچستان بود؛ اما به واقع پشتیبان و یاور تک تک پاسداران و بسیجیان بود.

در سپاه سلمان توفیق داشتم که بین الصلاتین دعا و قرآن بخوانم. قرآن خواندن روزانه در هنگام نماز و کم توجهی به این موضوع از طرف برخی از مسئولین و تلاش کم در جهت افزایش برنامه‌های قرآنی این ذهنیت را در من ایجاد کرد که شاید این موضوع اهمیت چندانی ندارد و همین ذهنیت باعث بی‌انگیزگی نسبی‌ام شد. این ذهنیت، باعث ناراحتی‌ام شده بود که چرا نسبت به مباحث قرآنی کم لطفی می‌شود. تا اینکه روزی در نمازخانه سپاه سلمان هنگام نماز در کنار همان سرداری که از جنس جبهه بود و یادگارهایی را از آن دوران به همراه خویش داشت نماز را اقامه کردم و پس از نماز ظهر، تعقیبات نماز و آیاتی چند از کلام الله مجید را تلاوت کردم، پس از پایان قرائت قرآن سردار با نگاهی مهربان و لبخندی دلنشین تقبل الله و احسن گفتند و چند دقیقه در خصوص اهمیت قرآن خواندن برایم صحبت کردند.

این هم صحبتی به آن روز محدود نشد و هر روز که هنگام نماز کنار سردار بودم حرفی جدید درباره تلاوت و اهمیت قرآن از ایشان می‌شنیدم. اما خودمانیم، احسن گفتن‌های سردار انگیزه‌ام را صد چندان می‌کرد و برای بالا بردن تَن صدای سردار برای احسن گفتن، هر روز قبل از آغاز نماز

صفحه‌ای از قرآن را که باید در آن روز تلاوت می‌شد را تمرین می‌کردم، گاهی وقت‌ها شب و یا بعد از نماز صبح هم تمرین می‌کردم. شاید کمتر کسی به این موضوع اهمیت بدهد اما همین که با قرآن خواندن توانسته بودم فرماندهام را خوشحال کنم و دعایش را بدرقه راهم کنم، برایم ارزشمند بود. چرا که فردی برایم دعا می‌کرد که از تبار شهیدان بود؛ از همانهایی که بسیاری از دوستانشان را در جبهه از دست داده و خود در انتظار ملحق شدن به آنهاست.

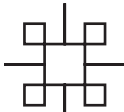
بدون اینکه کسی مطلع شود، از فرماندهام "سردار حاج حبیب لکزایی" الگو می‌گرفتم و سعی داشتم خصوصیات اخلاقی وی را خودم ایجاد کنم؛ شاید بتوانم ذره‌ای از اخلاص و فداکاری و شجاعت شهدای زنده را در خود به وجود بیاورم. اما ...

روز سه‌شنبه بود که مثل همیشه مہیای اقامه نماز می‌شدم، خبری غم‌انگیز و تکان دهنده را شنیدم "سردار لکزایی به یاران شهیدش پیوست" خبر آنقدر تلخ بود که تا چندین ساعت باورم نمی‌شد و نمی‌خواستم آن را باور کنم و چقدر دوست داشتم که کسی به من می‌گفت این خبر راست نیست و چقدر خوب بود که آن کس خود "حاج حبیب" می‌بود که می‌آمد و مثل همیشه من کنارش می‌نشستم و قرآن می‌خواندم و او با لبخند دلنشینش به من احسنت می‌گفت. اشک‌ها همراه خاطره‌هایم شدند؛ آرام و بی صدا؛ لبخند سردار را در ذهنم مرور کردم و دستان پر قدرت و مهربانش که چه صمیمانه انگشتان مرا بعد از نماز به مهر می‌فشردند؛ چند بار با خودم زمزمه می‌کنم احسنت! احسنت! و بعد هم خیال از پشت پرده عاطفه آرام زمزمه می‌کند؛ یادش بخیر وقت نماز خنده‌های مهربونت؛ یادش بخیر وقت نماز خنده‌های مهربونت؛

یادش بخیر ...

مشیت الهی این بود که الگوی پاسداری ام را شهید بینم و باید باور می کردم که خداوند نعمتی بزرگ را از ما گرفته است؛ البته امیدواریم که فرمود: "مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا ماندش را می آوریم؛ مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست."^۱

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۶



■ سپاس از حبیان

سیاسگزاری خانواده سردار شهید حاج حبیب لکزایی

بسم الله الرحمن الرحيم

عروج ملکوتی "حبیب دلها" سردار بی ادعای سپاه خدا، نیروی بی‌ریای لشکر بقیة الله (عج)، بسیجی خاکی خمینی، سرباز مطیع ولایت، صاحب قلب سلیم، «حاج حبیب لکزایی» که دل همه آشنایان با آن شهید والامقام را به درد آورد، به محضر مبارک حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری و نیز اقوام، همکاران، بسیجیان و تک تک امت حزب الله تبریک و تسلیت عرض می‌کنیم. لازم است از باب "من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق" از همه عزیزانی که در مراسم تشییع، تدفین و ترحیم جانباز و یادگار دوران دفاع مقدس، مشارکت نموده و حضور یافتند، بویژه مردم دلاور و شهیدپرور سیستان و بلوچستان به خصوص شهرهای زاهدان، زابل و ادیمی، تقدیر و تشکر نمایم. همچنین از همه طوایف و اقوام شیعه و سنی، سلسله جلیله روحانیت، اساتید، دانشجویان، به‌ویژه نماینده محترم ولی فقیه در استان و امام جمعه زاهدان، ائمه جمعه و جماعات استان سیستان و بلوچستان، استانداری محترم استان، استانداران محترم سابق استان، فرمانداران، بخشداران و شهرداران محترم استان، دبیر محترم ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، فرمانده محترم کل سپاه،

رییس محترم سازمان بسیج مستضعفان، فرمانده محترم سپاه سلمان، فرمانده محترم سپاه زابل، مسؤولان محترم دفاتر نمایندگی ولی فقیه، بسیج طلاب کشور، سازمان بسیج جامعه پزشکی کشور، هیأت رزمندگان اسلام، نواحی و پایگاه‌های مقاومت بسیج، بسیج دانشجویی، دبیر کل محترم مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، خبرگزاری اهل بیت علیهم السلام (ابنا)، صدا و سیمای استان، رسانه‌های مکتوب و مجازی، ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور و سیستان و بلوچستان، رییس محترم هیأت امناء و مدیر عامل بنیاد حضرت مهدی موعود (عج)، معاون محترم رئیس جمهور و رییس بنیاد شهید و ایثارگران کشور و استان، دانشگاه‌های استان، سازمان آموزش و پرورش استان، سازمان نوسازی مدارس سیستان و بلوچستان، نمایندگان محترم پیشین و فعلی استان در مجلس شورای اسلامی، اعضای محترم شوراهای اسلامی، هیأت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) ادیمی، کانون دانشگاهیان ایران اسلامی استان، مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی، تقدیر و تشکر می‌شود.

بی تردید نام همه عزیزانی که در مراسم بزرگداشت شهید در زاهدان و زابل حضور یافتند و یا با پیام‌های مهرورزانه خود موجبات تسلائی دل‌بازماندگان آن شهید والامقام را فراهم آوردند، در صحیفه مدافعان ارزش‌های الهی ثبت و ضبط خواهد شد.

همچنین از همه طوایف، اقوام و خانواده‌ها و همشهریان عزیز نیز که با حضور در مراسم تشییع و نیز مجالس بزرگداشت سردار ابراز لطف و محبت نمودند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید. بویژه از طوایف و خانواده‌های زیر که با ارسال پیام، اظهار محبت و ابراز همدردی نمودند تقدیر و تشکر می‌شود و پیشاپیش از عزیزانی که ممکن است سهواً نام آنان از قلم افتاده باشد پوزش می‌طلبیم:

الله بخش، امین خلیلی، امینی، انواری، ایمان پور، بامری، پرویز لکزائیان فکور، پنجه کوی، پیروزرام، جان پرورر، حاج حسین نعیم پور و پسران، حاج محمد صفایی و پسران، حبیب حیدری با برادران و پسران، حجت الاسلام والمسلمین لشکری، حجت الاسلام والمسلمین رضا لکزایی، حجت الاسلام والمسلمین عبدالواحد بامری، حمزه الله زاده، خورسند، دوستی، رحمت الله نهتانی، رفعتی، رنجوری مقدم، ریش سفیدان و معتمدان طائفه گرگیچ، زهروزی، سبحانی زاده، سرگزی، سرگلزایی، ایمان پور، سرهنگ پاسدار عوضعلی فقیری و برادران، سنجرانی، سیاسر، سیدی زاده، شهرکی، شهریار، شهریار دوست، صیادی، ضیادل، طائفه شهنوازی، طائفه لکزایی، عارفی، عطا محمد صداقتی، عفتی، عمادی، فراهی، فرهادی، محمدزهی، مزاری، معتمدین و ریش سفیدان بخش پشت آب، ناظری، نجف نژاد، نکویی، هاجری، یاورزاده و ...

همچنین از همه نهادها و سازمان‌های مختلف که با ارسال پیام و ابراز همدردی موجبات خشنودی خانواده و بستگان آن شهید سرافراز را فراهم آوردند نیز تقدیر و تشکر می‌شود. بویژه از مسؤولان و نهادهای زیر تقدیر و تشکر به عمل می‌آید و پیشاپیش از مسؤولان و مراکزی که ممکن است سهواً نام آنان از قلم افتاده باشد پوزش می‌طلبیم:

۱. آیت الله سلیمانی، نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه زاهدان
۲. آیت الله اختری، دبیرکل مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام
۳. آیت الله محسن اراکی، دبیرکل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی
۴. آیت الله دری نجف آبادی، نماینده ولی فقیه در استان مرکزی و امام جمعه اراک و نایب رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهلبیت (ع)
۵. آیت الله محسن قرائتی، رئیس هیأت امنای بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
۶. اداره آموزش و پرورش منطقه شیب آب
۷. اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

۸. اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران سیستان و بلوچستان
۹. اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان زاهدان
۱۰. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان
۱۱. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان زهک
۱۲. اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری سیستان و بلوچستان
۱۳. اداره کل و رئیس و کارکنان بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان زابل
۱۴. اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری استان گلستان
۱۵. اعضای شوراهای اسلامی روستاهای بخش شیب آب
۱۶. اعضای هیأت امنای گلزار شهدای حضرت رسول اکرم (ص) ادیمی
۱۷. امام جمعه شهرستان هیرمند
۱۸. انجمن مطالعات سیاسی حوزه علمیه قم
۱۹. انجمن های ادبی و هنری و کانون های فرهنگی هنری مساجد شهرستان زهک
۲۰. ائمه جمعه و جماعات و طلاب و روحانیون سیستان و بلوچستان
۲۱. بازرسی ستاد فرماندهی کل سپاه
۲۲. بخشداری بخش پشت آب
۲۳. بسیج اصناف و مجمع امور صنفی زابل
۲۴. بسیج دانشجویی استان سیستان و بلوچستان
۲۵. بسیج دانشجویی حضرت سیدالشهدا (ع) دانشگاه پیام نور زاهدان
۲۶. بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس
۲۷. بنیاد شهید و امور ایثارگران تهران
۲۸. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود سیستان و بلوچستان
۲۹. بنیاد مهدویت سیستان و بلوچستان
۳۰. بیمه کوثر شعبه سیستان و بلوچستان
۳۱. پایگاه عملیاتی بسیج شهید مسلم لکزایی سپاه خاش
۳۲. پایگاه مقاومت بسیج شهیدان بهمنی

۳۳. پژوهشکده انقلاب اسلامی پژوهشگاه بین‌المللی جامعه المصطفی
العالمية
۳۴. تعاونی اعتباری ثامن الائمه، مدیریت و کارکنان حوزه سیستان و بلوچستان
۳۵. تپ حضرت علی اکبر سیستان و بلوچستان
۳۶. جامعه بسیج اصناف، کسبه و بازاریان منطقه سیستان
۳۷. جامعه دانشگاهیان دانشگاه زابل
۳۸. جامعه مداحان سیستان و بلوچستان
۳۹. جهادگران سازندگی در سیستان و بلوچستان
۴۰. حاتم نارویی، استاندار سیستان و بلوچستان
۴۱. حاج آقا ایران نژاد
۴۲. حجت الاسلام والمسلمین نواب، رئیس دانشگاه ادیان و مذاهب
۴۳. حجت الاسلام والمسلمین مبلغی، رئیس پژوهشگاه تقریب مذاهب اسلامی
۴۴. حجت الاسلام والمسلمین ارزانی، رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان
۴۵. حجت الاسلام والمسلمین توسلی، رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
۴۶. حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد واعظی، رئیس دفتر تبلیغات
اسلامی حوزه علمیه قم
۴۷. حجت الاسلام والمسلمین دکتر پارسا نیا، عضو شورای عالی انقلاب
فرهنگی
۴۸. حجت الاسلام والمسلمین دکتر مریجی، رئیس دانشگاه باقرالعلوم (ع)
۴۹. حجت الاسلام والمسلمین راشکی، امام جمعه شهر ادیمی
۵۰. حجت الاسلام والمسلمین سید احمد زرگر، دبیر ستاد احیاء امر به
معروف و نهی از منکر کشور
۵۱. حجت الاسلام والمسلمین سید محسن میری، سردبیر فصلنامه اسراء
۵۲. حجت الاسلام والمسلمین علی شریفی، نماینده طلاب سیستان در مجمع
نمایندگان طلاب و روحانیون
۵۳. حجت الاسلام والمسلمین علیزاده، سازمان بسیج طلاب کشور

۵۴. حجت الاسلام والمسلمین قمی، عضو دفتر مقام معظم رهبری
۵۵. حجت الاسلام والمسلمین نارویی، رئیس دفتر تبلیغات اسلامی جنوب شرق
۵۶. حجت الاسلام والمسلمین هاشمی، مدیر کل اوقاف و امور خیریه سیستان و بلوچستان
۵۷. حوزه مقاومت شهید باهنر اصناف ناحیه سپاه زاهدان
۵۸. حوزه مقاومت شهید مدرس پایگاه شهید رحیمی
۵۹. حوزه نمایندگی ولی فقیه در سپاه حمزه خراسان رضوی
۶۰. خانواده شهدا و ایثارگران و جانبازان
۶۱. خبرگزاری ابنا
۶۲. دانشجویان بسیجی اهل سنت دانشگاه سیستان و بلوچستان
۶۳. دانشجویان بسیجی دانشگاه سیستان و بلوچستان
۶۴. دانشگاه عالی دفاع ملی
۶۵. دانشگاه معارف اسلامی
۶۶. دسته رزمی عملیاتی شهدای قلعه نو
۶۷. دفاتر خبرگزاری های رسمی در سیستان و بلوچستان
۶۸. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
۶۹. دفتر حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس
۷۰. دکتر احمد علی کیخا، نماینده دوره هشتم مجلس شورای اسلامی
۷۱. دکتر جلال رحیمی، رئیس مجلس ایثارگران کشور
۷۲. دکتر حبیب الله دهمرده، استاندار لرستان
۷۳. دکتر حسین شهریاری، نماینده دوره نهم مجلس شورای اسلامی
۷۴. دکتر حلیمه عالی، نماینده دوره نهم مجلس شورای اسلامی
۷۵. دکتر سید باقر حسینی، نماینده دوره نهم مجلس شورای اسلامی
۷۶. دکتر عباس شیبانی، مدیرعامل بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)
۷۷. دکتر علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی
۷۸. دکتر فروزش، نماینده دوره هشتم مجلس شورای اسلامی

۷۹. دکتر محمد علی فتح الهی، رییس پژوهشکده علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۸۰. دهیاران بخش پشت آب
۸۱. رسانه‌های مکتوب و مجازی سیستان و بلوچستان
۸۲. روابط عمومی اداره کل بهزیستی سیستان و بلوچستان
۸۳. روابط عمومی اداره کل نوسازی مدارس سیستان و بلوچستان
۸۴. روابط عمومی راه و شهرسازی سیستان و بلوچستان
۸۵. روابط عمومی فرودگاه زابل
۸۶. روابط عمومی دانشگاه زابل
۸۷. روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی زابل
۸۸. رئیس و اعضای ستاد شجره طیبه صالحین سپاه ناحیه زابل
۸۹. رئیس و کارکنان اداره راه و شهرسازی زابل
۹۰. سازمان بسیج اصناف سیستان و بلوچستان
۹۱. سازمان بسیج جامعه پزشکی کشور
۹۲. سازمان بسیج جامعه زنان سپاه سلمان سیستان و بلوچستان
۹۳. سازمان بسیج حقوقدانان سیستان و بلوچستان
۹۴. سازمان بسیج ورزشکاران سپاه سلمان سیستان و بلوچستان
۹۵. سازمان تبلیغات اسلامی سیستان و بلوچستان
۹۶. سپاه حضرت جواد الائمه (ع) خراسان شمالی
۹۷. سپاه علی بن ابیطالب (ع) قم
۹۸. ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر سیستان و بلوچستان
۹۹. ستاد مرکزی هیأت رزمندگان اسلام
۱۰۰. سردار سرتیپ علی فضلی، جانشین سازمان بسیج مستضعفین
۱۰۱. سردار سرتیپ اصلانی، معاون اجرایی ستاد فرماندهی کل سپاه
۱۰۲. سردار سرتیپ مرتضوی، فرمانده سپاه سلمان سیستان و بلوچستان
۱۰۳. سردار سرتیپ سید محمد حجازی، معاون آماد و پشتیبانی ستاد کل

نیروهای مسلح

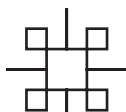
۱۰۴. سردار سرتیپ محمد پاکپور، فرمانده نیروی زمینی سپاه
۱۰۵. سردار سرتیپ محمد رضا نقدی، رئیس سازمان بسیج مستضعفان
۱۰۶. سردار سرلشکر محمد علی جعفری، فرمانده کل سپاه
۱۰۷. سردار سلامی، جانشین فرماندهی کل سپاه
۱۰۸. سردار عبداللهی، معاون امنیتی وزارت کشور
۱۰۹. سردار غلامرضا باغبانی، رییس هیأت رزمندگان سیستان و بلوچستان
۱۱۰. سردار معدنی، معاون عملیات نیروی زمینی سپاه
۱۱۱. سردار منصوری، فرمانده قرارگاه قدس جنوب شرق کشور
۱۱۲. سردار نعمان غلامی، معاون بازرسی بسیج مستضعفین
۱۱۳. سرمری، مربیان و سرگروههای شجره طیبه صالحین سپاه زابل
۱۱۴. سید محمد صادق حسینی طباطبایی، نماینده ادوار سیستان در مجلس شورای اسلامی
۱۱۵. سیستان و بلوچستانی های مقیم تهران
۱۱۶. شهرداری تهران
۱۱۷. طلاب و روحانیون بلوچستانی مقیم قم
۱۱۸. طلاب و روحانیون سیستانی مقیم قم
۱۱۹. عباسعلی ارجمندی، فرماندار زاهدان
۱۲۰. عبدالرضا آزادی، دبیر ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان همدان
۱۲۱. فدا حسین مالکی، رییس ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز
۱۲۲. فرماندار شهرستان هیرمند
۱۲۳. فرمانداری شهرستان طرقله، شاندیز و بخشدارای تابعه
۱۲۴. فرمانده اعضا، شورای بسیجیان و اعضای حلقه های طراح صالحین پایگاه شهید باقری از حوزه الغدیر
۱۲۵. فرماندهی و کادر سپاه ناحیه سراوان
۱۲۶. فرماندهی انتظامی خراسان رضوی

۱۲۷. فرماندهی پایگاه پدافند هوایی زاهدان
۱۲۸. فرماندهی و بسیجیان پایگاه شهید گرگیچ حوزه روح الله زاهدان
۱۲۹. فرماندهی و کادر بسیجیان گردان ۱۲۶ امام حسین(ع)
۱۳۰. فرماندهی و کارکنان تیپ حضرت علی اکبر(ع) سیستان
۱۳۱. فرماندهی و کارکنان ناحیه مقاومت سپاه زابل
۱۳۲. فرماندهی و کارکنان ناحیه مقاومت شهرستان زهک
۱۳۳. فرماندهی، کارکنان و بسیجیان ناحیه مقاومت بسیج سپاه هیرمند
۱۳۴. قرارگاه بصیرت شهرستان خاش
۱۳۵. کارکنان دانشگاه آزاد اسلامی واحد زابل
۱۳۶. کارکنان یگان امنیتی حیدر کرار
۱۳۷. کارکنان، شورای اجرایی، امدادگران، جوانان و داوطلبان جمعیت هلال احمر شهرستان زابل
۱۳۸. کانون بسیج هنرمندان شهرستان زهک
۱۳۹. گردان غواصی منطقه سوم دریایی سپاه پاسداران
۱۴۰. مدرسه علمیه معصومیه حوزه علمیه قم
۱۴۱. مدیر عامل و کارکنان، امدادگران جوانان و داوطلبان جمعیت هلال احمر استان سیستان و بلوچستان
۱۴۲. مدیر کل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان سمنان
۱۴۳. مدیر کل و کارکنان اداره کل استاندارد سیستان و بلوچستان
۱۴۴. مدیر و کارکنان معاونت تربیت و آموزش سپاه زابل
۱۴۵. مدیریت صدا و سیمای مرکز کردستان
۱۴۶. مدیریت و کارکنان اداره کل سلامت استان سیستان و بلوچستان
۱۴۷. مدیریت و کارکنان صدا و سیمای سیستان و بلوچستان
۱۴۸. مدیریت و کارکنان مجتمع فرهنگی تفریحی لاله زاهدان (شهربازی لاله)
۱۴۹. مرکز آموزش عالی علمی کاربردی زاهدان
۱۵۰. مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم

۱۵۱. مسعود دریس معاونت طرح و برنامه بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج) کشور
۱۵۲. مسعود زریبافان، معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران
۱۵۳. مسؤلان پایگاه هوایی قدر سپاه
۱۵۴. مسؤلان معراج الشهدای تهران
۱۵۵. معاونت میراث فرهنگی اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری سیستان
و بلوچستان
۱۵۶. معاونت نیروی انسانی سپاه سلمان سیستان و بلوچستان
۱۵۷. معاونت نیروی انسانی ستاد فرماندهی کل سپاه
۱۵۸. معاونین ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر کشور
۱۵۹. مولوی ها و طوایف اهل سنت سیستان و بلوچستان
۱۶۰. مهندس آزاد، استاندار همدان
۱۶۱. مؤسسه آموزش عالی شکوه شرق زاهدان
۱۶۲. مؤسسه فرهنگی هنری عرشیان کویر تاسوکی
۱۶۳. نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی
۱۶۴. نهاد رهبری در دانشگاه علوم پزشکی زاهدان
۱۶۵. واحد تخریب لشکر ۴۱ ثارالله
۱۶۶. هیأت رزمندگان اسلام استان سیستان و بلوچستان
۱۶۷. هیأت رئیسه، استادان و کارکنان دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار
۱۶۸. هیأت رزمندگان اسلام استان هرمزگان، کرمان، بوشهر و ماهشهر
۱۶۹. هیأت سجادیه سیستانی های مقیم تهران
۱۷۰. هیأت های مذهبی سیستان و بلوچستان
۱۷۱. یعقوب جدگال، نماینده دوره نهم مجلس شورای اسلامی
(ترتیب اسامی فوق الذکر، بر مبنای حروف الفبا بوده است)

خانواده و بستگان سردار شهید حاج حبیب لکزایی

بیستم آبان ماه ۱۳۹۱



پیوست

حبیب

در قاب خاطره‌ها



سردار حبیب لکنزایی در سال‌های جوانی



از چپ: سردار حبیب لکنزایی، سردار رجایی و سردار محب فارسی در سال‌های دفاع مقدس



سردار حبیب لکزایی همراه با هم‌سنگران و یاران در سال‌های دفاع مقدس





سردار حبیب لکزایی در کنار آیت الله سلیمانی نماینده ولی فقیه در استان سیستان و بلوچستان



مراسم اعطاء درجه سرتیپ دومی به سردار حبیب لکزایی به دست فرمانده کل سپاه



سردار حبیب لکزایی در محضر علماء و مراجع عظام تقلید



شهید نورعلی شوشتری
هم‌رزم سردار شهید



شهید نعمت‌ا... بیغان
داماد سردار شهید



شهید مسلم لکزایی
فرزند سردار شهید



شهادای فاجعه تروریستی تاسوکی



سردار حبیب لکزایی در مقام "رئیس بنیاد مهدویت استان" در همایش دکترین مهدویت مورد تجلیل قرار گرفت



سردار حبیب لکزایی در مقام "رئیس ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر استان"

پیوست/ حبیب در قاب خاطره‌ها ♦ ۳۶۷

زاهدان - ۹۱/۸/۲۶



حضور انبوه مردم قدرشناس سیستان و بلوچستان و علما و عشایر شیعه و سنی
در تشییع سردار لکزایی

ادیمی - ۹۱/۸/۲۷



لبخند سردار لکزایی در هنگام تکفین و تدفین



مراسم بزرگداشت سردار لکنزایی در تهران - ۹۱/۸/۹



مراسم بزرگداشت سردار لکنزایی در قم - ۹۱/۸/۶

چلبیا

حرف‌هایش از جنس آب بود:
زلزال و روح نواز
و نگاهش، آدمی را به ضیافت محبت مهمان می‌کرد
و بر سر سفره صداقت می‌نشاند...
ساده بود و صمیمی
صولت سرداری؛ اما در هیبت یا شکوه او موج می‌زد
و لباس سبزه پاسداری پرازنده قامت مردانه او...
فرماندهی او سرشار از تواضع بود؛
بیگانه با تکبر، بیزار از تمسق و سراسر فروتنی بود و ایستار
"ناسوکی" را تاب آورد و بر بالین "مسلم" خم به ابرو نیاورد
داغ جوان بر خویش هموار کرد تا داغدیدگان حادثه را تسکین دهد
در کارهای روزانه فراغت از فرماندهی، سرپازی او بود در جبهه‌های دیگر
و اکنون مردم شهر، دل‌تنگ او
در بهت کوچ ناپهنگام او
و داغدار داغ سنگین و هجرت جان سوزش...



شابک: ۹۶۴-۵۱۹-۷۱۸-۱



انتشارات
مؤسسه فرهنگی - هنری
بیت الرسول